



# پیشینه نص زدگی

«اخباریت» لایبلی تاریخ و روایت

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۵)

|                         |                                                                             |
|-------------------------|-----------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه                 | : ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -                                          |
| عنوان و نام پدید آور    | : پیشینه نص زدگی: اخباریت لابلائی تاریخ و روایات / محمد هادی ابراهیمی نژاد. |
| مشخصات نشر              | : قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۲.                        |
| مشخصات ظاهری            | : ۱۹۶ ص.                                                                    |
| فروست                   | : سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۵.                                  |
| شابک                    | : ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۳۵-۱-۲                                                         |
| وضعیت فهرست نویسی       | : فیپا                                                                      |
| عنوان دیگر              | : اخباریت لابلائی تاریخ و روایات                                            |
| موضوع                   | : اخباریه - Akhbariyah                                                      |
| موضوع                   | : اخباریه - عقاید Akhbariyah -- Doctrines                                   |
| رده بندی کنگره          | : BP۲۳۹/۴                                                                   |
| رده بندی دیویی          | : ۵۳۲/۲۹۷                                                                   |
| شماره کتابشناسی ملی     | : ۹۲۱۸۰۲۴                                                                   |
| اطلاعات رکورد کتابشناسی | : فیپا                                                                      |

## پیشینه نص زدگی

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۲

تعداد: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۳۵-۱-۲

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

[www.nashrekhatam.com](http://www.nashrekhatam.com)

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا (ع)، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن: ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰ - ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷

## فهرست

|    |                                                     |
|----|-----------------------------------------------------|
| ۷  | ..... سرآغاز                                        |
| ۱۳ | ..... رد پای اخباریت در تاریخ                       |
| ۱۳ | ..... «نص زدگی» در امت نوح (امتحان تأخیر فرج)       |
| ۲۳ | ..... «نص زدگی» در امت موسی (گوساله سامری)          |
| ۳۱ | ..... «نص زدگی» در امت موسی (اصحاب سبت)             |
| ۳۷ | ..... حربه نص زدگی «هذا من الله او من رسوله»        |
| ۴۱ | ..... نفی نص زدگی در قضاوت امیرمؤمنان (علیه السلام) |
| ۴۹ | ..... نفی نص زدگی در جریان ذوالشهادتین              |
| ۵۱ | ..... غصب فدک با منطق نص زدگی                       |
| ۵۵ | ..... عمر بن خطاب منطق «نص زدگی» را می پذیرد        |
| ۶۲ | ..... کلیپاسه خواری با منطق نص زدگی                 |
| ۶۳ | ..... نص زدگی، رخنه نفوذ معاویه در ساده دلان        |

- نص زندگی، حربه خوارج ..... ۶۵
- شرابخواری عمرو بن معدی کرب با منطق نص زندگی ..... ۶۷
- امام باقر علیه السلام «نص زده» را شایسته خطاب نمی داند ..... ۶۸
- ملاقات اهل حدیث با امام صادق علیه السلام ..... ۷۰
- شراب خواری خلیفه عباسی با منطق «نص زندگی» ..... ۷۷
- پیشینه اصطلاحات اهل حدیث و محدّثین ..... ۸۱
- پیشینه ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت مقداد) ..... ۸۵
- پیشینه ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت ابو الصباح) ..... ۸۹
- پیشینه ی واژه «محدّثه و محدّثین» ..... ۹۲
- سنیان معاند، اهل حدیث معاصر امام جواد علیه السلام ..... ۹۳
- «اهل حدیث» در سخن فضل بن شاذان ..... ۹۵
- «اهل حدیث» در اصطلاح سنیان ..... ۹۶
- پیشینه ی واژه «اتباع روایت» ..... ۱۰۳
- پیشینه اصطلاح اخباری ..... ۱۰۷
- محمد بن زکریا اخباری ..... ۱۰۷
- کسانی که به روش اهل تاریخ عمل می کنند ..... ۱۱۰
- پیشینه ی تقسیم شیعه به اخباری و اصولی ..... ۱۱۳
- پیشینه سوء استفاده از منطق نص حدیث ..... ۱۲۱

- عقبه‌ی شگفت اخباریت، اهل حدیث سنیان ..... ۱۲۵
- شباهت اخباریون به سنیان ۱: مراجعه بی‌درایت به حدیث ..... ۱۲۹
- شباهت اخباریون به سنیان ۲: اعتماد به هر روایتی ..... ۱۳۱
- شباهت اخباریون به سنیان ۳: دشمنی با علما و فقها ..... ۱۳۲
- شباهت اخباریون به سنیان ۴: نظریات و فتاوی مشابه سنیان .... ۱۳۳
- شباهت اخباریون به سنیان ۵: عرضیت یا طولیت فتوای فقها .... ۱۳۷
- مستندات روایی پیشینه نص‌زدگی ..... ۱۴۳

نوشتار پیش روی شما یکی از تحقیقات «سایت اخباریت و اخباریون» از زیر مجموعه‌های «سایت آشتی با خرد» است.

این نوشتار با ورق زدن برگهای تاریخ، شواهد تاریخی و روایی برای عناوین زیر را جستجو کند:

- (۱) پیشینه روش اخباریت (رد پای شیوه «نص‌زدگی» در تاریخ)
- (۲) پیشینه کاربرد واژه‌های اخباری، محدّث و اهل حدیث
- (۳) پیشینه تقسیم شیعه به اخباریت و اصولیت
- (۴) پیشینه سوء استفاده از حدیث در تاریخ
- (۵) عقبه‌ی شگفت نظریه اخباریت کنونی شیعه (شباهت اخباریون به سنیان)

پس از آشنایی با شباهت‌های اخباریت با اهل حدیث سنی و وهابیون، به این نتیجه تلخ می‌رسیم که: عقبه اخباریت، سنیان اهل حدیث است!!!

«پیشینه نص‌زدگی» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

[shia-akhbari.com/page/Default.aspx?n=۶۹](http://shia-akhbari.com/page/Default.aspx?n=۶۹)

ما را در اینجا می‌توانید ببینید:

[shia-akhbari.com](http://shia-akhbari.com)

[shia-akhbari.org](http://shia-akhbari.org)

[aashtee.org](http://aashtee.org)

[aashtee.ir](http://aashtee.ir)

[aashtee.net](http://aashtee.net)

[aashteebakherad.com](http://aashteebakherad.com)

[aashteebakherad.ir](http://aashteebakherad.ir)

[aashteebakherad.org](http://aashteebakherad.org)

از نظرات و انتقادات شما استقبال می‌کنیم:

[info@aashtee.org](mailto:info@aashtee.org)

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد  
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين  
و اللعن على اعدائهم اجمعين

## سرآغاز

در نوشتاری با عنوان «شاقول اخباریت و اصولیت» تفاوت دقیق  
میان این دو روش بیان شد، آن چنان که ترسیم مرز روشن میان  
اخباریت و اصولیت را ممکن ساخت.  
در بخشی از این نوشتار آمده است:

اگر بخواهیم بر «نص حدیث»، جمود کامل (تأکید می‌کنم جمود  
کامل) داشته باشیم، بایسته است هر آن چه را که خارج از  
منطوق و لفظ حدیث است، نپذیریم.

مثلا اگر گفته شود رضا، فرزند محسن است. بر اساس منطق «نص  
حدیث»، از این جمله استفاده نمی‌شود که محسن پدر رضا است.

چرا که پدر بودن محسن، هر چند لازمه قهری پسر بودن رضا است، اما خارج از حیطه نطق و لفظ است.

بیان یاد شده در واقع تعریف نص حدیث خالص و محض است. اگر پای استنباط به میان آید، ولو استنباط بسیار ساده و اندک، از نص حدیث خالص و محض، خارج شده و به همان اندازه اصولی شده‌ایم.<sup>۱</sup>

«شاقول اخباریت و اصولیت» روشن می‌سازد که اخباریت با تمرکز ظاهری بر لفظ روایات، بهای چندانی به درایت نمی‌دهد.

لذا اخباریت، مصداق «نص‌زدگی» و «نص‌پرستی» شمرده می‌شود. اهمیت الفاظ به طور کلی و الفاظ حدیث به شکل خاص، در این است که الفاظ، همیشه پل رسیدن به معانی است و قالب و پوسته‌ای است که به وسیله آن، دُرِّ مراد و مقصود پنهان شده را، به دیگران انتقال می‌دهد. چرا که مقصود و هدف اصلی و نهایی، نقل و انتقال و تفهیم و تفاهم خود معانی و مدالیل الفاظ است و بس.

اما واقعیت نص‌زدگی، همان بها دادن به پوسته و به حاشیه راندن مغز و محتوای سخن است.

چنین نگاهی در عمل، درایت را قربانی روایت می‌کند و حاصل آن

---

(۱) شاقول اخباریت و اصولیت ص ۲۲

تقدم لفظ روایت و عقب راندن محکّمات دین است. اما آن چه بسیار شگفت است این که قربانی اخباریت، تنها درایت روایات و نیز محکّمات دین نیست، بلکه در عمل بسیاری از خود روایات هم کنار گذاشته می شوند.

پیش از این در نوشتار «شاقول اخباریت و اصولیت» به یکی از اشکالات ترک روایت در روش اخباری اشاره کردیم و آن پشت کردن به مدالیل التزامی روایات است.

اما ضایعه اخباریت به این امر ختم نمی شود و احیاناً به ترک اصل روایات نیز می انجامد.

یکی از شواهد این مطلب خود روایاتی است که ذیل آیه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ...»<sup>۱</sup> آمده است. در «قانون عقلی کلّی» قیاس اولویت در روایات این چنین آمده است:

یکی از استدلالهای بسیار رایج اصولی، قیاس اولویت است. قیاس اولویت، البته به شرطها و شروطها، از بدیهیات عقلی است. اما متأسفانه بسیاری از بدیهیات عقلی، مورد انکار اخباریت قرار گرفته است.

یکی از مصادیق قیاس اولویت، این آیه قرآن است که می فرماید:

«فَلَا تَقُلْ لَّهُمَا أَفٍ...» (به پدر و مادر اف نگو).

خود نگارنده از یکی از اخباریون شنیدم که می گفت:

«از این آیه هرگز نمی توان استفاده کرد که زدن پدر و مادر حرام است. لذا برای حرمت کتک زدن پدر و مادر، باید آیه و یا روایتی داشته باشیم که به صراحت بگوید کتک زدن پدر و مادر حرام است.»

اما هنگامی به روایات مراجعه می کنیم شاهد تطبیق کبرای کلی قیاس اولویت بر این آیه هستیم. توجه کنید:

امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین حقوق والدین اف (گفتن به آنها) است و اگر خداوند عزوجل چیزی پایین تر از اف می دانست البته که از آن (کمترین) نهی می کرد (تا همه مصادیق حقوق حرام گردد).<sup>۱</sup>

حاصل این دسته از روایات این است که اگر پایین ترین درجه حقوق والدین حرام باشد، درجه بالای آن به اولویت حرام است. لذا خداوند تنها از اف گفتن به والدین نهی فرموده است. روشن شد که اخباری، با اصرار بر منطوق «نص حدیث» نه تنها

---

(۱) روایت ۱. برای دیدن متن روایات مورد استشهاد به بخش «مستندات روایی پیشینه نص زدگی» مراجعه نمایید.

حاضر است بدهات عقلی خودش را انکار کند، بلکه در دفاع از منطق باطلش، روایات را نیز انکار می‌کند.

اگر بخواهیم برخی از آثار نظریه اخباریت را فهرست کنیم، ضایعات نظریه اخباریت عبارتند از:

(۱) ترک درایت

(۲) ترک مدالیل التزامی روایات

(۳) ترک منطوق خود روایات (همانند روایاتی که ذیل آیه عقوق والدین به آن اشاره رفت).

(۴) انکار براهین و استدلالهای بدیهی عقلی

پیدااست که چنین ادعایی، سخت بزرگ است و چه بسا پذیرش آن دشوار باشد. اما همین یک شاهد برای اثبات این ادعا کفایت می‌کند.

آن چه هدف نوشتار پیش روی شما است این است که ببینیم:

آیا این روش اخباریت، پیشینه‌ای در تاریخ و روایات داشته است؟

آیا شواهدی برای ضایعه‌های یاد شده‌ی اخباریت وجود دارد؟

عقبه‌ی اخباریت کنونی، کجاست؟

در جستجوی شواهد تاریخی و روایی این مسئله، با هم برگهای

تاریخ را ورق می‌زنیم.

این نوشتار شامل بخش‌های زیر است:

- (۱) پیشینه روش اخباریت (رد پای شیوه «نص زدگی» در تاریخ)
- (۲) پیشینه کاربرد واژه‌های اخباری، محدّث و اهل حدیث
- (۳) پیشینه تقسیم شیعه به اخباریت و اصولیت
- (۴) پیشینه سوء استفاده از حدیث در تاریخ
- (۵) عقبه‌ی شگفت نظریه اخباریت کنونی شیعه (شباهت اخباریون به سنیان)
- (۶) ...

## رد پای اخباریت در تاریخ

اخباریت مصداق آشکار «نص زدگی» است. در اهمیت خطر «نص زدگی» همین بس که در جای جای تاریخ ادیان الهی، شاهد حضور فاجعه بار آن هستیم. گذشت که حاصل روش اخباریت، قربانی کردن درایت روایات، محکومات دین و براهین بدیهی، در پای لفظ روایت است. به سخن دقیق تر، روش یاد شده، در پوشش دفاع از روایت، محتوای روایت را به حاشیه می راند و به اصل معنی و مقصود صدمه می زند. برای روشن شدن این مسئله، بایسته است رد پای این شیوه در تاریخ مورد مطالعه قرار گیرد تا بر اهمیت آن بیشتر واقف گردیم.

### «نص زدگی» در امت نوح (امتحان تأخیر فرج)

داستان دعوت نوح پیامبر علیه السلام و کیفیت نابودی کفار، شگفتی های فراوانی دارد. یکی از شگفتی هایی که در منابع وحی آمده است، داستان نزول فرج بر نوح و یارانش است. در این راستا دو حدیث را که

هر دو مکمل یکدیگر هستند، نقل می‌کنیم و سپس به تجزیه و تحلیل آن می‌نشینیم.

در حدیث بسیار جالبی از امام صادق عجل الله تعالی فرجه الشریف درباره ویژگی‌های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت آمده است:

خداوند تأخیر در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را همانند تأخیر در فرج نوح پیامبر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده است... به راستی هنگامی که نوح عذاب کفار قومش را از آسمان درخواست نمود، خداوند عزوجل جبرئیل روح الامین را همراه هفت دانه فرستاد و گفت ای پیامبر خدا به راستی که خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: این مردم، آفریدگان و بندگان من هستند و من اینها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌هایم نابود نمی‌کنم، مگر بعد از تأکید در دعوت به حق و الزام حجت (بیشتر) از این رو به تلاش در دعوت قومت به حق، بازگرد که من بر این تلاش به تو ثواب می‌دهم و این دانه‌ها را بکار؛ چرا که در رویش و رشد و به ثمر نشستن آنها برای تو گشایش و خلاصی است؛ سپس مؤمنینی که از تو پیروی کرده‌اند به این امر مژده ده.

هنگامی که (نوح دانه‌ها را کاشت و آنها سبز شده و) درختان سبز و قوی و تنومند شدند و شاخه دادند و به ثمر نشستند و میوه آنها رسید، پس از این زمان طولانی، نوح از خداوند سبحان و

تعالی انجام وعده را خواستار شد، اما خداوند تبارک و تعالی به او فرمان داد (دوباره) از دانه (ی میوه‌ی) این درختان بکارد و به صبر و تلاش بازگردد و حجت را بر قومش مؤکد سازد.

نوح به گروهی که ایمان آورده بودند، این خبر را داد. پس از این خبر، سیصد مرد از مؤمنان، از دین برگشتند و کافر شدند و گفتند اگر آن چه نوح ادعا می‌کند حق بود، در وعده پروردگارش تخلفی واقع نمی‌شد.

پس از این خداوند همچنان به نوح فرمان می‌داد که دانه (ی میوه‌ی) درخت جدید را پشت سر هم بکارد تا این که این جریان هفت بار تکرار شد.

در این میان هم پیوسته گروه گروه از مؤمنان از دین باز می‌گشتند تا این که تعداد آنها به هفتاد و اندی رسید.

در این هنگام خداوند عزوجل به نوح وحی کرد و فرمود ای نوح اینک صبح روشن برای چشم تو فرا رسیده و از شب جدا گشته، در زمانی که حق محض آشکار شده و با ارتداد هر کسی که سرشتش ناپاک بود، ایمان، از کدورتها (ی نفاق) صاف شده است. پس اگر من (همان زمان که درخواست کردی) کفار را نابود می‌ساختم و کسانی که (به وسیله این امتحان) مرتد شدند همراه مؤمنان واقعی باقی می‌گذاشتم، به وعده پیشین خود برای مؤمنان

از قوم تو که خالصانه موحد شده بودند و به ریسمان پیامبری تو چنگ زده بودند، وفا نکرده بودم؛ زیرا به مؤمنان وعده داده بودم آنها را در زمین، جانشین کفار کنم و دینشان را (بر جهان) مسلط سازم و ترسشان را به امنیت تبدیل نمایم تا این که با رفتن شک از دل‌های آنها عبادت برای من خالص شود.

چگونه این وعده عملی می‌شد با این که از سستی یقین مرتد شدگان و سرشت ناپاک و باطن بد آنان که نتیجه نفاق و آشکار شدن گمراهی آنان بود، آگاه بودم.

(اگر این آزمایش انجام نمی‌شد و منافقان در میان مؤمنان باقی می‌ماندند)، منافقان (به سبب هلاکت کفار توسط من) از سوی من بر سلطنت سوار می‌شدند، گرفتار تاریکی صفات نفاق می‌گشتند و نفاق درونی آنها مستحکم می‌گردید و ریسمانهای گمراهی دل‌های آنها همیشگی می‌گشت و با برادران مؤمنشان آشکارا دشمنی می‌کردند و برای طلب ریاست و به دست گرفتن اختیار امر و نهی با آنان می‌جنگیدند.

با برانگیخته شدن فتنه‌ها و واقع شدن جنگها، چگونه تسلط دین بر زمین و انتشار امر الهی در مؤمنان امکان پیدا می‌کرد؟! این هرگز شدنی نبود.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود امر قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز چنین است؛

آن چنان غیبت آن حضرت امتداد پیدا می‌کند تا این که حق محض آشکار شود و با ازداد هر کسی از شیعه که سرشتش ناپاک است، ایمان از کدورت نفاق پاک گردد، تا کسانی که خوف نفاق(شان) در زمان به قدرت رسیدن و تسلط و امنیت فراگیر وجود دارد، در میان مؤمنان باقی نمانند...<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

نوح از پروردگارش درخواست کرد که بر قومش عذاب نازل نماید. پس خداوند به سوی او وحی فرستاد که دانه‌هایی از درخت خرما را بکارد، زمانی که بزرگ شدند و به میوه نشستند و نوح از میوه آنها خورد، خداوند قومش را هلاک می‌کند و عذاب را بر آنها نازل می‌کند. پس نوح دانه‌ها را کاشت و اصحابش را به این مطلب آگاه ساخت.

زمانی که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از میوه آنها چید و خورد و به اصحابش هم خواند. اصحاب نوح گفتند ای پیامبر خدا وعده‌ای که به ما داده بودی (چه شد؟) نوح پروردگارش را خواند و از او درخواست وفای به وعده نمود. پس خداوند به او وحی نمود که دوباره کشت دانه را ادامه دهد تا این که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند و از میوه آنها بخورد،

پس از این، خداوند عذاب را بر کفار نازل می‌کند. نوح این خبر را به اصحابش داد (بر اثر این جریان) اصحاب نوح سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند، اما ظاهراً همراه نوح ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

پس نوح فرمان خدا را انجام داد تا این که درختان خرما بزرگ شدند و میوه دادند و نوح از آنها خورد و به اصحابش هم خوراند. اصحاب گفتند ای پیامبر خدا وعده‌ای که داده بودی (چه شد؟) پس نوح پروردگارش را خواند و خداوند به او وحی فرستاد که برای سومین بار دانه‌های خرما را بکارد، زمانی که درختان خرما بزرگ شوند و میوه دهند، قوم نوح را هلاک می‌کند. پس نوح اصحابش را خبردار کرد و اصحاب او (همچون بار گذشته) سه فرقه شدند: یک فرقه آشکارا از دین برگشتند و یک فرقه ایمانشان را از دست دادند اما ظاهراً همراه نوح ماندند و یک فرقه با نوح ثابت قدم ماندند.

(این جریان همچنان ادامه داشت) تا این که نوح ده بار این کار را تکرار کرد و خداوند با اصحاب باقی مانده او چنین می‌کرد که فرقه (ی باقی مانده در امتحان بعدی) بر طبق روال قبلی سه فرقه می‌شدند.

پس از بار دهم مردی از اصحاب خاص نوح، همراه (سایر) مؤمنان (باقیمانده) به سوی نوح آمد و گفت: ای پیامبر خدا آن چه را که به ما وعده دادی، انجام دهی یا ندهی (برای ما فرقی نمی‌کند. زیرا ما می‌دانیم) تو راستگو هستی و پیامبر فرستاده شده هستی، در حقانیت تو شک و تردید نمی‌کنیم، هر چند (همچنان) با ما چنین کنی.

پس هنگام این سخن آنان، خداوند کفار را به خاطر نفرین نوح نابود ساخت و یاران خاص نوح را پس از صاف شدن آنان و برطرف شدن ناخالصیشان، با نوح وارد کشتی نمود و آنان را همراه نوح از غرق نجات داد.<sup>۱</sup>

برای تجزیه و تحلیل داستان امت نوح که پیش از این گذشت، ابتدا برخی از نکات این دو حدیث را جمع بندی می‌کنیم:

حضرت نوح علیه السلام پس از ناامیدی از هدایت کفار، از خداوند هلاکت آنان را طلب می‌کند.

خداوند نفرین نوح را به شکل مشروط مستجاب می‌کند.

پس از تحقق ظاهری شرط، وفای به وعده به تأخیر می‌افتد و این کار تا هفت یا ده بار تکرار می‌شود.

در این میانه به خاطر خلف وعده‌ی ظاهری، بسیاری از اصحاب نوح

از دین خارج می شوند.

در نهایت عده ای باقی می مانند که خلف وعده ظاهری هرگز ایمانشان را تحت تأثیر قرار نمی دهد.

در پایان خداوند علت تأخیر در فرج را که تصفیه منافقان است، بیان می کند.

آن چه بایسته درنگ است، علت ارتداد اصحاب نوح است. روشن است که از یک سو حقانیت نوح، برهانی و قطعی بود و بر همگان اتمام حجت کامل شده بود. از جمله دلایل حقانیت نوح، معجزات آن حضرت بود؛ اما مسلماً حجت اصلی حضرت نوح، سخن حقی بوده است که خرد همگان، برهان آن را یافته بودند. تنها اختلاف در پذیرش آن بوده است، مؤمنان این حق را پذیرفته و کافران آن را انکار کردند.

بنا بر این حقانیت نوح، امری مشکوک و متزلزل نبوده، بلکه کاملاً قطعی و تردید ناپذیر بوده است.

از سوی دیگر وعده خداوند است که به تخیل اصحاب نوح خلف شده است.

پس از این آزمایش، توهم شده است که خلف وعده فرضی، با حقانیت عقلی و مسلم حضرت نوح، در تعارض است.

اگر این تعارض را بپذیریم، یک طرف وعده لفظی خداوند قرار دارد و یک طرف هم حجت قاطعه حقانیت نوح.

یکی از این دو را باید مقدم داشت: دلالت مطابقی در وعده خداوند یا حجت قاطعه در حقانیت نوح، کدامیک باید مقدم داشته شوند؟!

بخشی از روایت دوم را دوباره مرور می‌کنیم:

پس از بار دهم مردی از اصحاب خاص نوح همراه (سایر) مؤمنان (باقیمانده) به سوی نوح آمد و گفت: ای پیامبر خدا آن چه را که به ما وعده دادی، انجام دهی یا ندهی (برای ما فرقی نمی‌کند ما می‌دانیم) تو راستگو هستی و پیامبر فرستاده شده هستی، در حقانیت تو شک و تردید نمی‌کنیم، هر چند (همچنان) با ما چنین کنی.

گروه نجات یافته، حجت قطعی بر حقانیت نوح را اصل قرار داده و خلف وعده فرضی را بی اثر دانسته‌اند.

در نقطه مقابل، علت ارتداد کسانی که از حق عدول کردند چه بود؟ علت ارتداد، اصل قرار دادن دلالت لفظی وعده خداوند و بی اثر ساختن تمامی براهین و حجت‌های قاطعه حقانیت نوح بود.

یک بار دیگر مباحث پیشین را با درنگ شایسته مرور کنید. آیا شیوه‌ی مرتدین قوم نوح، چیزی جز «نص‌زدگی» است؟! !!!

«نص‌زدگی» به معنی چسبیدن به پوسته‌ی لفظ است، آن چنان که سایر حجت‌ها و براهین قطعی، نادیده گرفته می‌شود.

مرتدین از یاران نوح نیز آن چنان قالب و الفاظ سخن نوح را (که بیان وعده الهی بود) اصل قرار دادند که به ندیدن تمامی دلایل و معجزات حقانیت نوح انجامید.

روش یاران مرتد نوح، دقیقا همان روش اخباریت است! البته در حاشیه بحث، یک اشکال باقی می ماند که لازم است اشاره ای کوتاه به آن داشته باشیم و آن این که آیا خلف وعده از خداوند ممکن است؟!

این در حالی است که در چند جای قرآن آمده است خداوند خلف وعده نمی کند. حتی اگر این آیات هم نبود باز هم نمی توانستیم خلف وعده خداوند را بپذیریم. چرا که تمامی وعده ها و وعیدهای او درباره بهشت و جهنم قابل اعتماد نبود و....

در حل این مسئله باید گفت وعده حقیقی خداوند، فرج بعد از کشت دانه های خرما بوده است، اما فرج بلافاصله، ابدًا در وعده خداوند نیامده بود و فرج بلافاصله، تنها برداشت اصحاب نوح بوده است. به همین خاطر ما تعبیر خلف وعده ظاهری را به کار بردیم. اما خلف وعده واقعی هرگز واقع نشده است.

گذشته از این که قبح خلف وعده، همانند قبح دروغ، اقتضائی است. یعنی اگر مصلحت مهمی، همچون اصلاح بین مردم، بر دروغ مترتب شود، در این صورت دروغ گفتن قبحی ندارد. خلف وعده نیز

چنین است. لذا اگر مصلحت مهمی همچون رسیدن مؤمنان واقعی به حکومت زمین، بر آن مترتب گردد، قبحی ندارد.

### «نص زدگی» در امت موسی (گوساله سامری)

قصه گوساله سامری در امت حضرت موسی عليه السلام بارها در قرآن تکرار شده است.

روشن است که این تکرار، نشان از اهمیت ویژه پیامهای الهی است که در این جریان نهفته است.

پیامهای این جریان، ابعاد بسیار متنوعی دارد که تنها یک بُعد آن در ارتباط با موضوع بحث جاری است.

ریشه قصه سامری یک تعارض بود که امت موسی نتوانست آن را به درستی حل کند؛

یک طرف وعده موسی بود که پس از سی روز بازمی گردم؛ ولی موسی ظاهراً خلف وعده کرد و سر سی روز بازنگشت.

طرف دوم هم تمامی نشانه‌ها، معجزات و براهین قطعی حقانیت موسی بود.

متأسفانه بنی اسرائیل در این تعارض، به جای این که توجیهی برای تخلف ظاهری موسی پیدا کنند، اصل را بر وعده لفظی موسی قرار

دادند و همه معجزات و براهین قطعی حقانیت موسی را انکار کردند. ابتدا به یک حدیث جالب که برخی از زوایای قصه گوساله سامری را توضیح می‌دهد توجه کنید:

سبب این امتحان این بود که هنگامی که خداوند به موسی وعده داد تا سی روز تورات و الواح الهی را نازل کند، موسی این وعده را به بنی‌اسرائیل خبر داد و سپس به میقات الهی رفت و هارون را به جانشینی خودش بر قومش گماشت.

هنگامی که سی روز تمام شد و موسی به سوی آنان باز نگشت، بنی‌اسرائیل عصیان کردند و تصمیم به کشتن هارون گرفتند با این بهانه که موسی به ما دروغ گفته و اکنون از ما گریخته است. در این زمان ابلیس به شکل مردی آمد و به آنان گفت مسلماً موسی از شما گریخته و هرگز به سوی شما باز نخواهد گشت. زیور آلات خودتان را جمع کنید تا برای شما خدایی درست کنم که آن را عبادت کنید.

(از سوی دیگر) در روز غرق فرعون و یارانش، سامری از پیشگامان قوم بنی‌اسرائیل بود. چشمش به جبرئیل افتاد که سوار بر حیوانی به شکل اسب نجیب بود. هرگاه آن حیوان شمش را بر مکانی از زمین می‌گذاشت، آن موضع (بر اثر خاصیت سُم آن حیوان) حرکت می‌کرد.

سامری متوجه اثر خارق العاده پای این حیوان شد) و از زیر سُم مرکب جبرئیل خاکی برداشت و در کیسه‌ای نهاد و نزد خود نگه داشت و بدان بر سایر بنی اسرائیل فخر می‌کرد.

هنگامی که شیطان نزد بنی اسرائیل آمد و گوساله ساخت، به سامری گفت خاکی که همراه توست بیاور. سامری نیز آورد. ابلیس آن را در شکم گوساله انداخت. هنگامی خاک در شکم گوساله قرار گرفت، گوساله (بر اثر خاصیت شگفت آن خاک) حرکت کرد و به آواز درآمد و بر آن موریید. (به خاطر دیدن امور غیر عادی) بنی اسرائیل برای گوساله سجده کردند. جمعیت سجده‌کنندگان هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل بود. هارون به مخالفت برخاست و....

سپس خداوند به موسی وحی فرستاد که ما قوم تو را بعد از تو دچار فتنه کرده و آنان را آزمودیم و سامری آنان را گمراه نمود و آنان گوساله‌ای را پرستیدند که صدا داشت.

موسی گفت پرودگارا گوساله از سامری بود، اما صدای گوساله از چه کسی بود؟ خداوند فرمود صدای گوساله از من بود (و من سبب ایجاد چنین صدایی شدم) ای موسی (چرا که) من هنگامی دیدم آنان به من پشت کرده‌اند و به گوساله رو آورده‌اند، خواستم بر

فتنه آنان بیفزایم (و آزمایش آنان را دشوارتر کنم)...<sup>۱</sup>

ابتدا برخی از نکات این حدیث را که در ارتباط با موضوع بحث ما قرار دارد، جمع بندی می‌کنیم:

نطفه‌ی فتنه، که سامری آن را بهانه قرار داد، یک چیز بود و آن این که موسی گفته بود «سی روزه بازمی‌گردم»، اما چنین نشد و موسی سر سی روز بازنگشت.

سامری تخلف ظاهری موسی را، دلیل بر دروغگو بودن او گرفت. در علت تأخیر موسی، سامری ادعا کرد موسی به دلیل آشکار شدن دروغگویش، از بنی اسرائیل فرار کرده است.

فتنه‌گران آن چنان عجولانه ساختند و پرداختند که هارون جانشین موسی، هرگز اجازه توضیح نیافت.

فتنه شده‌گان هم آن چنان بی صبر بودند که نتوانستند ده روز دست نگه دارند.

شیطان هم با تأکید بر این که موسی برای همیشه باز نخواهد گشت، به یاری سامری آمد.

این اتهام، نطفه‌ی فتنه‌ای پیچیده و بزرگ شد که تمامی امت موسی در این امتحان مردود شدند.

از آن جایی که بر اساس منابع وحی، تمامی امتحانات امتهای

گذشته، در امت خاتم الانبیاء ﷺ هم اتفاق خواهد افتاد، باید بر این تاریخ مسلّم، درنگی شایسته نماییم.

به ویژه این که در قرآن و احادیث، در میان تمامی فتنه‌های گذشتگان، بر قصه سامری تأکید بیشتری شده است.

اینک به تجزیه و تحلیل ریشه این فتنه می‌پردازیم.

آن چه باید مورد تأمل قرار گیرد، علت ارتداد اصحاب موسی است. ناگفته پیداست که حقانیت موسی با معجزات و آیات آشکاری که نشان داد، بر همگان روشن و واضح بوده است و باز هم پیداست که سخن حقی که موسی داشت (که برخی از آنها در مناظره میان موسی و فرعون در قرآن آمده است) برهانش، آشکارتر از خورشید بود.

از این رو حقانیت موسی، کاملاً قطعی، تردید ناپذیر و غیر قابل انکار بوده است.

اینک باید دید در مقابل این حقانیت آشکار، چه چیزی بنی اسرائیل را دچار فتنه کرد.

به صراحت قرآن و روایات، ریشه‌ی فتنه و بهانه‌ی سامری تنها یک چیز بود و آن تخلف ظاهری در وعده‌ی موسی بود. موسی گفته بود «سی روزه برمی‌گردم»، اما چنین نشد.

بر فرض نادرست که تخلف موسی واقعی بوده است و بر فرض غلط

که عجله بنی اسرائیل در قضاوت هم به جا بوده، آیا بنی اسرائیل حق داشتند از دین بازگردند و مرتد شوند؟!

برای پاسخ به این پرسش، نقطه دقیق فتنه را باز می‌کنیم.  
دو مطلب در این میان وجود دارد:

۱. موسی طبق آیات آشکار و براهین قطعی، پیامبر خداست.

۲. موسی گفته بود «سی روزه بازمی‌گردم»، ولی بازنگشت.

اگر دلیل بازنگشتن موسی را به درستی بدانیم که هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

اما ما دلیل بازنگشتن موسی را نمی‌دانیم. پس احتمال می‌دهیم که تأخیر موسی دلیل موجهی داشته باشد. بنا بر این تا این احتمال وجود دارد، حق تکذیب موسی را نداریم.

یک طرف، براهین قطعی حقانیت موسی است و یک طرف تأخیری که دلیل آن را نمی‌دانیم این دو با یکدیگر مشکلی ندارند.  
پس فتنه چرا؟!

علت فتنه یک کلمه است و آن که خود موسی گفت: «سی روزه بازمی‌گردم» خودش این چنین گفت، ولی باز نگشت.

طبق ادعای بنی اسرائیل، امکان ندارد پیامبری چون موسی چنین بگوید و تخلف کند؛ پس به ادعای بنی اسرائیل موسی یک «سخن

دروغ» گفته است.

اما از آن طرف آن همه آیات آشکار و براهین قطعی وجود دارد. این دروغ ادعایی بنی اسرائیل، با تمامی آیات آشکار و براهین قطعی موسی، نزد بنی اسرائیل تعارض کرد.

اگر بر فرض محال این تعارض درست باشد، یک طرف، وعده لفظی موسی قرار دارد (که به ظاهر تخلف شده) و یک طرف هم حجت قاطعه حقانیت او.

یکی از این دو را باید مقدم داشت: دلالت مطابقی در وعده موسی یا حجت قاطعه در حقانیت موسی، کدامیک باید مقدم داشته شوند؟! یک بار دیگر به روایت گذشته مراجعه می‌کنیم:

سبب این امتحان این بود که هنگامی که خداوند به موسی وعده داد تا سی روز تورات و الواح الهی را نازل کند، موسی این وعده را به بنی اسرائیل خبر داد و سپس به میقات الهی رفت و هارون را به جانشینی خودش بر قومش گماشت.

هنگامی که سی روز تمام شد و موسی به سوی آنان باز نگشت، بنی اسرائیل عصیان کردند و تصمیم به کشتن هارون گرفتند با این بهانه که موسی به ما دروغ گفته و اکنون از ما گریخته است....

شگفت این که در این تعارض نادرست، عملکرد بنی اسرائیل

عبارت بود از:

۱. اصل قرار دادن این جمله موسی که «من سی روزه باز می گردم» ولی بازنگشت.
۲. تحفظ بر دلالت مطابقی ظاهر سخن موسی، بدون پذیرفتن هیچ توجیهی برای تأخیر او.
۳. کذب قرار دادن این جمله موسی که «من سی روزه باز می گردم».
۴. ترجیح دروغ بودن ادعایی سخن موسی بر تمامی براهین قطعی و مسلم حقانیت موسی.
۵. در نهایت باطل ساختن اصل پیامبری موسی به وسیله تحفظ بر ظاهر سخن موسی که «من سی روزه باز می گردم» ولی باز نگشت!!!  
در این فتنه بزرگ تمام امت موسی مرتد شدند و هیچ کس جز هارون نجات نیافت.
- ریشه ی فتنه و نطفه این فتنه بزرگ، اصل قرار دادن سخن موسی است و چسبیدن به ظاهر سخن موسی بود که «من سی روزه باز می گردم».
- نخستین برداشت از جمود بر این سخن موسی نیز تکذیب پیامبری موسی (و باطل دانستن تمامی حجت های قاطعه حقانیت او) شد.
- مباحث پیشین را با درنگ شایسته دوباره مطالعه کنید. آیا شیوه ی مرتدین قوم موسی (اصحاب سامری)، چیزی جز «نص زدگی» است؟!!!

«نص زدگی» به معنی چسبیدن به پوسته‌ی لفظ است، آن چنان که سایر حجت‌ها و براهین قطعی، نادیده گرفته می‌شود. بنی اسرائیل هم آن چنان وعده‌ی لفظی موسی را بزرگ دیدند که تمامی دلایل حقانیتش، در مقابل این لفظ کم آورد و دیده نشد!

### «نص زدگی» در امت موسی (اصحاب سبت)

یکی از امتحانات بی اسرائیل ممنوعیت ماهیگری در روز شنبه بود. این امتحان به قصه اصحاب سبت مشهور شده است. به این جریان در چهار آیه قرآن نیز اشاره رفته است. به حدیثی در این زمینه توجه کنید:

امام زین العابدین علیه السلام فرموده‌اند: اصحاب سبت مردمی بودند که در ساحل دریا ساکن بودند. خداوند و پیامبرانش آنها از صید ماهی در روز شنبه نهی کردند. پس آنان به حيله متوسل شدند تا این که به وسیله آن حيله آن چه را خداوند حرام کرده برای خودشان حلال کنند.

پس کانالهایی حفر کردند و راه‌های آبی از دریا به حوض‌هایی کشیدند که ورود ماهی‌ها به حوضها را ممکن می‌ساخت، اما هنگامی که ماهی‌ها تصمیم به بازگشت به دریا می‌گرفتند امکان خروج برای ماهی‌ها وجود نداشت. پس ماهی‌ها روز شنبه بر طبق

امان الهی (از صید آنها) می آمدند و از راه کانالها وارد حوضها و برکه ها می شدند. و شب هنگام که ماهی ها می خواستند از برکه ها به دریا بازگردند تا دچار صید نشوند، امکان بازگشت نداشتند. پس آن شب را در مکانی که امکان گرفتن ماهی ها وجود داشت می ماندند، بدون این که صید شوند. زیرا از سویی ماهی ها (به ظاهر) رها بودند و از سوی دیگر نمی توانستند خود را نجات دهند، برای این که بسته شدن کانالها اجازه بازگشت نمی داد.

پس روز یکشنبه که می شد ماهی ها را از آب می گرفتند و می گفتند ما روز شنبه صید نکردیم، بلکه صید در روز یکشنبه بوده است. (لذا دستور الهی مبنی بر عدم صید در روز شنبه را اطاعت کرده و تخلفی نکرده ایم).

دشمنان خدا دروغ می گفتند. (صید روز یکشنبه نبوده است) بلکه در واقع روز شنبه آنها را به وسیله کانالهای که ساخته بودند صید کرده بودند.

(این حيله ادامه داشت) تا این که مال و ثروتشان زیاد گردید و به خاطر دست بازی آنها اسباب تنعم آنها به زنان و غیر زنان فراهم شد.

جمعیت شهر هشتاد و خورده ای هزار نفر بود که هفتاد هزار نفر آنها دست به این حيله زده بودند و باقی مردم کار آنان را

نپسندیدند. همچنان که خداوند تعالی در قرآن تصریح کرده «و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جويا شو: آن گاه که به [حکیم] روز شنبه تجاوز می کردند...» و جریان این بود که گروهی از آنان صید کنندگان را پند دادند و با یادآوری عذاب خدا، آنان را از مخالفت باز داشتند و آنان را از انتقام الهی و بأس شدیدش ترسانده و اعلام خطر کردند. صید کنندگان در پاسخ پند آنها گفتند چرا قومی را که خداوند آنها را به سبب گناهانشان از بیخ و بن برمی کند یا این که عذاب شدیدی می کند، موعظه می کنید؟! (موعظه شما برای ما سودی ندارد.)

پنددهندگان پاسخ دادند این گفتار ما برای شما به خاطر این است که نزد پروردگارتان عذری داشته باشیم. چرا که او ما را به امر به معروف و نهی از منکر تکلیف فرموده و ما از منکر نهی می کنیم تا پروردگار ما مخالفت ما با آنها را و بد داشتن کار آنها را بداند و اینان به پندشان ادامه دادند شاید معصیت کاران تقوا پیشه کنند و همچنین گفتند آنان را پند می دهیم شاید پندها در آنان اثر گذارد، پس از این گناه نابود کننده پرهیز کنند و از عقوبت آن دوری کنند.

خداوند فرمود پس هنگامی که سرکشی کردند، با خداوند جنگیدند و از او رو برگرداند و از پذیرش نهیش تکبر ورزیدند، (در

این هنگام) به آنان خطاب کردیم که میمونهای طرد شده و دور شده از خیر باشید.

حضرت ادامه دادند پس زمانی که جمعیت ده هزار خورده‌ای که موعظه کردند دیدند گروه هفتاد هزار نفری (صید کنندگان) پندهای آنها را نمی‌پذیرند و اعتنایی به ترساندن و پرهیز دادن شان نمی‌کنند، از آنان دوری کردند و به قریه دیگری نزدیک به قریه آنها رفتند و گفتند ما می‌ترسیم عذاب خدا به آنان نازل شود و ما در میان آنها باشیم.

چون به شب رسیدند خداوند تمامی آنان را به شکل میمون مسخ نمود. (صبحگاهان که شد) دروازه‌ی شهر بسته ماند، نه کسی از آنان خارج می‌شد و نه وارد. این مطلب در میان سایر قریه‌ها پیچید. پس به سوی آنان رفتند و از دیوار شهر بالا رفته و بر آنان اشراف پیدا کردند. ناگهان با آنان روبرو شدند در حالی که همگی، زن و مردشان میمون شده و در هم وول می‌خورند. کسانی که اشراف پیدا کرده بودند آشنایان و نزدیکان و دوستانشان را می‌شناختند و به آنان می‌گفتند تو فلانی هستی تو فلانی هستی؟ پس اشک از چشمان آن فرد سرازیر می‌شد و با سر اشاره می‌کرد آری.

سه روز در این وضعیت بودند. سپس خداوند باران و بادی بر

انگیخت و سیل همه آنان را به دریا ریخت.

مسخ شده بیش از سه روز نمی ماند. اما حیواناتی که به شکل مسخ شده ها می بینید اینها شبیه به آنها هستند نه خودشان و نه از نسل آنها.

سپس امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند اینان را به سبب صید ماهی (ممنوع) مسخ نمود. حال کسانی را که اولاد رسول خدا را کشتند حرمتش را هتک نمودند، نزد خدای عزوجل چگونه می بینی؟! به راستی که خداوند تعالی اگر چه اینان را در دنیا مسخ نکرده، اما به راستی که عذابی که برای اینان در آخرت آماده شده، چندین برابر عذاب مسخ است.

سپس حضرت فرمود اگر تجاوزکاران در روز شنبه، زمانی که قصد کار زشتِ نافرمانی شان را داشتند خداوند را به جاه محمد و آل طیبین او (قسم می داند و از او) مسئلت می کردند تا آنان را از این گناه حفظ نماید، خداوند حفظ می فرمود و همچنین نهی کنندگان نیز اگر از خداوند مسئلت می کردند به جاه محمد و آل طیبین او، که آنان را حفظ کند البته که خداوند آنان را حفظ می نمود. لکن خداوند این مطلب را به آنان الهام ننمود و این توفیق را به آنان نداد. پس علم خدا طبق آن چه که در لوح محفوظ نوشته

بود، در آنان جاری شد.<sup>۱</sup>

این روایت جالب حاوی نکات بسیار مهمی است که خارج از موضوع بحث ماست. آن چه به موضوع بحث ما ارتباط دارد منطق مجرمین است. لذا از این زاویه به جریان یاد شده می‌نگریم: مجرمین از کسانی بودند که به پیامبر زمان خود ایمان آورده و جزو کفار نبودند.

مجرمین ادعا می‌کردند که فرمان الهی یعنی ممنوعیت صید در روز شنبه را پذیرفته‌اند.

منطق مجرمین این بود که حکم الهی مربوط صید در روز شنبه است و ما ماهی را روز یکشنبه از آب می‌گیریم نه شنبه. این منطق بدترین شکل جمود بر لفظ است که در عمل مورد سوء استفاده مجرمین قرار گرفته است.

به شیوه مجرمین اصحاب سبت دقت کنید. این شیوه چه اندازه شبیه «نص‌زدگی» است؟!!!

«نص‌زدگی» به معنی چسبیدن به پوسته‌ی لفظ است، اما آن چنان که معنا و مقصود اصلی، قربانی می‌شود.

### حربه نص زدگی «هذا من الله او من رسوله»

یکی از شیوه‌های منافقان در مقابله با فرمان پیامبر ﷺ این بود که در مواردی که سخن حضرت بر خلاف امیال و اهداف آنها بود از آن حضرت می‌پرسیدند: آیا فرمان بیان شده از خداست یا از خود آن حضرت؟

هنگامی که حضرت می‌فرمود این مطلب از جانب خداست آن گاه به ظاهر تسلیم می‌شدند.

به چند نمونه از این دست توجه کنید:

(در ادامه جریان غدیر خم) پیامبر ﷺ فرمود: پس هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. ای پروردگار من! هر که علی را دوست می‌دارد دوست بدار و هر که با علی دشمنی می‌کند دشمن بدار.

سپس پیامبر ﷺ به مردم فرمان داد که با علی بیعت نمایند و مردم نیز با آن حضرت بیعت کردند.

هیچ کس برای بیعت نمی‌آمد مگر این که بدون سخنی (و اعتراضی) بیعت می‌کرد.

تا این که ابوبکر آمد. پیامبر ﷺ فرمود ای ابوبکر با علی بیعت کن. ابوبکر گفت آیا (تکلیف بیعت با علی، فرمانی) از طرف خداست یا از طرف رسول است؟

حضرت فرمود این فرمان، هم از جانب خداست و هم از جانب رسول است.

سپس عمر آمد. حضرت فرمود با علی به ولایت بیعت کن. عمر نیز گفت آیا (تکلیف بیعت با علی فرمانی) از طرف خداست یا از طرف رسول است؟...<sup>۱</sup>

در روایت دیگری این چنین آمده است:

بریده گفت نزد پیامبر ﷺ بودم. پس ابوبکر بر ما وارد شد. پیامبر ﷺ به او فرمود ای ابابکر بلند شو و بر علی به عنوان امیرالمؤمنینی سلام ده.

ابوبکر گفت آیا (این فرمان) از جانب خداست یا از جانب رسول اوست؟

حضرت فرمود این فرمان هم از جانب خداست و هم از جانب رسول اوست.

سپس عمر آمد. پیامبر ﷺ به او فرمود بلند شو و بر علی به عنوان امیرالمؤمنینی سلام ده.

عمر گفت آیا (این فرمان) از جانب خداست یا از جانب رسول اوست؟

حضرت فرمود این فرمان هم از جانب خداست و هم از جانب

رسول اوست.

سپس سلمان آمد...<sup>۱</sup>

این هم روایت سوم در این زمینه:

ابوبصیر گفت نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم. سپس مردی به حضرت گفت از ولایت علی بگو که آیا (فرمانی) از طرف خدا بود از طرف رسول خدا؟

حضرت از این پرسش غضبناک شد و فرمود وای بر تو، رسول خدا ترسش از خدا بیشتر از این بود که آن چه را که خداوند به آن فرمان نداده، به مردم بگوید.

بلکه این تکلیف را خداوند واجب کرده بود همچنان که خداوند نماز و زکات و روزه و حج را واجب ساخته بود.<sup>۲</sup>

روایاتی که ذکر شد تنها چند نمونه از کاربرد حربه «نص حدیث» از سوی برخی از مسلمانان بود. مسلماً نمونه‌های دیگری نیز از قبیل وجود دارد. اما دیگر نیازی به گردآوری همه آنها نیست. آن چه مهم است درایت این دسته روایات است.

در آغاز درایت، پرسش و پاسخ را تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

---

(۱) روایت ۷

(۲) روایت ۸

پرسش این است که: آیا فرمان مطرح شده از جانب خداست؟ نکته بسیار مهم و ظریفی که در این پرسش نهفته است این است که در دل این پرسش، هیچ جایگاهی برای پیامبر ﷺ تعریف نشده است.

این در حالی است که:

(۱) پیامبر ﷺ پیش از بعثت نزد همگان به اوج امانتداری شناخته شده است.

(۲) پس از بعثت نیز با براهین علمی و عملی، صادق و مصدق بودن او تأکید و تثبیت شده است.

(۳) در تقوا و خداترسی نیز پیامبر سرآمد همگان بوده است.

(۴) از همه اینها گذشته، خداوند نیز در جای جای قرآن پای تمامی سخنان پیامبر مهر وحی زده است.<sup>۱</sup> از جمله:

(۱) مانند این موارد:

إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ (انعام ۵۰)

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي (اعراف ۲۰۳)

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (یونس ۱۵)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (کهف ۱۱۰)

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۱</sup> (و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست).  
لبه اصلی سخن این گروه از مسلمانان، تردید در محکومات یاد شده است که در قالب «آیا این فرمان خداست یا فرمان تو؟» بیان شده است.

به سخن دیگر از نظر این گروه تا «نص صریحی» از پیامبر نباشد که «آن چه من می‌گویم فرمان خداست»، فرمان خدا بودن سخن پیامبر به اثبات نمی‌رسد. این امر دقیقاً همان «نص‌زدگی» و منطق «نص حدیث» است.

### نفی نص‌زدگی در قضاوت امیرمؤمنان علیه السلام

دین، محکومات مسلمی دارد که همچون قرینه متصل، ناظر و حاکم بر تمام روایات است. این قاعده عقلی، شواهدی از روایات دارد که بسیار جالب است. توجه کنید:

اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بر علیه آن حضرت ادعا نمود که

---

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (فصلت ۶)

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ (احقاف ۹)

هفتاد درهم بابت بهای شتری که به پیامبر فروخته از حضرت طلب دارد. حضرت فرمود من بهای شتر را به تو پرداخته‌ام. اعرابی (سخن حضرت را نپذیرفت و) گفت یک مرد را میان من و خودت حُکم قرار بده که میان ما قضاوت کند. (در این هنگام) مردی از قریش به سوی پیامبر آمد. رسول خدا فرمود بین ما حُکم نما، آن مرد به اعرابی گفت چه ادعایی بر علیه رسول الله داری؟ گفت هفتاد درهم بهای شتری که به او فروخته‌ام (را نداده است). آن مرد رو به پیامبر کرد و گفت ای رسول خدا شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود البته که بهای شتر را پرداخته‌ام. آن مرد رو به اعرابی کرد گفت تو چه می‌گویی؟ گفت نپرداخته است. آن مرد به رسول خدا گفت آیا بینه‌ای بر پرداخت بهای شتری که از او خریده‌ای داری؟ فرمود نه. آن مرد به اعرابی گفت آیا قسم می‌خوری که حَقّت را نگرفته‌ای؟ و (بعد) آن را بگیری؟ گفت آری.

(در این هنگام) رسول خدا فرمود البته و صد البته که با این مرد، نزد مردی برای قضاوت می‌روم که میان ما به حُکم خداوند عزوجل قضاوت نماید. سپس رسول خدا همراه اعرابی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد.

پس علی گفت ای رسول خدا چه کاری داری؟ حضرت فرمود میان من و این اعرابی قضاوت نما. علی علیه السلام گفت ای اعرابی چه چیزی

بر علیه رسول خدا ادعا می‌کنی؟ گفت هفتاد درهم بهای شتری که به او فروخته‌ام. سپس حضرت فرمود ای رسول خدا شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود بهای شترش را پرداخته‌ام. (علی علیه السلام رو به اعرابی کرد و) گفت ای اعرابی آیا رسول خدا در گفته‌اش راست گفت؟ اعرابی گفت نه، چیزی به من پرداخت نکرده است. در این هنگام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف بیرون آورد و گردن اعرابی را زد.

رسول خدا فرمود ای علی چرا چنین کردی؟ گفت ای رسول خدا ما تو را در مورد امر و نهی خداوند و در مورد بهشت و دوزخ و پاداش و کیفر و وحی خداوند عزوجل تصدیق می‌کنیم (مگر می‌شود که) درباره بهای شتر این اعرابی تو را تصدیق نکنیم؟! البته اعرابی را به دلیل این کشتم که هنگامی که از او پرسیدم آیا پیامبر در آن چه می‌گوید راست می‌گوید؟، اعرابی گفت نه، چیزی به من پرداخت نکرده است و تو را تکذیب کرد.

در این هنگام رسول خدا فرمود ای علی به حُکم واقعی رسیدی، ولی دوباره چنین نکن. سپس رو به مرد قرشی کرد که به دنبال حضرت آمده بود و فرمود این حکم خداست نه آنی که تو حکم کردی.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری نیز این چنین آمده است:

ابن عباس می‌گوید رسول خدا از خانه عایشه بیرون آمد با اعرابی‌ای روبرو شد که همراهش شتری بود. اعرابی گفت ای محمد این شتر را می‌خری؟ پیامبر فرمود آری، شتر را به چند می‌فروشی؟ گفت به دویست درهم، پیامبر فرمود شتر تو بهتر از این است (قیمتش را بالا ببر)، حضرت پیوسته قیمت را بالا می‌برد تا این که به چهارصد درهم آن را خرید.

هنگامی که پیامبر قیمت شتر به اعرابی پرداخت، اعرابی افسار شتر را گرفت و گفت شتر، شتر من است و پول هم پول من است، اگر برای محمد حقی است باید بیّنه اقامه نماید.

در این هنگام مردی رو به حضرت آمد، حضرت به اعرابی گفت آیا به قضاوت این پیرمردی که به طرف ما می‌آید راضی هستی؟ گفت آری ای محمد. پیامبر رو به آن مرد کرد و فرمود میان من و این اعرابی قضاوت می‌کنی؟ گفت ای رسول خدا اختلافتان را بفرمایید رسول خدا (جریان را نقل کرد و) فرمود شتر مال من است و پول مال اعرابی است. اعرابی گفت نه، شتر، شتر من است و پول هم پول من است، اگر برای محمد حقی است باید بیّنه اقامه کند. آن مرد گفت ای رسول خدا، قضاوت در این مورد روشن است و آن هم این است (که حق با اعرابی است که)

درخواست بیّنه کرده است.

پیامبر به او گفت بنشین و آن مرد هم نشست، سپس مرد دیگری رو آورد، حضرت فرمود ای اعرابی آیا به قضاوت پیرمردی که به طرف ما می‌آید راضی هستی؟ گفت آری ای محمد، هنگامی که آن مرد نزدیک شد، پیامبر فرمود میان من و این اعرابی قضاوت نما (و آن مرد هم مانند اولی قضاوت کرد) حضرت فرمود بنشین تا خداوند کسی را بفرستد تا میان من و اعرابی به حق قضاوت نماید. در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام روآورد. پیامبر به اعرابی گفت به قضاوت این جوانی که به طرف ما می‌آید راضی هستی؟ گفت آری، هنگامی که علی علیه السلام نزدیک شد پیامبر فرمود ای ابالحسن میان من این اعرابی قضاوت نما علی علیه السلام گفت بفرمایید ای رسول خدا (دوباره پیامبر و اعرابی حرفشان را برای علی علیه السلام تکرار کردند) علی علیه السلام رو به اعرابی کرد و گفت شتر را به رسول خدا واگذار کن، اعرابی گفت چنین نمی‌کنم، مگر این که بیّنه اقامه نماید. پس از این سخن اعرابی علی علیه السلام با شمشیر ضربتی به اعرابی زد که به اتفاق اهل حجاز سرش از بدنش جدا شد، ولی بعضی از اهل عراق گفتند یک عضوی از اعضاء اعرابی قطع شد. پیامبر فرمود ای علی چرا چنین کردی؟ گفت ای رسول خدا ما تو را بر وحی از آسمان تصدیق می‌کنیم (آیا می‌شود که) بر چهارصد

درهم تصدیق نکنیم؟!۱

اینک درایت دو حدیث:

در حدیث اول پیامبر ﷺ بهای شتری را پرداخته، ولی شاهدی ندارد، فروشنده نیز به دروغ قسم می خورد که بهای شتر را دریافت نکرده است.

اگر بخواهیم بر ظاهر احکام جمود کنیم، کاملاً آشکار است که باید به نفع اعرابی حکم نماییم.

اما پیامبر حکم را مطرح می کند و اعرابی نیز می پذیرد. اولین حکم، با جمود بر ظواهر احکام، به نفع اعرابی حکم می کند. همین امر در مورد حکم دوم (در روایت دوم) اتفاق می افتد و به نظر دو حکم (در روایت دوم) قضاوت آن چنان آشکار که تردید در آن راه ندارد.

پیامبر این حکم را حکم الهی نمی داند.

علی بن ابی طالب علیه السلام سر می رسد و او را حکم قرار می دهند. علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که می شنود اعرابی سخن پیامبر ﷺ درباره پرداخت بهای شتر را تکذیب می کند، دو بار بر او

اتمام حجت می‌کند (در روایت دوم).

و پس از بار دوم و نپذیرفتن اعرابی، گردن او را می‌زند.

هنگامی پیامبر ﷺ از او توضیح می‌خواهد می‌فرماید:

کسی که درستی و امین بودن او بدان سان است که سخن او

نسبت به وحی و دین الهی تصدیق می‌شود، چگونه سخن او

نسبت به پرداخت بهای یک شتر تصدیق نگردد!

نکته عمده این روایت در این است که از محکومات مسلم دین،

امین بودن و راستگو بودن پیامبر ﷺ به شکل مطلق است.

تکذیب پرداخت بهای شتر، در واقع تکذیب راستگویی پیامبر ﷺ

است. تکذیب راستگویی پیامبر ﷺ مستلزم تکذیب پیامبری آن

حضرت است. تکذیب پیامبری حضرت نیز کفر است.

حکم کفر نیز قتل است.

لازم است این نکته توضیح بیشتری داده شود.

امیرمؤمنان علیؑ یک تناقض را مطرح می‌فرماید و آن این که:

تصدیق بر وحی آسمان، با تکذیب در پرداخت بهای شتر، هر دو با

هم قابل جمع نیستند. نمی‌شود پیامبر ﷺ در مورد امر مهمی مانند

وحی، صادق و راستگو باشد، اما در امر بسیار بسیار جزئی دروغگو

باشد. لذا تصدیق بر وحی آسمان، به اولویت قطعی تصدیق در

موضوعات عادی و پیش پا افتاده را ثابت می‌کند.

تصدیق بر وحی آسمان، از محکومات مسلم عقلی و شرعی است که متکی بر براهین متعدد علمی و عملی (معجزات) است. بنا بر این چشم پوشی از آن هرگز ممکن نیست.

سخن یک اعرابی حداقل ناشناخته، هنگامی که در تعارض با این اصل محکم و مسلم قرار گیرد، در واقع تنها از اعتبار ساقط نمی‌شود، بلکه مستلزم تکذیب پیامبر ﷺ است.

از سوی دیگر در مرحله ظاهر، با جمود بر احکامی که خود این پیامبر آورده است، باید به نفع اعرابی قضاوت کرد.

دو حکم اول، جمود بر ظاهر الفاظ احکام کرده و گفتند قضاوت واضح است و حق با اعرابی است.

اما امیرمؤمنان علیؑ با اصل قرار دادن محکومات قطعی دین، عموم و اطلاق احکام ظاهری قضاوت را تخصیص و تقیید زده و روایات صادره از خود پیامبر ﷺ در این مورد را از حجت ساقط می‌کند.

این جریان شاهد خوبی است بر تقابل روش اخباری با روش اصولی. اصولی با توجه به محکومات و قواعد قطعی، روایات و احادیث را درایت می‌کند، اما اخباری اصرار بر جمود بر الفاظ روایات و احادیث دارد.

## نفی نص زدگی در جریان ذوالشهادتین

پیامبر ﷺ اسبی از عربی خرید و به سرعت رفت که بهای آن را حاضر سازد تا به قبض فروشنده برساند. اما اعرابی دیر به دنبال قبض ثمن آمد و در این میان، برخی بدون این که بدانند پیامبر ﷺ این اسب را خریده، وارد معامله با اعرابی شدند و قیمت بالاتری دادند. اعرابی از همان دور پیامبر ﷺ را صدا زد که اگر این اسب را (به قیمت جدید) می خری بخر و الا آن را به دیگران می فروشم.

پیامبر ﷺ هنگامی که صدای اعرابی را شنیدند درخواستند (و نزد اعرابی آمدند و) گفتند مگر من این اسب را از تو نخریده ام؟! مردم که متوجه جریان شدند دور پیامبر و اعرابی جمع شدند و پیامبر ﷺ و اعرابی در حال مشاجره بودند.

اعرابی گفت یک شاهد بیاور که من به تو فروخته ام. (اما پیامبر ﷺ شاهد نداشت).

هر یک از مسلمانان که می آمدند به اعرابی (نصیحت می کردند و) می گفتند که واقعا که پیامبر ﷺ به جز حق نمی گوید (اما اعرابی نمی پذیرفت).

تا این که خزیمه آمد و گفت البته که من شهادت می دهم تو این اسب را به پیامبر ﷺ فروخته ای.

پیامبر رو به خزیمه کرد و از او پرسید به چه چیزی شهادت می‌دهی (با این که حاضر نبود)؟!  
 خزیمه پاسخ داد ای رسول خدا به (راستگویی تو که واجب می‌سازد هر گفته) تو را تصدیق کنیم، (شهادت می‌دهم).  
 (این چنین شد که) که پیامبر شهادت خزیمه بن ثابت را (به تنهایی) به منزله دو شهادت قرار داد و او را ذوالشهادتین نامید.<sup>۱</sup>  
 در این جریان با جمود بر ظاهر احادیث خود پیامبر ﷺ، نمی‌توان به نفع حضرت حکم کرد و لذا باید حق را به اعرابی داد.  
 بر همین اساس هم مسلمانان، تنها به نصیحت اعرابی بسنده می‌کردند که دست از مشاجره بردارد. اما هیچ یک از مسلمانان حاضر به شهادت نمی‌شد.  
 اما خزیمه تکذیب سخن بی شاهد پیامبر ﷺ را در تعارض با محکومات مسلم دین می‌بیند و لازمه ضرورت تصدیق پیامبر را، تصدیق در همه امور می‌بیند. لذا بر این اساس به سخن پیامبر ﷺ شهادت می‌دهد.  
 به توضیحی که در سرفصل پیش گذشت این جریان نیز ناظر به تقابل تفکر اخباری و اصولی است.

## غصب فدک با منطق نص زدگی

بخشی از جریان تلخ غصب فدک را از کتاب سلیم با هم مرور می‌کنیم.

همچنین گرفتن او [عمر] و رفیقش فدک را، در حالی که فدک در دست فاطمه علیها السلام و در تصرف او بود و از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از غله و محصول آن استفاده میکرد. [عمر] از او بر آنچه در دستش بود شاهد خواست و سخن او را تصدیق نکرد و ام ایمن را هم تصدیق نکرد. در حالی که او به یقین میدانست - همان طور که ما میدانیم - فدک در دست او بود، و برای او جایز نبود نسبت به آنچه در دستش بود از او شاهد بخواهد و نه او را درباره آن متهم کند.

مردم هم از این کار او خشنود شدند و او را ستایش کردند و گفتند: «پرهیزکاری و فضیلت او را بدین کار وادار کرد!» کار زشتشان هنگامی زیبا جلوه کرد که از سخن اوّل خود برگشتند و گفتند: «گمان میکنیم فاطمه هرگز غیر حق نمیگوید و علی هم جز به حق شهادت نداده است. اگر با ام ایمن زن دیگری بود فدک را برای فاطمه امضا میکردیم!» و با این کار نزد جهّال منزلت بیشتری پیدا کردند.

مگر آنها چه [کسی] بودند و چه کسی دستور داده بود که آنان حاکم باشند و عطا کنند یا مانع از حق کسی شوند؟! ولی امت به

آن دو مبتلا شدند و آنها هم خود را داخل چیزی کردند که حق در باره آن نداشتند و در مورد آن چیزی نمیدانستند.

هنگامی که ابو بکر میخواست فدک را از دست فاطمه علیها السلام خارج کند در حالی که در دست او بود، آن حضرت به آنها فرمود: «آیا فدک در دست من نبود و وکیل من در آن نبود و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله غله آن را نخورده بودم؟» گفتند: بلی. فرمود: «پس چرا در مورد چیزی که در دست من است از من دلیل و شاهد میخواهید؟» گفتند: چون غنیمت مسلمانان است، اگر شاهد آوردی به تو میدهیم و گر نه امضا نمیکنیم!

فاطمه علیها السلام - در حالی که مردم در اطراف آن دو نفر میشنیدند - فرمود: «میخواهید کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده رد کنید و درباره ما به خصوص حکمی جاری کنید که درباره سایر مسلمین انجام ندادهاید؟! ای مردم، بشنوید آنچه این دو مرتکب میشوند.

چه نظر میدهید اگر من اموالی را که در دست مسلمین است ادعا کنم، آیا از من شاهد میخواهید یا از آنها؟! گفتند: البته از تو میخواهیم.

فرمود: حال اگر همه مسلمانان آنچه در دست من است ادعا کنند از آنها شاهد میخواهید یا از من؟!]

[هنگامی که همه از پاسخ درمانده شدند] عمر غضبناک شد و

گفت: این غنیمتی است برای مسلمین و زمین آنها است، و آن در دست فاطمه است و محصول آن را میخورد. اگر شاهی بر ادعای خود آورد که پیامبر از بین مسلمین این غنیمت و حقشان را به فاطمه بخشیده در این باره تجدید نظر میکنیم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: مرا بس است! [از راه دیگر اثبات حق می‌کنم] ای مردم شما را بخدا قسم میدهم، آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که میفرمود: «دخترم فاطمه سیده زنان اهل بهشت است»؟ گفتند: آری بخدا قسم این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم. فرمود: «آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل میکند و آنچه حقش نیست میگیرد؟! اگر چهار نفر بر علیه من به فحشا شهادت دهند یا دو نفر به سرقت شهادت دهند، آیا سخن آنان را بر علیه من تصدیق میکنید»؟!

در اینجا ابو بکر ساکت شد، ولی عمر گفت: آری، و بر تو حد جاری میکنیم!!!

فرمود: دروغ گفתי و لثامت خود را ثابت کردی، مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله نیستی. کسی که شهادتی را بر علیه سیده زنان اهل بهشت قبول میکند یا حدی را بر او جاری مینماید ملعون است و به آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر است، زیرا کسانی که خداوند همه بدیها را از آنان برده و آنان را پاک گردانیده،

شهادتی بر علیه‌شان روا نیست، چون از هر بدی معصومانند و از هر فحشائی پاک شده‌اند. ای عمر، در باره اهل این آیه (آیه تطهیر) به من خبر ده، اگر قومی بر علیه آنان یا یکی از ایشان نسبت شرك یا کفر یا فحشا دهد آیا مسلمانان از ایشان برائت میجویند و بر آنها حد جاری میکنند؟!

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم در این باره یکی هستند. فرمود: «دروغ گفتی و کافر شدی، آنها با سایر مردم در این باره یکی نیستند، زیرا خداوند آنان را معصوم قرار داده و در باره عصمت و طهارت آنان آیه نازل کرده و همه بدیها را از ایشان برده است. پس هر کس بر علیه آنان مطلبی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است».

ابو بکر گفت: ای عمر، تو را قسم میدهم که ساکت باشی! در این جریان تلخ، شاهد نکات بسیار مهمی هستیم. اما تنها به یک نکته از آنها اشاره می‌شود، و آن سوء استفاده عمر از جمود بر نص است.

صدیقه طاهره علیها السلام فرضی را مطرح کرده است که اگر کسی علیه او

به جرمی شهادت داد، عمر چه می‌کند؟

عمر گفت حد جاری می‌کنم!

صدیقه طاهره پاسخ داد قبول شهادت و اجراء حد، بر خلاف آیه تطهیر و بر خلاف حدیث پیامبر ﷺ است که فرمود فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.

کار عمر در واقع سوء استفاده از منطق نص‌زدگی است. چرا که بر اساس جمود بر ظاهر نصِ پیامبر ﷺ باید به شهادت همه ترتیب اثر داد.

هر چند این عمل عمر، در تعارض با محکومات قرآنی و محکومات سنت قرار دارد، اما از نظر عمر چنین نصی مقدم است.

این همان تقابل روش اخباری و روش اصولی است.

البته باید توجه داشت که عمر در این مورد دچار شبهه نشده بود. بلکه تقدم نص صریح بر محکومات توسط عمر، تنها برای توجیه غصب فدک بود. به سخن دیگر عمر از منطق نص‌زدگی سوء استفاده کرد.

### عمر بن خطاب منطق «نص‌زدگی» را می‌پذیرد

مطالعه پیشینه‌ی «نص‌زدگی» در تاریخ از زوایای متفاوتی سودمند

است. یکی از این زاویه‌ها شناخت سوء استفاده‌های اهل باطل از این منطق است.

اندک نیست مواردی که «نص‌زدگی» موجب جریان سازی بر خلاف دین شده است.

در مواردی نیز اهل گناه تلاش کرده‌اند که گناه خویش را با منطق «نص‌زدگی» توجیه کنند.

این شما و این هم یک نمونه از «نص‌زدگی» در تاریخ اسلام: یکی از قضاوت‌های امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلافت عمر بن خطاب که شیعیان و سنیان آن را نقل کرده‌اند، جریان قدامه بن مظعون است. قدامه شراب نوشیده بود. عمر تصمیم گرفت او را حد شراب خواری بزند.

قدامه به عمر گفت: حد بر من واجب نیست؛ زیرا خداوند تعالی (در قرآن) می‌فرماید:

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند...<sup>۱</sup>

عمر (هم با شنیدن این آیه) حد شراب خواری را از قدامه دفع

کرد.

این جریان به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. پس آن حضرت به سوی عمر آمد و گفت چرا حد شراب خواری بر قدامه را ترک کرده‌ای؟ عمر پاسخ داد قدامه این آیه را خواند.

امیرمؤمنان فرمود: قدامه و کسانی که در ارتکاب حرام راه او را پیموده‌اند از اهل این آیه نیستند (و این آیه شامل آنها نمی‌گردد). زیرا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، حرام (خدا) را حلال نمی‌شمارند.

پس قدامه را بازگردان و او را از آن چه گفته توبه بده. اگر توبه کرد حد شراب خواری را در مورد او جاری کن و اگر توبه نکرد (او را به جرم ارتداد و خروج از دین) بکش؛ (زیرا او با این گفته) از ملت اسلام خارج شده است.

عمر (از خواب جهالت) بیدار شد و خبر به قدامه (هم) رسید و او هم اظهار توبه کرده و از گفتارش دست برداشت. عمر نیز حد کشتن (به خاطر ارتداد) را از او دفع کرد؛ ولی نمی‌دانست چگونه حد شراب خواری را اجرا کند. از همین رو، به امیرمؤمنان علیه السلام گفت مرا راهنمایی کن و بگو چگونه حد را جاری کنم. حضرت هم فرمود حد شراب خواری هشتاد تازیانه است؛ (و در تعلیل این مطلب فرمود:) به راستی که اگر شراب خوار شراب بنوشد مست

می‌شود و زمانی که مست شد هذیان می‌گوید و زمانی به هذیان افتاد تهمت می‌زند. عمر (نیز به ناچاری سخن امیرمؤمنان علیه السلام را پذیرفت و) قدامه را هشتاد تازیانه زد.<sup>۱</sup>

نخست نکات مهم روایت را مرور می‌کنیم:

قدامه بن مظعون دست به شراب خواری می‌زند و گناهش را در چهارچوب اسلام می‌پندارد.

استدلال قدامه بر این عمل این بود که خود را شامل این آیه قرآن قرار داده بود که می‌فرماید: «بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست».

عمر این منطق قدامه را می‌پذیرد و حد شراب خواری را از او دفع می‌کند.

امیرمؤمنان علیه السلام در درجه نخست این استدلال را باطل می‌کند.

و در درجه دوم این منطق را مساوی با خروج از ملت اسلام می‌داند.

و اینک اندکی تجزیه و تحلیل:

از استدلال قدامه به یک آیه از قرآن آغاز می‌کنیم.

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و

کارهای شایسته کنند...

موضوع این آیه «مؤمنان و نیکوکاران» است.

حکمی هم که در این آیه برای مؤمنان و نیکوکاران بیان شده است، «آزادی در خوردن و آشامیدن» است.

در منطق قدامه موضوع آیه، یعنی «مؤمنان و نیکوکاران» مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد.

بنا بر این، صرف ایمان به خدا و انجام کارهای شایسته کافی است برای این که خوردن هر چیزی آزاد باشد، حتی آن چیز مورد نهی خداوند و از محرمات الهی باشد.

از این رو قدامه نتیجه گرفته است که می تواند شراب هم بنوشد. به سخن دیگر قدامه منکر حرام بودن شراب نیست؛ بلکه با حفظ حرمت شراب، بر اساس این آیه خود را آزاد می داند. اما امیرمؤمنان علیه السلام این نظریه را باطل می داند و بر بطلان آن استدلال می فرماید.

استدلال حضرت عبارت است از این که لازمه ایمان واقعی به خدا و عمل شایسته، رعایت محرمات الهی است.

یکی از محرمات الهی شراب خواری است. از این رو «اهل ایمان و کارهای شایسته»، آن را حلال نمی دانند.

در نتیجه کسی که آن را حلال بداند، نه تنها از موضوع آیه‌ی مورد نظر خارج می‌گردد، بلکه به دلیل انحراف آشکار از دین، از امت اسلام خارج شده و مرتد می‌گردد.

یکی از نکات مهم این جریان تعمیم آن توسط امیرمؤمنان علیه السلام است؛ چرا که حضرت در این قضیه، حکم را منحصر به قدامه نمی‌فرماید، بلکه با تصریح به این که قدامه و «هر کسی که راه او را بپیماید» و به شیوه او عمل کند، نشان دادند که این گونه استدلال، می‌تواند منشأ یک روش و تفکر و فرقه قرار گیرد و از این جهت هر کسی که چنین روشی داشته باشد، مرتد و خارج از اسلام است. بنا بر این، حکم ارتداد هرگز اختصاص به قدامه ندارد، بلکه شامل تمامی کسانی می‌شود که به شیوه او عمل نمایند.

پس از این تجزیه و تحلیل، بسیار بجاست شیوه فکری قدامه را با نص‌زدگان مقایسه نماییم.

محور استدلال قدامه این بود که لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند) دلالت می‌کند که برای آزادی در شراب خواری، صرف ایمان و کارهای شایسته کافی است.

اما همین محور در سخن امیرمؤمنان علیه السلام باطل شده است.

بیان حضرت در ابطال این تفکر عبارت است از این که لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند) یک لازمه مهم دارد و آن لازمه این است که ایمان به خداوند، از سر نهادن به محرمات الهی، قابل تفکیک نیست.

به سخنی دیگر میان ایمان و انجام محرمات الهی، تنافی است و اگر پای محرمات به میان آید، ایمان رخت برمی‌بندد.

بنا بر این علاوه بر ایمان ظاهری و کارهای شایسته، باید به لوازم ایمان هم ملتزم بود، تا این که در خوردن و آشامیدن آزاد باشیم. یکی از لوازم ایمان، ترک محرمات الهی است که شراب خواری یکی از آنهاست.

در نتیجه حرام بودن شراب و آزادی در خوردن و نوشیدن با یکدیگر تنافی داشته و هرگز قابل جمع نیست.

از یک سو نقطه اصلی استدلال قدامه، تمرکز بر «دلالت مطابقی» لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند) است.

از سوی دیگر نقطه اصلی در بیان امام علیه السلام، تمرکز حضرت بر «لازمه» ایمان است.

با این توضیح روشن شد که «انحراف» قدامه در یک نقطه است و

آن «جمود بر لفظ و انحصار آن به دلالت مطابقی و فراموش کردن مدالیل التزامی کلام» است.

این مطلب همان چیزی است که ما از آن با تعبیر «نص زدگی» یاد می‌کنیم.

جالب است توجه کنیم که منطق قدومه، مورد پسند عمر بن خطاب هم قرار گرفته و به آن ترتیب اثر داده است. آیا نمی‌توان گفت یکی از «نص‌زدگان» عمر بن خطاب است؟!

### کلیاسه خواری با منطق نص زدگی

ظاهراً کلیاسه از غذاهای لذیذ خلیفه! از زمان جاهلیت بوده و از سوی دیگر کلیاسه در اسلام حرام شده است. خلیفه‌ی سر تا پا کمالات! حلال بودن کلیاسه را این‌گونه توجیه می‌کند:

پیامبر ﷺ کلیاسه را حرام نکرده (و به لفظ صریح کلیاسه حرام است آن را بیان نکرده) بلکه آن را پلید دانسته و از آن اجتناب کرده است. (پس دلیلی بر حرام بودن کلیاسه نداریم).<sup>۱</sup>

از نظر خلیفه حرمت کلیاسه، تنها در صورتی ثابت می‌شود که پیامبر ﷺ کلمه حرام را درباره آن به کار برد.

این هم یک مصداق از نص‌زدگی آشکار که تاریخ اسلام در خودش ثبت کرده است.

این منطق در کلیاسه خواری، دقیقا همان منطق اخباریت است که باید برای هر چیزی «نص حدیث» وجود داشته باشد.

### نص‌زدگی، رخنه نفوذ معاویه در ساده‌دلان

یکی از حوادث بسیار تلخ تاریخ و یکی از سندهای آشکار مظلومیت امیرمؤمنان (علیه السلام) جریان قرآن سر نیزه کردن لشگریان معاویه در جنگ صفین بود.

عصاره این فاجعه عبارت است از این که هنگامی که معاویه خودش را در معرض شکست قطعی دید، با مشورت عمرو عاص قرآن‌ها را سر نیزه کردند و فریاد زدند که:

این کتاب خدا میان ما و شما حَکَم باشد و... امیرمؤمنان فرمود:

خداوندا تو می‌دانی که اینها کتاب خدا را نمی‌خواهند...<sup>۱</sup>

و بر سر مردم فریاد کشید که وای بر شما نخستین کسی به که

کتاب خدا دعوت کرده منم و نخستین کسی که این دعوت را

پاسخ داده منم، اصلا در شخصیت و دیانت من نیست که به

کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، اصلاً من با آنها می‌جنگم که حکم قرآن را بپذیرند در واقع آنها خدا را در آن چه به آنها امر کرده معصیت کردند و عهد او را شکستند و کتابش را به کناری انداختند و اما من شما را آگاه می‌کنم که آنان به شما حيله زدند و هرگز عمل به قرآن را اراده نکرده‌اند...<sup>۱</sup>

این نیرنگ معاویه کارساز شد و میان لشگر امیرمؤمنان (علیه السلام) اختلاف افتاد. اما در نهایت فریب خوردگان غالب شدند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) و وفادارانش از نیرنگ معاویه به خوبی با خبر بودند. سردمداران توطئه هم خود طراح خدعه بودند و آگاه‌تر از همه کس. سخن بر سر فریب خوردگان است.

از یک سو شواهد بیشمار حقانیت امیرمؤمنان (علیه السلام) در قرآن و سنت و سیره خود حضرت وجود داشت. شواهد فراوان بطلان معاویه را هم به این امر بیفزایید.

اما در سوی مقابل تنها یک ادعا وجود دارد و آن این که: کتاب خدا میان ما و شما حَکَم باشد. این سخن حتی اگر راست هم بود، باز هم یارای مقابله با شواهد بیشمار حقانیت امیرمؤمنان (علیه السلام) را نداشت. اما فریب خوردگان با تکیه بر همین فهم نادرست، تمامی محکومات و

مسلمات را فدای این سخن کردند!  
به سخن دیگر جمود فوق العاده بر این سخن، بر تمامی محکومات  
تقدم پیدا کرد. این امر دقیقاً همان منطق نص‌زدگی است!

### نص‌زدگی، حربه خوارج

یکی دیگر از حوادث بسیار تلخ تاریخ که در ادامه جریان حکمیت  
تولد یافت، تفکر لا حکم الا لله بود (حکمی جز حکم خدا روا نیست).  
عصاره این فاجعه عبارت است از این که پس مجبور شدن  
امیرمؤمنان علیه السلام به پذیرش حکمیت، از ناحیه دیگری بر مظلومیت  
حضرت افزودند و او را مسئول حکمیت قرار دادند و فریاد برآوردند:  
یا علی جز برای خداوند، (حق) حکمی برای دیگران و برای تو  
نیست، ما راضی نمی‌شویم که مردمان در دین خدا حَکَم قرار داده  
شوند...<sup>۱</sup>

جز برای خداوند (حق) حکمی برای دیگران نیست، اطاعت از  
مخلوق در معصیت خالق روا نیست...<sup>۲</sup>

در این جریان نیز از یک سو شواهد بیشمار حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام

---

(۱) روایت ۱۸

(۲) روایت ۱۹

در قرآن و سنت و سیره خود حضرت وجود داشت.

اما در سوی مقابل تنها یک برداشت جمودانه از قرآن وجود دارد و آن این‌که: جز برای خدا حکمی نیست. این برداشت حتی اگر درست هم بود باز هم یارای مقابله با شواهد بیشمار حقانیت امیرمؤمنان (علیه السلام) را نداشت. اما با تکیه بر همین فهم نادرست، تمامی محکومات و مسلمات را فدای این سخن کردند!

به سخن دیگر جمود فوق العاده بر این سخن، بر تمامی محکومات تقدم پیدا کرد. این امر دقیقاً همان منطق نص‌زدگی است!

گذشته از این‌که برداشت خوارج از اساس نادرست بود. توجه کنید: هنگامی که آن امیرمؤمنان (علیه السلام) سخن خوارج را شنید که حکمی جز برای خدا نیست، فرمود سخن حقی است که به وسیله آن باطلی اراده شده است.

آری حکمی جز برای خدا نیست و لکن اینان (مقصود واقعی‌شان این است که) می‌گویند امارتی (جز برای خدا نیست و لکن) واقعا که مردم ناچارند از داشتن امیر، خواه نیکوکار باشد خواه بدکار (امیر و مدیر اجرائی، یک ضرورت زندگی اجتماعی است و مفسادی که بر فقدان آن مترتب می‌شود، بیشتر از مفسادی است که از فاسد بودن امیر بار می‌گردد و سپس حضرت علل ضرورت

وجود امیر را بیان فرمود)...<sup>۱</sup>

در هر صورت منطق خوارج نیز ریشه در نص‌زدگی داشت.

### شرابخواری عمرو بن معدی کرب با منطق نص‌زدگی

در تاریخ آمده است:

عمرو بن معدی کرب به دوستی که همپایه او در جاهلیت بود گفت آیا شراب داری؟ او پاسخ داد چطور با وجود این که خداوند از آن نهی کرده شراب داشته باشم؟! عمرو گفت من به دقت قرآن را از اولش تا آخرش خوانده‌ام، ولی حرام بودن شراب را در آن ندیده‌ام. تنها در (یک جای قرآن) آمده است که شراب از کار شیطان است (و در جای دیگر گفته است) آیا شما از شرابخواری دست برمی‌دارید؟ پس ما هم در پاسخ قرآن گفتیم: نه، دست برنمی‌داریم. پس از این سخن عمرو سکوت کرد و ما هم سکوت کردیم.<sup>۲</sup>

منطق عمرو بن معدی کرب در شراب خواری، دقیقاً همان منطق اخباریت است که باید برای هر چیزی «نص حدیث» وجود داشته باشد.

---

(۱) روایت ۲۰

(۲) الامام الحسین عبد الله العلّلی دار المكتبة التریبة بیروت ص ۴۵

### امام باقر علیه السلام «نص‌زده» را شایسته خطاب نمی‌داند

امام باقر علیه السلام فرمود: (مردم برای سیراب شدن از علم، با تلاش زیاد) آب اندک را می‌مکند (اما) رود بزرگ را رها می‌کنند. به حضرت گفته شد رود بزرگ چیست؟ فرمود (رود بزرگ) رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمی است که خداوند به او بخشیده است.

واقعا که خداوند عزوجل سنتهای پیامبران، از آدم گرفته تا محمد صلی الله علیه و آله را برای آن حضرت گرد آورده است.

به حضرت گفته شد آن سنتها چیست؟ فرمود تمام علم پیامبران. و (حضرت سپس این گونه ادامه دادند که) رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام این علم را نزد امیرمؤمنان علیه السلام قرار داده است.

مردی به حضرت گفت ای فرزند رسول خدا، امیرمؤمنان علیه السلام اعلم است یا بعضی از پیامبران؟

امام باقر علیه السلام (رو به دیگران کرد و) فرمود: (ای مردم) بشنوید این شخص چه (حرف بی‌ربطی) می‌گوید! واقعا که خداوند گوشهای (دل) هر که را بخواهد باز می‌کند (تا توان فهمیدن پیدا کند و این مرد از کسانی است که خداوند به او توان فهمیدن عطا نفرموده است که چنین می‌گوید).

واقعا من می‌گویم خداوند علم پیامبران را برای محمد صلی الله علیه و آله (یک جا) جمع کرده است و آن حضرت تمام آن علم را نزد

امیرمؤمنان علیه السلام گذاشته است. (با این حال باز هم) این مرد می‌پرسد: آیا امیرمؤمنان علیه السلام اعلم است یا بعضی از پیامبران؟!<sup>۱</sup>

این حدیث از ابعاد مختلفی شایسته درنگ و تأمل است. لذا به درایت سخن امام می‌نشینیم.

لازمه جمع شدن همه علوم پیامبران نزد امیرمؤمنان علیه السلام، اعلمیت آن حضرت بر همه پیامبران است.

لذا حاصل درایت این بخش از حدیث، حجیت دلالت التزامیه است. به نظر سائل، تا ملزوم به شکل صریح در منطوق کلام امام آورده نشود، اعتبار ندارد.

این امر، همان منطق «نص حدیث» است، همچنان که اخباریون ادعا می‌کند باید عین مطلب در الفاظ منطوق به صراحت ذکر شود.

جالب‌ترین نکته این است که امام این شیوه سائل را ناشی از بی‌خردی او دانسته و لذا خطاب را متوجه دیگران کرده و فرموده است:

اسْمَعُوا مَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ...

برخی از نکات حدیث عبارت است از:

(۱) حجیت دلالت التزامی

(۲) بطلان منطق «نص حدیث»

۳) منطق «نص حدیث» ناشی از بی‌خردی است

۴) بی‌خرد، شایستگی خطاب امام را ندارد.

### ملاقات اهل حدیث با امام صادق علیه السلام

به جریان شگفتی از برخی از نص‌زدگان در زمان امام صادق علیه السلام توجه کنید.

راوی می‌گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که گروهی از مردم شهرها [مختلف] برای شنیدن حدیث حضور امام علیه السلام رسیدند. امام علیه السلام از من پرسیدند: آیا کسی از اینان را می‌شناسی؟ عرض کردم: خیر.

حضرت پرسیدند: چگونه (و با چه هدفی) بر من وارد شدند؟ گفتم: اینها کسانی هستند که در صدد جمع حدیث هستند و برایشان اهمیتی ندارد که از چه کسی حدیث بشنوند.

حضرت از یکی از آنها پرسیدند: آیا از غیر من هم حدیث شنیده‌ای؟ گفت: آری. امام فرمود بعضی از آن چه که شنیده‌ای برای من نقل کن. پاسخ داد: من فقط برای شنیدن حدیث تو آمده‌ام و نیامده‌ام که برایت حدیث نقل کنم.

امام علیه السلام (رو) به دیگری (کرد و) فرمود چه مانعی دارد که این شخص احادیثی که شنیده است برایم نقل کند؟! پس امام علیه السلام

فرمود: بفرما از آن چه شنیدی برای من نقل کن. آیا کسی که به تو حدیث گفته، حدیثش را امانت نزد تو گذاشته که هرگز آن را نقل نکنی؟ مرد گفت: نه. امام علیه السلام فرمود پس بعضی از آن چه از دانش دیگران چیده‌ای برای ما هم نقل کن تا اگر خدا بخواهد از آن استفاده کنیم.

آن مرد (شروع به سخن کرد و) گفت: سفیان ثوری نقل کرد که جعفر بن محمد گفته است: همه انواع نبیذ [نوعی شراب] به جز خمر حلال است.

حضرت فرمود: اضافه کن.

آن مرد گفت: سفیان از کسانی از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) برایم نقل کرده است که او گفته است کسی که (در وضو) بر کفشش مسح نکند، بدعت گذار است و کسی که نبیذ (نوعی شراب) ننوشد، بدعت گذار است و کسی که مار ماهی و غذای کفار ذمی و ذبایح آنان را نخورد، گمراه است؛ زیرا عمر نبیذ کشمش را با آب مخلوط کرده و می‌خورد و سه بار در سفر و یک شبانه روز در حضر بر کفشش مسح کرد. همچنین علی علیه السلام ذبیحه کفار ذمی را خورده است و گفته است شما هم بخورید؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است امروز طیبات را بر شما حلال کردم و غذای کفار کتابی (یهودیان و مسیحیان) برای شما حلال است

و غذای شما هم برای آنان حلال است.

آن مرد پس از این ساکت شد.

حضرت فرمودند: باز هم بگو. گفت: احادیثی که شنیدم نقل کردم. امام علیه السلام فرمود: آیا تمام آن چه شنیدی همین بود؟ گفت: نه. امام فرمود: پس اضافه کن.

آن مرد گفت: حسن علیه السلام گفته است چیزهایی هستند که مردم آنها را تصدیق کردند و به آن معتقد شده‌اند که (باطل است و) در قرآن اثری از آنها نیست. مانند: عذاب قبر و میزان و حوض و شفاعت در قیامت. و یکی دیگر از آنها این مطلب است که «نیتی که شخص می‌کند ولی موفق به انجام آن نمی‌شود، بر آن نیت ثواب به او داده می‌شود». این در حالی است که ثواب تنها بر عمل است. اگر عمل خوب بود، پاداش هم خوب است و اگر عمل بد بود، پاداش هم بد است.

راوی می‌گوید: از سخن باطل او به خنده افتادم. اما امام صادق علیه السلام اشاره کرد که خویشنداری کن تا سخن آن مرد را بشنویم.

آن مرد که متوجه خنده من شد، سرش را بلند کرد و گفت چرا می‌خندی؟! از حق می‌خندی یا از باطل؟! گفتم خدا سلامتت بدارد، آیا گریه کنم؟! از حفظ این احادیث تو تعجب می‌کنم.

(این) مرا به خنده انداخته است.

پس آن مرد ساکت شد. امام فرمود: اضافه کن (و آن شخص امور باطل زیادی را به عنوان حدیث از معصومین علیهم السلام خصوصا امام صادق علیه السلام نقل کرد).

روای می گوید از احادیث باطل این شخص خانه بر من تنگ شد و (از شدت خشم) عرق کردم و نزدیک بود که منفجر شوم و (آن چنان بی اختیار شدم که) و خواستم برخیزم و او را زیر پاهایم له کنم. اما اشاره امام صادق علیه السلام را به یاد آوردم و خویشتنداری کردم. سپس حضرت به او فرمود: تو از کدام سرزمینی؟ گفت: از اهل بصره هستم.

امام فرمود: آیا این شخصی که از او حدیث نقل می کنی به نام جعفر بن محمد، می شناسی؟ گفت: نه. حضرت پرسیدند: آیا از خود او مستقیما حدیث شنیده ای؟ گفت: نه.

امام علیه السلام پرسید: آیا نزد تو این احادیث حق است؟ گفت: آری. حضرت پرسید: از چه زمانی این احادیث را شنیدی؟ گفت: یادم نمانده است، ولی از دیرباز اینها احادیث سرزمین ماست که کسی در درستی اینها تردیدی ندارد.

حضرت فرمود: اگر این شخصی را که از او حدیث نقل می کنی

بینی و او به تو بگوید: این احادیثی که از من نقل می کنی، دروغ است و من این مطالب را نمی شناسم و به کسی نگفته ام، آیا او را تصدیق می کنی؟ گفت: نه.

امام علیه السلام پرسید: چرا؟ گفت: چون کسانی بر این احادیث شهادت داده اند که اگر یکی از آنها بگوید این غلام آزاد است [طبق برخی از نسخ اگر شهادت بدهد بر قتل] گفته او مورد قبول واقع می شود. (وقتی امام دیدند این مرد بسیار احمق است و تکذیب این احادیث بی نتیجه است، به شکلی غیر مستقیم به این مسئله پرداختند) و فرمود بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم پدرم از جدم نقل کرد...

آن مرد پرسید: اسم شما چیست؟ امام فرمود: از اسم من نپرس. (و به حدیث ادامه دادند) به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از ابدان آفرید. سپس آنها را در هواء ساکن گردانید. پس آنهایی که در آن جا با هم آشنا شدند، در این دنیا هم با هم سازگار هستند و آنهایی که در آن جا با هم بیگانه بودند، در این دنیا هم با هم اختلاف دارند و کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد خداوند روز قیامت او را کور محشور می کند، در حالی که بر دین یهود است و اگر دجال را درک کند به او ایمان می آورد و اگر هم دجال را درک نکند، در قبرش به او

ایمان می آورد.

(سپس امام برای این که آنها بروند به غلامش فرمود:) غلام برایم آب بگذار (تا وضو بگیرم) و به من اشاره فرمود که بمانم. آن مردم هم پس از نوشتن حدیثی که از امام شنیدند، حرکت کردند و رفتند.

(پس از مدتی) امام با چهره گرفته و ناراحت بازگشت و فرمود: آیا آن چه را که اینان حدیث کردند، شنیدی؟! (برای دلداری امام) عرض کردم: خدا شما را سلامت بدارد اینها کیستند که احادیث آنها اهمیتی داشته باشد؟!

امام علیه السلام فرمود: شگفت‌ترین سخن اینان نزد من، این است که بر من دروغ می‌بندند و چیزهایی از من نقل می‌کنند که نه گفته‌ام و نه کسی از من شنیده است، [و عجیبتر] این حرفشان است که اگر خودم، گفتن چنین حدیثی را انکار کنم، مرا تصدیق نخواهند کرد!

اینها از من چه می‌خواهند؟! خداوند به اینها مهلت ندهد و نعمتش را از اینان بگیرد...<sup>۱</sup>

در این حدیث به چند نکته مهم برمی‌خوریم:

۱. هدف گروهی از مردم جمع‌آوری احادیث بوده است، بدون این که

قیود و شرایط احادیث درست را بشناسند و رعایت کنند.

۲. بر همین اساس هم چننه‌ی اینان از هر راست و دروغی پر شده است.

۳. این گروه عقل درستی هم ندارند؛ از این رو نمی‌توانند حق و باطل از احادیث شنیده شده را تشخیص دهند.

۴. آن چنان به احادیث جمع‌آوری شده دل بسته‌اند که به هیچ وجه حاضر نیستند از احادیث باطل خود دست بکشند.

۵. با این همه، اهتمام و دقت این گروه در جمع‌آوری الفاظ احادیث آن چنان بوده است که آنها را به دقت تمام ثبت و ضبط می‌کردند. آن چه مهم است ریشه‌روش و طریقه اصحاب حدیث است.

یک بار دیگر مباحث پیشین را با درنگ شایسته مطالعه کنید. آیا شیوه‌ی قوم یاد شده (اصحاب حدیث)، چیزی جز «نص‌زدگی» است؟!!!!

«نص‌زدگی» به معنی چسبیدن به پوسته‌ی لفظ است، آن چنان که سایر حجت‌ها و براهین قطعی، نادیده گرفته می‌شود.

این گروه نیز تا آن جا الفاظ احادیث را برجسته دیدند که امام علیه السلام هم جرأت نکردند احادیث مجعولی که از آن حضرت نقل شده، تکذیب نماید.

### شراب خواری خلیفه عباسی با منطق «نص زدگی»

در پیشینه‌ی «نص زدگی» می‌بینیم که آلودگان به گناه با این شیوه گناه خود را توجیه می‌کردند. یکی از این موارد حدیث جالبی است که مهدی خلیفه عباسی، شراب خواری را با منطق «نص زدگی» برای امام کاظم علیه السلام توجیه می‌کند. به این حدیث توجه کنید:

علی بن یقطين می‌گوید: مهدی خلیفه‌ی عباسی از امام کاظم علیه السلام درباره شراب پرسید که آیا حرمت شراب در قرآن وجود دارد؟ چرا که مردم نهی از شراب را در قرآن می‌شناسند، اما حرمت آن را نمی‌شناسند (و اثری از آن نیست؛ پس می‌توان شراب نوشید).  
امام کاظم علیه السلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین چنین نیست؛ بلکه حرمت شراب در کتاب خدا آمده است.  
خلیفه گفت: ای ابا الحسن در کجای قرآن حرمت شراب بیان شده است؟

امام علیه السلام فرمود: در این آیه از قرآن که گفته‌ی خداوند عزوجل چنین است: «بگو همانا پروردگار من کارهای زشت آشکار و پنهان و «گناه» و ظلم را حرام کرده است...»<sup>۱</sup>  
اما (از خود قرآن روشن می‌شود که) مقصود خداوند از «گناه» خود

«شراب» است؛ زیرا خداوند در جای دیگر چنین فرموده است: از تو درباره‌ی «شراب» و قمار می‌پرسند. بگو در این دو «گناه» بزرگی است و منافعی برای مردم دارد.<sup>۱</sup>

(پس مسلم است که) «گناه» در کتاب خدا همان «شراب» و قمار است و همچنان که خداوند فرموده است «گناه» این دو بزرگتر است.

خلیفه (که تیرش به سنگ خورد از درماندگی) رو به علی بن یقطین نمود و گفت ای علی قسم به خدا این فتوای هاشمی است. به او گفتم راست گفתי ای امیرالمؤمنین، سپاس خدا که این فضیلت را از خاندان شما اهل بیت خارج نساخت.

علی بن یقطین می‌گوید قسم به خدا که خلیفه نتوانست این فضیلت امام علیه السلام را تحمل کند و (بی اختیار ناخشنودیش را آشکار کرد و) گفت راست گفתי ای رافضی.<sup>۲</sup>

نکات جالبی در این روایت وجود دارد برخی از آنها عبارت است از: در دیدگاه سنیانی مانند مهدی خلیفه‌ی عباسی، تعبیر «فاجتنبوه» (پس از آن دوری کنید) در قرآن، برای اثبات حرمت شراب کافی نیست؛ بلکه لازم است دقیقاً عین تعبیر «شراب حرام است» در متن

(۱) بقره ۲۱۹

(۲) روایت ۲۳

قرآن آمده باشد تا بتوان حکم به حرمت شراب نمود.  
همچنان که دیده می شود در عین حالی که تعبیر «حرمت شراب» در قرآن وجود ندارد، امام علیه السلام تصریح به وجود «حرمت شراب» در قرآن نموده است؛ این بدان معناست که لازم نیست بیان حکم دقیقاً به عین تعبیری باشد که در قرآن و روایات آمده است (عدم لزوم دلالت مطابقی)؛ بلکه حکم به شکل مدلول التزامی نیز بیان می گردد.  
اگر به استدلال امام علیه السلام توجه شود خواهیم دید که نحوه ی استدلال حضرت در واقع يك قیاس منطقی است که در اصول فقه اهل بیت استفاده می شود:

مقدمه ی اول از قرآن (کبری):

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأَنَّمُ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

بگو همانا حرام کرده است پروردگار من ... گناه را...

مقدمه دوم از قرآن (صغری):

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

بگو در شراب و قمار گناه بزرگی است...

نتیجه ی امام علیه السلام:

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بَلْ هِيَ مُحَرَّمَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

[پس] شراب در کتاب خدا حرام است.

این روایت نشان می‌دهد که اهل باطل از شیوه «نص‌زدگی» برای انجام گناه سود می‌جستند.

چرا که در نظر خلیفه عباسی، حرمت شراب تنها در صورتی ثابت می‌شده است که «نص» تعبیر «شراب حرام است» در قرآن آمده باشد.

در این بخش با روایاتی آشنا شدیم که بیانگر وجود منطق «نص حدیث» در ادیان مختلف و به خصوص در اسلام بود.

درنگ در این روایات، برای نشان دادن آثار منفی منطق «نص حدیث» کافی است.

اما توجه به این نکته بایسته است که با جستجو در لابلای تاریخ و احادیث، می‌توان ردّ پای بیشتری از منطق «نص حدیث» و آثار فاجعه‌بار آن را مشاهده کرد.

در ادامه نوشتار سراغ پیشینه اصطلاحاتی همچون اهل حدیث، اخباریون و... می‌رویم و به جستجوی آنها در لابلای تاریخ می‌پردازیم.

## پیشینه اصطلاحات اهل حدیث و محدّثین

در بخش پیشین شواهدی از ردّ پای تفکر اخباریت را در لابلای تاریخ و روایات ارایه کردیم.

اما اینک سراغ پیشینه اصطلاحات کاربردی می‌رویم. اخباریون، واژه اهل الحدیث و محدّث را خوش‌تر دارند تا سایر واژه‌ها؛ از این رو نخست به دیرینه‌ی این واژه می‌نگریم. اهل حدیث و محدّثین کاربردهای متفاوتی در متون دارد. لذا شایسته است پیش از هر چیزی این کاربردها را از هم تفکیک نماییم تا روشن شود که آن چه به این نوشتار ارتباط دارد کدام کاربرد است. از جمله، اصطلاح اهل حدیث یا محدّثین، در گردآورندگان حدیث و نیز حدیث شناسان به کار می‌رود. این دو کاربرد، ارتباطی به هدف نوشتار ندارد.<sup>۱</sup>

---

(۱) نخستین کاربرد اهل حدیث، بر کسانی اطلاق می‌شود که در صدد ثبت و ضبط احادیث برآمده و معاجم حدیثی را تدوین نموده‌اند.

مانند: این کاربرد:

این خبر معروف و مشهور است. به تحقیق آن را اصحاب حدیث (گردآورندگان حدیث) روایت کرده‌اند و اصحاب مغازی (گردآورندگان تاریخ جنگها) و اصحاب سیره (سیره نویسان) آن را ثبت کرده‌اند. (شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام ج ۱ ص ۲۵۵)

همچنین:

و این مقدار اندکی است از آن چه در نص بر امام دوازدهم از ائمه علیهم السلام آمده است و روایات در این باره فراوان است. به تحقیق اصحاب حدیث از این گروه شیعه، این احادیث را تدوین کرده و در کتابهای تصنیف شده ثبت نموده‌اند. از کسانی که این احادیث را مشروح و مفصل ثبت کرده محمد بن ابراهیم است که کنیه‌اش اباعبدالله نعمانی است وی (این احادیث را) در کتابش که درباره غیبت تصنیف کرده (آورده است) لذا با این مقدار از احادیث، نیازی به اثبات آن به شکل مفصل در این مکان نداریم. (الارشاد للمفید ج ۲ ص ۳۵۰)

و نحن نذكر ما أوردته نصر بن مزاحم في كتاب صفين في هذا المعنى فهو ثقة ثبت صحيح النقل غير منسوب إلى هوى ولا إدغال و هو من رجال أصحاب الحديث (شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج ۲ ص ۲۰۶)

ولذا لم يعقد أحد من أصحاب الحديث كالكليني والصدوق بابا للمساقاة (جواهر الكلام ج ۲۷ ص ۵۰)

والظاهر : أن مستند المشهور بعض الروايات الضعيفة المنجبر بعمل أصحاب

الحدیث، کالفضل والکلینی، بل وغیرهما (کتاب المکاسب ج ۳ صفحه ۵۲۹)  
این گونه کاربردها ناظر به حرفه و اهداف مؤلفین است. این اصطلاح مورد نظر  
نوشتار پیش رو نیست.

کاربرد دیگر اصحاب الحدیث، به معنای حدیث شناس است. به چند نمونه  
توجه نمایید:

محمد بن جعفر مؤدب ذکر کرده است که کنیه صفوان بن یحیی ابومحمد است  
او مولای بجیلہ بیاع سابری است. او نزد اصحاب حدیث موثق ترین و عابدترین  
اهل زمانش است... (اختصاص ۸۸)

راوی از محمد بن مسلم (در این مورد) اسماعیل بن یونس است و او نزد  
اصحاب حدیث ضعیف است. (خلاصة الإيجاز الشيخ المفيد صفحه ۳۳)

بخاری وارد بغداد شد پس گروهی از اصحاب حدیث اجتماع کردند و تصمیم  
گرفتند در صد حدیث تصرف کنند پس متون و اسناد این احادیث را تغییر دادند  
و جای متنها و سندها را عوض کردند سپس در مجلس بخاری حاضر شدند و  
این احادیث تغییر داده شده را بر بخاری عرضه کردند هنگامی که از القاء آنها  
فارغ شدند بخاری رو به آنها آورد و هر متنی را به سند خود خودش بازگرداند از  
این رو همه به فضل او اذعان کردند. (لرواشح السماویة میرداماد محمد باقر  
الحسینی الأسترآبادی صفحه ۱۹۲)

علی أن هذه الأخبار كلها قد طعن أصحاب الحديث ونقاده على روايتها وضعفوه  
، وقالوا في كل واحد منهم ما هو مسطور (الانتصار الشريف المرتضى صفحه ۲۶۹)

پیش از هر چیزی باید توجه داشت که اصطلاح «اصحاب الحدیث» با «محدّثین» به یک معنی است. به یک نمونه توجه کنید:

تا این که واثق مرد و متوکل در سال ۲۳۲ متولی خلافت شد و سختگیری او بر علویین شدت یافت و به بغض اهل بیت و طرد معتزله شناخته شد و ابن ابی داود و محمد بن عبدالملک زیات را شکنجه کرد و اموال آنها را مصادره نمود و اصحاب حدیث را مقرب ساخت و به محدّثین فرمان داد که (حلقه تأسیس کنند و) برای مردم بنشینند و حدیث به آنان بیاموزند و به محدّثین ثروت

---

فهذا الخبر لم يروه غير أبي خديجة وان تكرر في الكتب وهو ضعيف عند أصحاب الحديث لما لا أحتاج إلى ذكره (استبصار ج ۲ ص ۳۶)

فأما ما روه عن النبي ( صلى الله عليه وآله ) في أم إبراهيم ولده أنه قال : أعتقها ولدها فهو أيضا من أخبار الآحاد التي لا توجب العلم وهم يروونه عن أبي بكر بن أبي سبرة وهو عند نقاد أصحاب الحديث من الكذابين (انتصار ۳۹۱)

وهو فضل بن دكين المكنى بأبي نعيم كان من أكابر محدّثي قدماء الاسلام وروى عنه كلا الطائفتين ولد سنة ۱۳۰ وقدم بغداد فنزل الرميّة وهي محلة بها فاجتمع إليه أصحاب الحديث ونصبوا له كرسيّا صعد عليه وأخذ يعظ الناس ويذكرهم ويروى لهم الأحاديث وتوفي بالكوفة سنة ۲۱۰ (بحار الانوار ج ۷۵ ص ۲۶۶ پاورقی)

این گونه کاربردها ناظر به حدیث شناسی و نقادی در حدیث است. این اصطلاح مورد نظر نوشتار پیش رو نیست.

و جایگاه اجتماعی بخشید حتی ابن کثیر نقل می‌کند که تولیت یحیی بن اکثم برای قضاوت به مشورت امام احمد بن حنبل بوده است.<sup>۱</sup>

با مراجعه به این گونه کاربردها روشن می‌شود که اهل حدیث با محدّثین یکی هستند.

### پیشینه‌ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت مقداد)

نخستین کاربردی که از اهل حدیث در متون روایی دیده‌ایم، این روایت است:

پس از جریان غصب خلافت، ابوذر و امام علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن مسعود و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان دور هم جمع شده بودند. [در این میان] ابوذر گفت حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله بگوئید تا به آن، یاد پیامبر صلی الله علیه و آله زنده گردد و برای او [به اداء وظیفه رسالت از سوی آن حضرت و رنج و زحمتی که برای هدایت امت کشید و یا به درستی آن چه از امت خبر داده بود] شهادت دهیم و برای آن حضرت دعا نماییم و گفتار او

---

(۱) وضوء النبی صلی الله علیه و آله السید علی الشهرستانی ص ۴۰۸

را [مجددا] تصدیق نماییم.<sup>۱</sup>

پس [همگی رو به امیرمؤمنان علیه السلام کردند و] گفتند ای علی برای ما حدیث بگو. امام علی علیه السلام فرمود به خوبی می دانید که این [دوران] زمان حدیث گفتن من نیست [زیرا متهم به حسادت و یا نقل حدیث به نفع خود می گردم. همگی] گفتند راست می گویی. پس [رو به حذیفه کردند و] گفتند ای حذیفه برای ما حدیث بگو. حذیفه پاسخ داد به خوبی می دانید که من تنها از امور [و حوادث دشوار و] پیچیده از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدم [و من هم آنها را برای شما گفتم و] شما را از آنها بر حذر داشتم. [همگی] گفتند راست می گویی.

پس [رو به ابن مسعود کردند و] گفتند ای ابن مسعود تو برای ما حدیث بگو. ابن مسعود پاسخ داد به خوبی می دانید که من قرآن [نزد پیامبر صلی الله علیه آله می خواندم] و از غیر قرآن از آن حضرت نپرسیدم. [همگی] گفتند راست می گویی.

پس [رو به مقداد کردند و] گفتند ای مقداد تو برای ما حدیث بگو. مقداد پاسخ داد شما به خوبی می دانید که من [در مأموریتها] سواره [و پیشمرگ] پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که پیشاپیش آن حضرت

---

(۱) احتمالا این تصدیق مجدد پس از واقع شدن فتنه هایی بود که آن حضرت پیشاپیش خبر داده بود.

می جنگیدم [و فرصت هم سخنی با آن حضرت را نداشتم] و لکن شما [هم سخن پیامبر و یاران و] اصحاب حدیث او بودید [من چیزی ندارم و شما باید سخن بگویید. همگی] گفتند راست می گویی.

پس [رو به عمار کردند و گفتند ای عمار تو سخن بگو عمار پاسخ داد شما به خوبی می دانید که من آدم فراموشکاری هستم] چیزی به یادم نمی ماند [مگر این که یادآوری شود تا به یاد آورم. همگی] گفتند راست می گویی.

[به این جا که رسید خود] ابوذر رحمة الله علیه [آغاز به سخن کرد و] گفت من تنها حدیثی می گویم که خود شنیده اید یا [نشنیده اید و اینک می شنوید] کسی که از شما شنید به دیگران برساند...<sup>۱</sup>

در این روایت اهل حدیث، در مقابل عالم به امور پیچیده، و عالم به قرائات قرآن (و احتمالاً معانی آن) و پیشمرگ پیامبر ﷺ قرار گرفته است.

به سخنی دیگر موقعیت کاری و شخصیتی افراد در زمان پیامبر ﷺ یکسان نبوده است؛ برخی به کارهای اجرایی مشغول بودند و برخی هم به جمع آوری علوم می پرداختند.

اهل علم هم همگی یکسان نبودند؛ هر کدام ذوق و گرایش خاصی داشتند.

این نکته اخیر ریشه و اساس شکل گیری تخصص دینی است. انشاء الله در نوشتاری با عنوان «سابقه تخصص دینی» این مطلب به تفصیل بیشتری عرضه می گردد.

در این حدیث از یکی از این تخصصها (یا شبه تخصصها)، با عنوان اهل حدیث یاد شده است.

هر چند در این روایت سخن از اهل حدیث به میان آمده است، اما نه تنها در راستای اثبات روش و یا بیان درستی نظریه ی اخباریون نیست، بلکه به لحاظ اشاره به شکل گیری تخصص دینی، با مدعای اخباریون در تناقض است؛

چرا که اینان تخصص را یا در تمام لایه های دین و یا در احکام، لازم نمی دانند؛ بلکه مدعی هستند عموم مردم با مراجعه به متون وحی، خود می توانند اهل حدیث باشند و به احکام الهی برسند.

اما آن چه مهم است اهل حدیث در روایت فوق، ناظر به یک طبقه بندی است و نه اثبات حق بودن اهل حدیث و باطل بودن عالم به امور پیچیده و یا پیشمرگ برای پیامبر ﷺ.

### پیشینه‌ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت ابو الصباح)

ابو الصباح گفت نزد امام صادق علیه السلام بودم حضرت فرمود ای ابو الصباح «به راستی که مؤمنان رستگار شدند»<sup>۱</sup> [در ادامه] امام علیه السلام فرمود به راستی که تسلیم شوندگان رستگار شدند [و] سه مرتبه آن را تکرار فرمود و [من هم] سه مرتبه [همراه امام] گفتم. سپس امام فرمود به راستی که تسلیم شوندگان، آنان برگزیدگان در روز قیامت [و] آنان اصحاب حدیث هستند.<sup>۲</sup>

در این حدیث میان رستگاری و تسلیم ارتباط برقرار شده است و اصحاب حدیث مصداق این دو امر شمرده شده است.

این حدیث در ذیل آیه یکم از سوره مؤمنون آمده است. احادیث دیگری نیز ذیل همین آیه نقل شده است.<sup>۳</sup>

در برخی از این احادیث، اهل بیت علیهم السلام مصداق این آیه شمرده شده‌اند.

اما در احادیث متعدد دیگری مؤمنان که تسلیم حق شده‌اند، مصداق آیه شمرده شده‌اند. در ادامه‌ی این احادیث از اینان با عنوان

---

(۱) مؤمنون ۱

(۲) روایت ۲۵

(۳) روایت ۲۶ تا ۳۳

نجباء و برگزیدگان یاد شده است.

تنها در یک حدیث این اضافه وجود دارد که برگزیدگان همان اهل حدیث هستند.

در معنی این حدیث چند احتمال وجود دارد:

نخست این که مصداق واقعی این آیه، گروه خاصی از اهل ایمان هستند که در سخن مقدار از آنها یاد شده بود و آنها کسانی هستند که اشتغال ویژه به علم دین دارند. گفتیم این عنوان اشاره به تخصص دینی و یا شبه تخصص دارد.

احتمال دوم، اشاره حدیث به توقیفیت دین است.

توضیح این که مصداق مؤمن واقعی، به تسلیم حق شدن، گره خورده است و این تسلیم در پیروی از احادیث متبلور است.

این مطلب همانی است که از آن با تعبیر توقیفیت دین یاد می‌شود. انشاء الله این مطلب را در الفبای فقه اصغر خواهید دید.

احتمال سوم هم تسلیم در مرحله عمل است.

این احتمال از تکیه و تکرار امام علیه السلام نسبت به تسلیم شوندگان، تأیید می‌شود. بر این اساس مقصود از مؤمنان واقعی کسانی است که علاوه بر تسلیم قلبی، عملاً نیز تسلیم شده باشند و میان قول و عملشان تفاوتی نباشد

این احتمال با آیاتی که در ادامه همین آیه آمده است نیز تأیید می‌شود؛ چرا که تمامی آنها اشاره به عمل است. به ترجمه ادامه آیات توجه کنید:

به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می‌پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می‌کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند، آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاودان می‌مانند.<sup>۱</sup>

در هر صورت هیچ یک از احتمالات یاد شده، ارتباطی به روش اخباریون ندارد.

تا اینجا چند کاربرد از اهل حدیث در روایات را دیدیم. ممکن است واژه اهل حدیث کاربردهای دیگری هم داشته باشد، که نیازمند تتبع گسترده‌ای است.

از کاربرد این واژه که بگذریم نوبت به بررسی وجود اصطلاح خاص

می‌رسد.

تا دوران امام صادق علیه السلام (و حتی سالیان درازی پس از آن) اصطلاحی به عنوان اهل حدیث در شیعه ندیدیم. اما چنین اصطلاحی در میان سنیان آن دوران رواج داشت. در ادامه توضیح این مطلب خواهد آمد.

### پیشینه‌ی واژه «محدّثه و محدّثین»

نزدیک‌ترین واژه به «اهل حدیث» واژه‌ی «محدّث» است که به شکل گروهی «محدّثه» نامیده می‌شوند.

این واژه در زمان امام باقر علیه السلام وجود داشته است. یکی از منابع تاریخی در این مورد روایت زیر است:

بشیر نبال می‌گوید: هنگامی که به مدینه وارد شدم به سوی خانه امام باقر علیه السلام رفتم. (وقتی به آن جا رسیدم) با مرکب زین کرده، روبرو شدم. (دانستم که امام علیه السلام عازم بیرون رفتن هستند). پس در کنار خانه (منتظر) نشستم. پس از مدتی آن حضرت از خانه بیرون آمدند. بر آن حضرت سلام کردم (حضرت که سوار بر مرکب شده بودند، با سلام کردن من) از مرکب پیاده شدند و به من رو کردند و پرسیدند: (ای) مرد از چه کسانی هستی؟ گفتم از اهل عراق. پرسیدند از کدام آنها؟ پاسخ دادم از کوفه. پرسیدند در

راه چه کسی همراه تو بود؟ گفتم مردمی از «محدّثه». فرمودند «محدّثه» چیست؟ گفتم «محدّثه» همان «مرجئه» هستند. فرمودند وای بر این «مرجئه» فردا که قائم ما عَلَيْهِ السَّلَام قیام کرد، به چه کسی پناه می‌برند؟!...<sup>۱</sup>

از این روایت روشن می‌شود که واژه‌ی «محدّثه» یا همان «محدّثین» در زمان امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام برای گروهی منحرف به نام «مرجئه» به کار می‌رفته است.

نقل این منبع تنها برای این است که روشن شود واژه‌ی «محدّثه» نه تنها تقدس و پیشینه‌ی درخشانی ندارد، بلکه در برخی از کاربردها، نام و نشان پاکی هم نداشته است.

پیداست که این اصطلاح مربوط به پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نبوده است، اما مسلم است این اصطلاح سالیان درازی، از عصر حضور ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام تا دوران غیبت، در تقابل با «شیعه» به کار می‌رفته است.

### سنیان معاند، اهل حدیث معاصر امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام

اهل حدیث در انتهای دوران مأمون (معاصر حضرت جواد عَلَيْهِ السَّلَام) به سنیانی اطلاق می‌شد که با امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام عناد و دشمنی داشتند.

در جریانی مفصل، مأمون، نخبگان اهل حدیث را گرد آورده و با آنان مناظره می‌کند و آنان را به سختی محکوم کرده و شکست می‌دهد. توجه شما را به گزیده‌ای بسیار خلاصه، از این جریان فوق العاده جلب می‌کنیم.

اسحق بن حماد (یکی از اهل حدیث) می‌گوید: یحیی بن اکثم قاضی ما را جمع کرد و گفت مأمون به من فرمان داده است که گروهی از اهل حدیث و گروهی از اهل کلام و نظر را احضار نمایم. من از هر دو گروه نزدیک به چهل نفر را گرد آوردم. سپس آنها را با خودم نزد مأمون بردم. ابتدا به آنان دستور دادم در مجلس حاجب بمانند، تا مأمون را آگاه سازم. مأمون به من فرمان داد که آنان را داخل سازم. پس آنان داخل شده و سلام کردند... مأمون گفت با همه توان عقلی‌تان با من مناظره کنید.

(سپس مأمون مناظره را آغاز کرده و گفت) به راستی من کسی هستم که می‌پندارم علی بهترین بشر پس از پیامبر خداست. اگر من به حق رسیده‌ام شما سخن مرا تأیید نمایید و اگر خطا رفته‌ام سخن مرا رد کنید...

یکی از اهل حدیث (پاسخ داد و) گفت همانا ما چنین می‌پنداریم که بهترین مردم پس از پیامبر خدا ابوبکر است به دلیل روایتی که...

در مرحله نخست مأمون با دوازده نفر از اهل حدیث مناظره کرد و آنان را شکست داد.

در مرحله دوم نیز با همه آنان مناظره کرد و آنان را دسته جمعی شکست داد و در پایان با اسحق بن حماد یکی دیگر از اهل حدیث که احتمالاً از شخصیت‌های برجسته آنان بود به تنهایی مناظره کرد و او را نیز شکست داد. سپس وارد به مناظره با اهل کلام گردید.

با درنگ شایسته در متن کامل حدیث روشن می‌شود که منطق اهل حدیث سنی، در عمل به روایت، بسیار شبیه به اخباریون شیعه است. با مراجعه به متن کامل روایت این امر به خوبی روشن می‌شود. برای مطالعه آن به روایت ۳۵ از بخش «منابع روایی پیشینه نص‌زدگی» مراجعه کنید.

### «اهل حدیث» در سخن فضل بن شاذان

در برخی از متون، از اصحاب الحدیث با تعبیر «اصحاب الاثر هم یاد شده است.

از جمله فضل بن شاذان از فقهای بلند مرتبه که حداقل سه امام را درک کرده است، شیعه را در مقابل اصحاب اثر و اصحاب رأی قرار می‌دهد. فضل بن شاذان در استدلال بر حکمی می‌گوید:

زیرا اصحاب اثر و اصحاب رأی و اصحاب تشیع به زن اجازه خروج داده‌اند...<sup>۱</sup>

### «اهل حدیث» در اصطلاح سنیان

در دوران حضور معصومین علیهم‌السلام اصطلاح «اهل حدیث» در میان سنیان کاملاً شناخته شده و مطرح بوده است.

اصطلاح «اهل حدیث» در میان سنیان، هم معرّف برخی از شخصیتها بود و هم معرّف مکتب و جریان فکری خاص.

در منابع سنیان چنین مطرح شده است:

مقصود از اصحاب حدیث، فقهاء شافعی است و مقصود از

اصحاب رأی فقهاء حنفی است.<sup>۲</sup>

اصحاب رأی تا جای ممکن بر حدیث تکیه می‌کنند و بر اهل رأی

اشکال می‌کنند که دین با رأی مقایسه نمی‌شود و رأی را بدعت

می‌دانند که برای اعتبار آن اثری وجود ندارد.<sup>۳</sup>

صاحب ملل و نحلل در اصناف مجتهدین این چنین می‌گوید:

---

(۱) لأن أصحاب الأثر وأصحاب الرأي وأصحاب التشيع قد رخصوا لها في الخروج ...

کافی ج ۶ ص ۹۶

(۲) روضة الطالبين محيي الدين النووي ج ۴ ص ۳۹۶

(۳) پاورقی مقدمه مستدرک الوسائل

سپس مجتهدین از امامان امت (اهل سنت) منحصر به دو گروه هستند که سومی ندارند. اصحاب حدیث و اصحاب رأی.

اصحاب حدیث آنها اهل حجاز هستند که عبارتند از مالک بن انس و اصحاب محمد بن ادريس شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی من اصفهانی. و همانا به نام اصحاب حدیث نامیده شدند زیرا عنایت آنها در فتوا به تحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر آن نصوص است. و آنان در فتوا تا وقتی که خبر و اثری وجود داشته باشد، به قیاس جلی و خفی مراجعه نمی‌کنند...<sup>۱</sup>

[شخصیتهای برجسته‌ی] اصحاب حدیث [منحصر به] سه نفرند: «ابن عباس» در دوران خودش و «شعبی» در دوران خودش و «ثوری» در زمان خودش.<sup>۲</sup>

از کتاب المقالات و الفرق این گونه نقل شده است: و فرقه‌ای از آنان شکاک و بتریه نامیده می‌شوند، آنان اصحاب حدیث هستند. از این گروه سفیان بن سعید ثوری است و... و مانند آنها از اهل حشو و اکثریت مردم هستند. این گروه حشویه

---

(۱) الملل و النحل ج ۱ ص ۲۰۶

(۲) سیر أعلام النبلاء ۷ / ۲۲۹ / ۸۲ ، الطبقات الكبرى : ۶ / ۳۷۱ ، تهذیب التهذیب :

نامیده شده‌اند.

(مؤلف حقایق الایمان یعنی شهید ثانی پس نقل این کلام می‌گوید:) من می‌گویم حشو در اصطلاح عبارت از کلام زایدی که محتوای درستی ندارد. و حشویه به این نام نامیده شده‌اند، زیرا احادیث بی اصل را میان احادیثی که از طریق وحی روایت شده داخل می‌کردند و گفتند هر عالم ثقه‌ای که خبر مسند از پیامبر ﷺ بیاورد آن خبر حجت است.<sup>۱</sup>

جریان زیر شیوه تفکر اهل حدیث از سنیان را به خوبی روشن می‌کند:

ابی ثور می‌گوید: هنگامی که شافعی [رئیس مکتب شافعی سنیان] به عراق آمد، «حسین کرابیسی» که همراه من با اصحاب رأی [نقطه مقابل اصحاب حدیث]، رفت و آمد داشت، نزد من آمد و گفت مردی از اصحاب حدیث آمده است که مدعی فقاقت است. بیا با هم برویم و او را مسخره نماییم. برخاسته و رفتیم تا این که بر شافعی وارد شدیم. سپس حسین کرابیسی از او مسئله‌ای پرسید، پاسخ شافعی پیوسته چنین بود: خداوند چنین فرموده و پیامبر ﷺ [چنان]. [آن چنان سخنانش را به خدا و

---

(۱) المقالات والفرق ص ۶. طبق نقل حقایق الایمان ص ۵۹

رسول مستند ساخت که از شدت ناراحتی [اتاق بر ما تاریک گشت. پس ما روش بدعت آمیزمان را [که پیروی از اصحاب رأی بود] رها کردیم و از شافعی پیروی کردیم [و از اصحاب حدیث شدیم].<sup>۱</sup>

بر همین اساس هم این شیوه از سوی سران آنها سفارش می شد: سفیان بن عیینه می گفت: ای اصحاب حدیث! فقه حدیث را بیاموزید تا این که اصحاب رأی بر شما غلبه نکنند. ابوحنیفه [رئیس اصحاب رأی] هیچ مطلبی نگفته است، مگر این که ما در آن مورد یک حدیث یا دو حدیث روایت می کنیم. پس به این شیوه مردم ابوحنیفه را رها کردند.<sup>۲</sup>

اما مناسب است اصحاب رأی را که نقطه مقابل اصحاب حدیث هستند، معرفی کنیم و علت دشمنی اصحاب حدیث با اصحاب رأی را بشناسیم.

ابوحنیفه بر طبق نظر علی بن ابی طالب [علیه السلام] فتوا می داد و قائل بود به این که خلافت حق فرزندان علی از فاطمه [سلام الله علیهم] است و خلفاء این حق را غصب کردند... روزی علت

---

(۱) تاریخ بغداد الخطیب البغدادی ج ۶ ص ۶۵

(۲) معرفة علوم الحديث الحاكم النیشابوری ص ۶۶

دشمنی اهل شام با آنان (یعنی اصحاب رأی) را برای یارانش این چنین تعلیل کرد، به آنان گفت: آیا می دانید چرا اهل شام ما را دشمن دارند؟ گفتند خیر. گفت برای این که اگر ما در جنگ علی [علیه السلام] و معاویه حاضر بودیم، البته که همراه با علی بودیم و (دوباره) گفت آیا می دانید چرا اهل حدیث با ما دشمنی می کنند؟ گفتند نه گفت به دلیل این که ما اهل بیت پیامبر [صلی الله علیه و آله] را دوست داریم و به فضائل آنان اقرار می کنیم.

و در روایت دیگری گفت آیا می دانید چرا اصحاب حدیث با ما دشمنی می کنند؟ گفتند نه گفت برای این که ما خلافت علی را ثابت می کنیم و آنها ثابت نمی کنند.<sup>۱</sup>

از ویژگی هایی که ابوحنیفه در مورد اصحاب رأی ادعا می کند، می توان عمق فاجعه را در نقطه مقابل که اصحاب حدیث هستند شناخت و آن این که اصحاب حدیث، در دشمنی با اهل بیت، گوی سبقت را از اصحاب رأی ربوده اند.

در تاریخ متوکل چنین آمده است:

متوکل در سال دویست و سی و دو عهده دار خلافت شد و سخت گیری بر علویین شدت یافت و او به دشمنی با اهل بیت شناخته

---

(۱) وضوء النبی (ص) السید علی الشهرستانی ج ۱ ص ۳۷۶

شد... مقرب ساختن اصحاب حدیث را آغاز کرد و به محدّثین فرمان داد که برای مردم بنشینند و با آنان سخن بگویند به محدّثین ثروت و مقام داد.<sup>۱</sup>

البته جای این پرسش هست که «چرا خلفاء به اهل حدیث بهای فراوانی می دادند؟» مسلماً دلایل متعددی وجود داشته است اما آوردن یک دلیل مناسب است:

در سال چهل و یک هنگامی که ابوهریره همراه معاویه وارد عراق شد، به مسجد کوفه آمد. وقتی استقبال گسترده مردم را دید، بر زانوانش نشست و [برای جلب توجه مردم] چند بار با دست بر قسمت جلوی سرش که مویش ریخته بود زد و گفت ای اهل عراق آیا گمان می کنید من بر پیامبر [ﷺ] دروغ می بندم و خودم را به آتش دوزخ می سوزانم؟! سوگند به خدا که واقعا از رسول خدا [ﷺ] شنیدم که می فرمود برای هر پیامبری حرمی است و حرم من در مدینه بین عیر و ثور (دو مکان) است پس کسی که در آن حادثه آفرینی کند [و مردم را به قتل برساند] لعنت خدا و همه فرشتگان و مردم بر او باد و من شهادت می دهم که علی در آن حادثه آفرید [و با جنگها مردم را به قتل رساند].

---

(۱) وضوء النبی (ص) السید علی الشهرستانی ج ۱ ص ۴۰۸

هنگامی که گفته‌ی ابوهریره به معاویه رسید به او پاداش داد و احترامش کرد و او را فرماندار مدینه نمود.<sup>۱</sup>

موارد یاد شده تنها اندکی از کاربردهای واژه اهل حدیث در دوران حضور معصومین علیهم‌السلام بود که برای اثبات پیشینه ننگین اصحاب حدیث کفایت می‌کند.

آن چه مهم است شناخت رابطه اخباریون شیعه با اهل حدیث زمان حضور معصومین علیهم‌السلام است. در بخش «عقبه‌ی شگفت اخباریت» به این مهم می‌پردازیم.

---

(۱) شیخ المضیرة أبو هريرة محمود أبو رية ص ۲۳۶

## پیشینه‌ی واژه «اتباع روایت»

برای کسی که اندکی بصیرتی داشته باشد، هیچ تردیدی وجود ندارد که تنها پیروان عترت پیامبر ﷺ، اهل نجات هستند. آن چه مهم است شناخت پیروان واقعی اهل بیت ﷺ است. بهترین راه برای شناخت پیروان واقعی آنان نیز آشنایی با ضوابطی است که خود آنان بیان کرده‌اند.

برخی از منابع وحی، مستقیماً به معرفی ویژگی‌های شیعیان می‌پردازد.

برخی دیگر از روایات از روش شناساندن نقطه مقابل شیعه، ما را با شیعیان واقعی آشنا می‌سازد.

برخی دیگر از احادیث با طبقه بندی مردم و بیان تفاوت گروه‌ها، جایگاه شیعیان را بیان می‌کنند.

پس از این مقدمه، توجه شما را به گروهی از این روایات جلب می‌کنیم.

حبیب می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

نزد من هیچ کس از مردم دوست داشتنی‌تر از شما نیست و (علتش این است که) به راستی (هر کدام از) مردم راه‌های پراکنده‌ای را پیمودند؛ بعضی از آنها نظریه (بی‌مستند) خودشان را (میزان حق و باطل) گرفتند و برخی پیروی از خواسته‌های نفسانی کردند و برخی نیز (بی‌هیچ درایتی) از روایت پیروی کردند و به راستی که شما امری را گرفتید که اصل و ریشه دارد...<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

به راستی که مردم این طرف و آن طرف رفتند (و هر کدام راهی را پیش گرفتند)؛ گروهی خواسته‌های نفسانی خود را پیش گرفتند و گروهی به رأی و نظر خود قائل شدند و گروهی به روایات قائل شدند؛ ولی خداوند شما را به دوستی خود و دوستی کسانی که دوستیشان به شما سود می‌رساند، راهنمایی کرد.<sup>۲</sup>

در این دو روایت مردم چهار گروه شده‌اند:

۱. اهل هوا

۲. اهل رأی

۳. اهل حدیث

۴. دوستان واقعی اهل بیت علیهم السلام.

---

(۱) روایت ۳۶

(۲) روایت ۳۷

روشن است که احادیث بسیاری به تبعیت از منابع وحی فرا خوانده شده است و ضابطه و میزان دیانت، تعبد به روایات معصومین علیهم‌السلام معرفی شده است.

این مسئله به تفصیل در بحث «توقیفیت دین» مطرح می‌شود. اما در طبقه بندی مطرح شده در این دسته از روایات، پیروی واقعی اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل «اهل حدیث» قرار گرفته است. با توجه به بسیاری از روایات که در آنها امر به درایت شده است، روشن می‌شود ویژگی اصلی «اهل حدیث» پیروی «بی‌درایت» از روایات است.

نتیجه روایات یاد شده این است که:

۱. در زمان امام صادق علیه‌السلام گروهی شناخته شده با عنوان «اهل حدیث» وجود داشته است.
۲. شیوه و روش «اهل حدیث»، پیروی «بی‌درایت» از احادیث بوده است.

۳. «اهل حدیث» از اهل باطل بوده و روش آنها در نقطه مقابل روش امام صادق علیه‌السلام قرار داشته است.

ممکن است کسی توهم کند «اهل حدیث»، همان پیروان اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

در دفع این توهم کافی است عبارات روایت مورد درنگ قرار گیرد. سه گروه اول، از اقسام «ناس» است. اما گروه چهارم با ضمائر مخاطب بیان شده است. گذشته از این اختلاف، در روایات فراوانی «ناس» در مورد سنیان به کار رفته است. با توجه به دو نکته یاد شده سه گروه نخست، در مقابل گروه چهارم قرار می‌گیرد. لذا گروه چهارم نمی‌تواند همان اهل حدیث باشد.<sup>۱</sup>

ناگفته پیداست که اگر اخباریون بخواهند با استناد به این دسته از روایات، مدعی درستی روش اخباریت گردند، نتیجه معکوس می‌گیرند. زیرا اهل حدیث در مقابل پیروی از معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است.

---

(۱) برخی از شراح نیز به این نکته توجه کرده‌اند. از جمله ملا صالح مازندرانی در

## پیشینه اصطلاح اخباری

اصطلاح اخباری از دیرباز در متون به کار می‌رفته است و شخصیت‌های فراوانی نیز به این وصف توصیف گشته‌اند. از آن جایی که کاربرد اخباری بسیار فراوان است، تنها به دو مورد بسنده می‌شود.

### محمد بن زکریا اخباری

محمد بن زکریا بن دینار متوفی سال ۲۹۸ در کتب رجالی به اخباری بودن متصف شده است. توجه کنید:

نجاشی وی را مولی بنی غلاب نامیده است (در زمان قدیم یا شخص باید از عرب باشد یا انتساب به یکی از عشایر عرب پیدا کند که این را می‌گفتند: مولی بنی فلان. شیخ طوسی بحث‌های نسب‌ی کم دارد ولی نجاشی خودش نسابه است.) مولا بودن محمد بن زکریا روشن نیست.

این مرد یکی وجوه اصحاب ما (یعنی شیعه) در بصره بوده و

اخباری و دارای علم گسترده بوده است و کتابهای فراوانی تصنیف کرده است... و در سال ۲۹۸ از دنیا رفته است.<sup>۱</sup>  
اما در مورد این بخش کلام نجاشی که: «کان هذا الرجل وجهها من وجوه أصحابنا بالبصرة» این سؤال مطرح می شود که آیا وجه، توثیق است یا خیر؟ اما مشکل این است که وجه بودن او خیلی روشن نیست.

چون در کتاب سمعانی وقتی اسم محمد بن زکریا را نقل می کند می گوید: اصحاب ما می گویند: «کان یتشیع» و الله اعلم.  
معلوم می شود اصل تشیع وی خیلی روشن نبوده است و ظاهرش این است که وی در ظاهر سنی بوده است یا تقیه می کرده است. و این با عبارت نجاشی که وی وجهی از وجوه اصحاب ما بوده است نمی سازد. چون لازمه‌ی وجه شیعه بودن این است که در بصره به بزرگ شیعه بودن معروف باشد و این با عبارت سمعانی

---

(۱) قال النجاشی: «محمد بن زکریا بن دینار: مولی بنی غلاب أبو عبد الله. و بنو غلاب قبيلة بالبصرة من بنی نصر بن معاوية، و قيل إنه ليس بغير البصرة منهم أحد، و کان هذا الرجل وجهها من وجوه أصحابنا بالبصرة، و کان أخباریا واسع العلم، و صنف کتبا کثیرة، و قال لی أبو العباس بن نوح: إننی أروى عن عشرة رجال، عنه. له کتب، منها: ... و مات محمد بن زکریا سنة (۲۹۸)،». معجم رجال الحديث ج ۱۷

نمی‌سازد.

اما در مورد این بخش کلام نجاشی که: «کان أخباریا واسع العلم» اخباری یا حَشْویه یا حَشْویه به کسی می‌گویند که هر چه می‌شنود نقل می‌کند و کاری به صحت و سقم آن ندارد.

البته این کار یک نقطه مثبتی هم دارد که منقولات را به ما رسانده‌اند و ما باید بقیه‌اش را دنبال کنیم.

در کتب اهل سنت من جمله وفیات الأعیان هم او را به «اخباری» توصیف کرده‌اند و همین اخباری بودن سبب تأمل در اخبار وی می‌شود.

واسع العلم که نجاشی در توصیف وی آورده اشاره به اطلاع وسیع او از انساب و کتب تاریخ و غیره است.

نظر نهایی درباره محمد بن زکریا

آیا این محمد بن زکریا ثقه است یا خیر؟ اثبات و ثاقتش خیلی روشن نیست، اگر هم ثابت شود چون اخباری بوده اخبار او قابل تأمل است.

ابن حبان می‌گوید: خودش مشکلی ندارد ولی شیخ او را نگاه کنید اگر ثقه است خبرش را بپذیرید، و گر نه، نه.

در اینجا هم این حدیث را از شعیب بن واقد مجهول نقل کرده است، بنابراین نمی‌توان خیلی از او پذیرفت... حرف ابن حبان را

منصفانه‌تر می‌دانیم که به حال شیخ او باید نگاه کرد. اتهام وضاع حدیث هم صحیح نیست.<sup>۱</sup>

از این گونه افراد که متصف به اخباری هستند، در منابع اهل سنت بسیار بسیار فراوان پیدا می‌شود که به دلیل اختصار به همین یک مورد بسنده می‌شود.

### کسانی که به روش اهل تاریخ عمل می‌کنند

سخنی از ابن حجر نقل شده است که شاهد بر پیشینه واژه «اخباری» است.

مرحوم محدّث قمی در سفینه البحار در ماده «خبر» از قول ابن حجر این چنین نقل می‌کند:

در زبان قدمای اهل حدیث از شیعیان و سنیان، اخباری بر اهل تاریخ و سیره و کسانی که در جمع اخبار به روش آنان عمل می‌کنند، اطلاق می‌شود.

سپس در توضیح روش و شیوه اهل تاریخ این چنین بیان می‌کند:

کسانی که اخبار را از هر راهی که به دست می‌آید، گردآوری

---

(۱) منبع: کانال نکات رجالی استاد مددی با اندکی تصرف

می‌کردند، بدون این که در درستی آنها تحقیق و دقت نمایند.<sup>۱</sup>  
بر اساس آن چه گذشت، عنوان اخباری، بیانگر شخصیتی است  
که در درستی نقلها تحقیق نمی‌کند و نقلها را بدون اعتبار سنجی آنها  
می‌پذیرد.  
ناگفته پیداست که اخباریون از این تعریف هرگز خشنود نمی‌گردند  
و لذا همان نام اهل حدیث و محدّثین را خوشتر دارند.

---

(۱) و يطلق الأخباری فی لسان أهل الحديث من القدماء من الفريقین علی أهل  
التواریخ و السیر و من یحذو حذوهم فی جمع الأخبار من آی وجه اتفق من غیر  
تثبت و تدقیق. سفینه البحار ج ۲ ص ۵۴۴



## پیشینه‌ی تقسیم شیعه به اخباری و اصولی

تردیدی نیست که از ادوار گذشته علماء شیعه از منظر خط‌مشی فقهی به دو دسته اصولی و اخباری تقسیم می‌شدند. محمد امین استرآبادی از افراد مطرح اخباریون هم ناخواسته به این امر اعتراف کرده است.

وی در کتاب مشهورش «الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة» در مورد تقسیم علماء شیعه به اخباری و اصولی، سخنی از مخالفین شیعه نقل می‌کند که به احتمال قوی هدف او از نقل این سخن، اشاره به نخستین دیرینه‌ی این تقسیم است. به این سخن توجه کنید:

تقسیم علماء امامیه به اخباری و اصولی در کتابهای عامه (یعنی سنیان) مشهور است؛ مانند (آن چه در) آخر «شرح مواقف» آمده است، آن جایی که می‌گوید:

امامیه نخست بر مذهب ائمه‌شان بودند تا این که بر اثر طولانی شدن زمان (و فاصله از امامانشان) متأخرین آنها انشعاب پیدا کردند گروهی به معتزله منشعب شدند و گروهی به اخباریه. و (نیز) در اوایل کتاب «ملل و نحل» شهرستانی در باب امامیه

می‌گوید:

امامیه در آغاز کار در اصول بر مذهب امامانشان بودند؛ سپس در روایات رسیده از امامانشان اختلاف کردند و بر اثر طولانی شدن زمان، هر فرقه‌ای طریقه‌ای برگزید؛ در نتیجه بعضی از امامیه معتزله شدند. یا معتزله‌ی وعیدیه و یا معتزله‌ی تفضیلیه. و بعضی از امامیه اخباریه شدند. یا اخباریه مشبهه و یا اخباریه سلفیه...<sup>۱</sup>

---

(۱) انقسام علماء الإمامية إلى الأخباريين والأصوليين مشهور فی کتب العامة کآخر شرح المواقف ، حیث قال : کانت الإمامية أولا علی مذهب أئمتهم حتی تمادی بهم الزمان فاختلّفوا وتشعبت متأخروهم إلى المعتزلة وإلى الأخبارية (شرح المواقف ۸ : ۲۳)، وأوائل کتاب الملل والنحل للشهرستانی حیث قال فی باب : الإمامية كانوا فی الأول علی مذهب أئمتهم فی الأصول ، ثم لما اختلفوا فی الروایات عن أئمتهم وتمادی الزمان اختار کل فرقة طریقه، فصارت الإمامية بعضها معتزلة إما وعیدية وإما تفضیلیة، وبعضها أخبارية إما مشبهة وإما سلفية (الملل والنحل : ۱ / ۱۶۵) انتهى کلامه . وفی کتب الخاصة ، کنهاية بحر العلوم العلامة الحلّی ( قدس سره ) حیث قال فی مبحث العمل بخبر الواحد المظنون العدالة الخالی عن القرائن لترویج ما ذهب إليه من جواز الاعتماد علی خبر الواحد فی الفروع: أما الإمامية فالأخباريون منهم لم یعولوا فی أصول الدین وفروعه إلا علی أخبار الآحاد المروية عن الأئمة ( علیهم السلام ) والأصوليون منهم کأبی جعفر الطوسی وغيره وافقوا علی خبر الواحد ولم ینکره سوى المرتضى وأتباعه

لله

ظاهرا هدف محمد امین استرآبادی در این نقل قول، بیان پیشینه‌ی تقسیم علماء شیعه به دو گروه اخباری و اصولی با استناد به منابع سنیان است.

خوب است به منابع اصلی سخن ایشان مراجعه کنیم تا ببینیم چه نتیجه‌ای به دست می‌آید.

از کتاب «مواقف» و شرح آن آغاز می‌کنیم.

اما امامیه قائل به نص آشکار بر امامت علی علیه السلام هستند... امامیه نخست بر مذهب امامانشان بودند. تا این که زمان طولانی بر آنها گذشت پس اختلاف کردند و متأخرین آنها منشعب شدند به (۱- معتزله (شامل دو گروه فرعی) یا معتزله‌ی وعیدیه یا معتزله‌ی تفضیلیه، و (۲-) انشعاب و (گروه دوم) اخباریون هستند که به ظاهر اخبار متشابهه اعتقاد دارند، و اخباریون (به چند گروه فرعی) تقسیم می‌شوند، به (۲،۱-) مشبهه. که روایات متشابهه را جاری می‌کند بر این که مراد از آنها همان ظواهر آنهاست. و (۲،۲-) سلفیه. که معتقدند آن چه خداوند از متشابهات اراده کرده

---

(نهایة الوصول (مخطوط) : ۱۴۷) انتهی کلامه اعلی الله مقامه \* وفیه بحثان آتیان فی کلامنا إن شاء الله تعالی. الفوائد المدنیة والشواهد المکیة محمد امین الإسترآبادی السید نور الدین العاملی ص ۹۷

است، بدون تشبیه، حق است. همچنان که گذشتگان بر آن بودند و (۲۳-) سایر گروه‌هایی که به فرق گمراه ملحق شده‌اند.<sup>۱</sup>

(۱) کتاب المواقف: و أما الإمامية فقالوا بالنص الجلى على إمامة على وكفروا الصحابة ووقعوا فيهم وساقوا الإمامة إلى جعفر الصادق واختلفوا في المنصوص عليه بعده و تشعب متأخروهم إلى معتزلة و إلى إخبارية و إلى مشبهة و سلفية و ملتحقة بالفرق الضالة الشرح الفرقة الثانية من كبار الفرق الإسلامية الشيعة أى الذين شايعوا عليا وقالوا إنه الإمام بعد رسول الله بالنص إما جليا وإما خفيا واعتقدوا أن الإمامة لا تخرج عنه وعن أولاده وإن خرجت فأما بظلم يكون من غيرهم وإما بتقية منه أو من أولاده وهم اثنتان وعشرون فرقة يكفر بعضهم بعضا أصولهم ثلاث فرق غلاة وزيدية وإمامية... (المواقف الإيجي ج ۳ ص ۶۷۸) ...وأما الإمامية فقالوا بالنص الجلى على إمامة على وكفروا الصحابة ووقعوا فيهم وساقوا الإمامة إلى جعفر الصادق واختلفوا في المنصوص عليه بعده والذي استقر عليه رأيهم أنه ابنه موسى الكاظم وبعده على بن موسى الرضا وبعده محمد بن على التقي وبعده على بن محمد النقى وبعده الحسن بن على الزكى وبعده محمد بن الحسن وهو الإمام المنتظر ولهم فى كل من المراتب التى بعد جعفر اختلافات أوردها الإمام فى آخر المحصل وكانت الإمامية أولا على مذهب أئمتهم حتى تمادى بهم الزمان فاختلفوا وتشعب متأخروهم إلى معتزلة إما وعيدية أو تفضيلية وإلى إخبارية يعتقدون ظاهر ما ورد به الأخبار المتشابهة وهؤلاء ينقسمون إلى مشبهة يجرون التشابهات على أن المراد بها ظواهرها وسلفية

اما کتاب «ملل و نحل» می‌گوید:

امامیه... نخست در اصول بر مذهب امامانشان بودند. سپس بر اثر اختلاف روایات از امامانشان و گذشت زمان طولانی، هر فرقه‌ای روشی را انتخاب کرد. پس امامیه برخی معتزله شدند. یا معتزله‌ی وعیدیه و یا معتزله‌ی تفضیلیه. و برخی اخباریه شدند. یا اخباری مشبهه یا اخباری سلفیه... و میان اخباری و کلامی شیعه

---

يعتقدون أن ما أراد الله بها حق بلا تشبيه كما عليه السلف وإلى ملتحة بالفرق  
الضالة المواقف الإيجي ج ۳ ص ۶۹۰

شرح المواقف: (الإمامة إلى جعفر الصادق واختلفوا في المنصوص عليه بعده )  
والذي استقر عليه رأيهم أنه ابنه موسى الكاظم وبعده علي بن موسى الرضا  
وبعده محمد بن علي التقي وبعده علي بن محمد النقي وبعده الحسن بن علي  
الزكي وبعده محمد بن الحسن وهو الإمام المنتظر ولهم في كل من المراتب التي  
بعد جعفر اختلافات أوردها الإمام في آخر المحصل وكانت الإمامية أولا على  
مذهب أئمتهم حتى تبادى بهم الزمان فاختلفوا ( وتشعب متأخروهم إلى  
معتزلة ) إما وعيدية أو تفضيلية ( وإلى أخبارية ) يعتقدون ظاهر ما ورد به الأخبار  
المتشابهة ( و ) هؤلاء ينقسمون ( إلى مشبهة ) يجرون المتشابهات على أن المراد  
بها ظواهرها ( وسلفية ) يعتقدون إن ما أراد الله بها حق بلا تشبيه كما عليه السلف  
( و ) إلى ملتحة بالفرق الضالة شرح المواقف القاضي الجرجاني ج ۸ ص ۳۹۲

شمشیر و تکفیر حاکم است...<sup>۱</sup>

(۱) فإن أكاذيب الروافض كثيرة وأحداث المحدثين كثيرة ثم إن الإمامية لم يثبتوا في تعيين الأئمة بعد الحسن والحسين وعلى بن الحسين رضي الله عنهم على رأى واحد بل اختلافاتهم أكثر من اختلافات الفرق كلها حتى قال بعضهم أن نيفا وسبعين فرقة من الفرق المذكورة في الخبر هو في الشيعة خاصة ومن عداهم فهم خارجون عن الأمة وهم متفقون في الإمامة وسوقها إلى جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنه ومختلفون في المنصوص عليه بعده من أولاده إذ كانت له خمسة أولاد وقيل ستة محمد واسحق وعبد الله وموسى وإسماعيل وعلى ومن ادعى منهم النص والتعيين محمد وعبد الله وموسى وإسماعيل ثم منهم من مات ولم يعقب ومنهم من مات واعقب ومنهم من قال بالتوقف والانتظار والرجعة ومنهم من قال بالسوق والتعدية كما سيأتى ذكر اختلافاتهم عند ذكر طائفة طائفة وكانوا في الأول على مذهب أئمتهم في الأصول ثم لما اختلفت الروايات عن أئمتهم وتمادى الزمان اختارت كل فرقة منهم طريقة فصارت الإمامية بعضها معتزلة إما وعيدية وإما تفضيلية وبعضها اخبارية إما مشبهة وإما سلفية ومن ضل الطريق وتاه لم يبال الله به فى أى واد هلك الباقية والجعفرية الواقفة أتباع محمد ابن الباقر ابن على زين العابدين وابنه جعفر الصادق قالوا بإمامتهما وإمامة والدهما زين العابدين الآن منهم من توقف على واحد منهما وما ساق الإمامة إلى أولادهما ومنهم من ساق وإنما ميزنا هذه الفرقة دون الأصناف المتشعبة التي نذكرها لأن من الشيعة من توقف على الباقر وقال برجعتة

لهم

ابتدا نکات این دو نقل را جمع بندی می‌کنیم.

شیعه در دوران ائمه علیهم‌السلام (به خصوص تا زمان امام صادق علیه‌السلام) بر مذهب امامانشان بودند. اما در ادوار اخیر (به حسب زمان مؤلفان) اختلاف پیدا کرده‌اند.

یکی از فرقه‌هایی که جدیداً به وجود آمده، فرقه اخباری است. فرقه اخباری خود چند فرقه فرعی دارد که از جمله آنها مشبهه و سلفیه است.

اختلاف میان اخباریون و کلامیون بسیار شدید بوده است. اگر استشهاد محمد امین استرآبادی به کتاب «مواقف» و «ملل و نحل» درست باشد، باید نتیجه گرفت: اخباری یک فرقه‌ی جدید است که پس از ائمه علیهم‌السلام (یا

---

كما توقف القائلون بأمامة أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق وهو ذو علم عزيز في الدين وأدب كامل في الحكمة وزهد بالغ في الدنيا وورع تام عن الشهوات... (ج ۱ عليه‌السلام ۱۶۵ - ۱۶۶) فلهذا صارت الامامية متمسكين بالعدلية في الأصول وبالمشبهة في الصفات متحيرين تأهين وبين الاخبارية منهم والكلامية سيف وتكفير وكذلك بين التفضيلية والوعيدية قتال وتضليل أعاذنا الله من الحيرة ومن العجب ان القائلين بامامة المنتظر مع هذا الاختلاف العظيم الذي بينت لا يستحيون فيدعون فيه احكام الإلهية ويتأولون قوله تعالى عليه الملل والنحل الشهرستاني ج ۱ ص ۱۷۲

دورانی که دسترسی به ائمه آسان نبوده است) پدید آمده است و در زمان ائمه علیهم السلام ابداً اسمی و رسمی از آنها وجود نداشته است. اخباری شامل برخی از فرقه‌های فرعی است که هر یک انحرافات خاص خود را داشته‌اند مانند قول به تشبیه و...<sup>۱</sup>

آیا محمد امین استرآبادی صاحب کتاب فوائد مدنیة این نتیجه گیری را می‌پذیرد؟! این در حالی است که اخباریون ادعا می‌کنند، اصولیون یک فرقه نو پدید پس از ائمه علیهم‌السلام هستند!!!

اما نتیجه نقل قولی که محمد امین استرآبادی کرده است این است که اخباریت یک انحراف نوپدید در اواخر دوران حضور است. نکته‌ی مهم شایسته توجه این است که در آغاز، شیعه در مقابل اهل حدیث سنی قرار داشت. اما طبق آن چه گذشت در دوران غیبت، تفکر اهل حدیث سنی به شیعه راه یافت و فرقه‌ی جدیدی در شیعه ایجاد شد.

---

(۱) خوانندگان از این مطالب شگفت زده نشوند. هم اکنون نیز این گونه افکار در میان برخی از اخباریون وجود دارد از جمله این کوچکترین خود از یکی از اخباریون معاصر مشافهه شنیدم که خداوند حقیقتاً دست دارد اما ما کیفیت دست او را نمی‌دانیم.

## پیشینه سوء استفاده از منطق نص حدیث

منطق «نص حدیث» از اساس باطل است.

اندک نیست که این امر باطل در طول تاریخ، اسباب سوء استفاده از دین نیز واقع شده است.

اگر تنها به سرفصل «نص زدگی در تاریخ» بنگریم می بینیم که:

۱) منافقان برای فرار از مسئولیت با طرح «هذا من الله» در بیان پیامبر ﷺ تشکیک می کردند.

۲) در غصب فدک نیز منطق «نص حدیث» ابزار سوء استفاده غاصبین قرار گرفته است.

۳) عمر بن خطاب با منطق «نص حدیث»، شرابخواری قدامه بن مظعون را توجیه می کند.

۴) عمر بن خطاب با منطق نص زدگی کلیاسه خواری می کند.

۵) معاویه از ترفند نص زدگی برای گول زدن ساده دلان در جنگ صفین سوء استفاده کرد.

۶) عمرو بن معدی کرب با منطق «نص حدیث» شرابخواری را توجیه

می‌کند.

۷) خلیفه عباسی با منطق «نص حدیث» شرابخواری را توجیه

می‌کند.

۸) نهروانیان با منطق «نص حدیث»، داد لا حکم الا لله دادند و در

مقابل امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند.

۹) ...

این موارد اندکی از بسیار بود که در این نوشتار کوتاه گردآوری شده

بود.

اما واقعیت تاریخی بسیار گسترده‌تر و رسواتر از این است.

اگر به دوران معاصر نگاهی بیفکنیم، سوء استفاده از «نص حدیث»

در این دوران غوغا می‌کند.

لذا به همین اشارات کوتاه بسنده می‌شود.

آن چه بسیار مهم است این است که از دوران حضور

معصومین علیهم السلام، نقل حدیث یکی از ابزار ریاست طلبی بوده است.

به یک حدیث جالب در این زمینه توجه نمایید:

فیض بن مختار به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: خداوند مرا فدای

شما گرداند این اختلافی که میان شیعیان شماست چیست؟

حضرت فرمودند کدام اختلاف ای فیض؟

فیض گفت من در حلقه‌های آنان در کوفه می‌نشینم از اختلاف

آنها در احادیثی که نقل می‌کند نزدیک است به شک و تردید بیفتم (که آیا این احادیث اصلاً درست هست یا خیر).

تا این که به مفضل بن عمر مراجعه می‌کنم و او مرا از این اختلافات (نجات می‌دهد و طوری به حق) واقف می‌کند که آسوده می‌گردم و قلبم آرام می‌گیرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود آری مطلب همان است که گفתי ای فیض. به راستی که مردم به دروغ بستن بر ما حریص شدند. گویا خداوند این امر را بر آنان واجب کرده و جز این از آنان نخواستہ است و من به یکی از آنان حدیث می‌گویم پس هنوز از نزد من خارج نشده آن را بر خلاف مقصود تأویل می‌کند.

دلیل این امر این است که آنان به حدیث ما و به (ادعای) دوستی ما، آن چه را که نزد خداست نمی‌خواهند و همانا هدفشان دنیاست.

چرا که هر کسی دوست دارد (مطرح شود و) به ریاست برسد. به درستی که هیچ بنده‌ای نیست که خودش را بزرگ کند مگر این که خداوند او را پست کند و هیچ بنده‌ای نیست که تواضع کند مگر این که خداوند او را بزرگ نماید.

پس زمانی که حدیث ما را خواستی بر تو باد که به این شخص نشسته مراجعه کنی و حضرت با دستش به مردی از اصحابش

اشاره فرمود.

من از اصحابمان پرسیدم این شخص کیست گفتند او زرارۀ بن  
اعین است.<sup>۱</sup>

روشن شد که یکی از راه‌های سوء استفاده منحرفان، استفاده  
نادرست از حدیث است.

بنا بر این نمی‌توان به صرف این که کسی حدیث می‌خواند، به او  
اعتماد کرد.

## عقبه‌ی شگفت اخباریت، اهل حدیث سنیان

(شباهت اخباریون به سنیان)

برخی از پیشینه‌های شیوه «نص حدیث» گذشت. همچنین با نسخه سنی اهل حدیث آشنا شدیم.

اینک شایسته است بررسی نماییم آیا میان اهل حدیث سنی با اهل حدیث شیعی شباهتی وجود دارد یا خیر؟

آن چه بسیار شگفت است این است که با درنگ شایسته در بخش‌های پیشین نوشتار به خوبی روشن می‌شود که عقبه اخباریت شیعی، همان اهل حدیث سنی است.

پیدا کردن روش‌های مشابه اخباریت در تاریخ گذشته، ما را در یافتن عقبه‌ی اخباریت کنونی یاری می‌کند.

اما پیش از هر چیزی تأکید بر چند نکته بسیار ضروری است.

نکته نخست این که اهل ولایت امیرمؤمنان علیه السلام، مادامی که واقعا در زمره شیعیان و موالیان اهل بیت قرار داشته باشند، در نهایت قطعا اهل نجات هستند، هر چند در روش، پندار، گفتار و کردار، دچار تقصیر

باشند.

همچنین پیداست که منحرفین از اهل بیت، با هر اسم و عنوانی، مادامی که توبه نکرده و به راه اهل بیت بازنگشته‌اند، قطعاً اهل هلاکت هستند.

لذا طرح شباهت میان سنیان و اخباریونی که از موالیان اهل بیت هستند، هرگز به معنی هلاکت ابدی اخباریون نیست.

نکته دوم این است که منابع روایی شیعه با منابع روایی سنی متفاوت است. شیعه بعد از پیامبر ﷺ از روایات اهل بیت علیهم‌السلام سود می‌جوید، اما اهل حدیث سنی به روایات غاصبین مراجعه می‌کند. همچنین اصول استنباط شیعه، با قواعد فتوای سنی، مختلف است. شیعه ضوابطی را به کار می‌گیرد و سنی اهل رأی، ضوابط دیگری را به کار می‌بندد.

از این رو اگر گفته شود که اخباریت، همان روش اهل حدیث سنی را در پیش گرفته (همچنان که در این نوشتار آن را به اثبات می‌رسانیم)، هرگز به معنی این نیست که اخباری احادیث سنیان را معتبر می‌داند. بلکه مقصود اتحاد روش اخباری با روش اهل حدیث سنی است.

در نقطه مقابل هم اگر ادعا شود که اصولیت، همان روش اهل رأی سنی است (همچنان که اخباریون مدعی هستند)، هرگز نباید به معنی

این باشد که ضوابط اصول شیعه با اصول سنی مشترک است. اما متأسفانه این نکته به درستی درک نشده و اخباریون را مبتلا به توهّمات بسیار باطلی کرده است.

نکته سوم همانی است که در آغاز مباحث اخباریت مطرح ساختیم و برای تأکید بیشتر آن را در این جا نیز تکرار می‌کنیم.

ساحت برخی از دانشمندان اخباری، پاک‌تر از این است که برخی جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... به آنها نسبت داده شود. همانند عالم بزرگوار صاحب حدائق رضوان الله علیه و...

شخصیت برخی دیگر از علما اخباری مانند ملا محمد امین استرآبادی و... را در بررسی‌های مستقل خواهیم شناخت.

طبقه سومی از اخباریون هم هستند که نه واقعاً فقیه و دانشمند هستند و نه هم از علما شمرده می‌شوند. بیشتر جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... در این طبقه دیده می‌شود.

لذا آن چه در این بخش ارایه می‌شود به معنای نسبت دادن آن به همه شخصیت‌های اخباری نیست و به ویژه از ساحت بزرگان و همچون صاحب حدائق شرمساریم.

کانون لجاجتها و عنادها و جهالتها بیشتر طبقه سوم هستند که متأسفانه به خاطر حب ریاست و...، میداندار و میاندار جریان‌ات اخباری‌گری هم هستند.

تحقیق را با عصاره‌ای از مباحث گذشته ادامه می‌دهیم.  
 تا کنون روشن شد که اخباریت، با اصحاب حدیثی که در سخن  
 مقدار آمده است ارتباطی ندارد.<sup>۱</sup>  
 همچنین اخباریت، با اصحاب حدیثی که در روایت ابو الصباح  
 آمده است متفاوت است.<sup>۲</sup>  
 همچنین اخباریت، با اتباع روایتی که در روایت حبیب آمده است  
 متضاد است.<sup>۳</sup>  
 از سوی دیگر خود اخباریون، هرگز انتساب به محدّثه و محدّثینی که  
 در روایت بشیر نبال آمده است را نمی‌پسندند.<sup>۴</sup>  
 همچنین اخباریون، خود را از اهل حدیثی که با امام صادق علیه السلام  
 ملاقات کرده‌اند بری می‌دانند.<sup>۵</sup>  
 همچنین اخباریون، خود را مخالف اهل حدیث معاصر امام  
 جواد علیه السلام می‌دانند.<sup>۶</sup>

---

(۱) مراجعه کنید به: پیشینه‌ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت مقدار)

(۲) مراجعه کنید به: پیشینه‌ی واژه «اصحاب الحدیث» (روایت ابو الصباح)

(۳) مراجعه کنید به: پیشینه‌ی واژه «اتباع روایت»

(۴) مراجعه کنید به: پیشینه‌ی واژه «محدّثه و محدّثین»

(۵) مراجعه کنید به: ملاقات اهل حدیث با امام صادق ع

(۶) مراجعه کنید به: سنیان معاند، اهل حدیث معاصر امام جواد علیه السلام

همچنین اخباریون، خود را مخالف با اهل حدیث به اصطلاح سنیان می‌دانند.<sup>۱</sup>

آن چه اخباریون ادعا می‌کنند این است که از دیرباز تنها آنان پیرو واقعی اهل بیت علیهم‌السلام بوده و همچنان در دوران کنونی هستند!!!  
اما واقعیت چیست؟  
واقعیت این است که اخباریت، نسخه شیعی اهل حدیث سنیان است!  
با ما همراه باشید تا با کپی برداری اخباریون از اهل حدیث سنیان آشنا شوید.

### شبهات اخباریون به سنیان ۱: مراجعه بی‌درایت به حدیث

پیش از این ضابطه اهل حدیث سنی، این گونه بیان شد:  
مقصود از اصحاب حدیث، فقهاء شافعی است و مقصود از اصحاب رأی فقهاء حنفی است.  
اصحاب رأی تا جای ممکن بر حدیث تکیه می‌کنند و بر اهل رأی اشکال می‌کنند که دین با رأی مقایسه نمی‌شود و رأی را بدعت می‌دانند که برای اعتبار آن اثری وجود ندارد.

---

(۱) مراجعه کنید به: «اهل حدیث» در اصطلاح سنیان

صاحب ملل و نحلل در اصناف مجتهدین این چنین می‌گوید:

سپس مجتهدین از امامان امت (سنی) منحصر به دو گروه هستند که سومی ندارند. اصحاب حدیث و اصحاب رأی.

اصحاب حدیث آنها اهل حجاز هستند که عبارتند از مالک بن انس و اصحاب محمد بن ادريس شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی من اصفهانی.

و همانا به نام اصحاب حدیث نامیده شدند زیرا عنایت آنها در فتوا به تحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر آن نصوص است. و آنان در فتوا تا وقتی که خبر و اثری وجود داشته باشد، به قیاس جلی و خفی مراجعه نمی‌کنند...

اهل حدیث سنی، بر اساس ضابطه یاد شده، با همه ضوابط فتوای سنی و نیز کلام و فلسفه مخالف هستند.

حال به تعریف اخباریت از خودشان توجه کنید:

تنها ما بر اساس حدیث و روایت عمل می‌کنیم. اما ضوابط فتوای اصولیون همگی مصداق قیاسات فاسده و عقول ناقصه و آراء باطله است.

روشن شد که اخباریت در انحصار عمل به روایت و ابطال قواعد إفتاء با اهل حدیث سنی، اشتراک نظر دارد.

البته همان گونه که پیش از این تصریح کردیم سخن بر سر اتحاد

روش اخباریت با اهل حدیث سنی است و هرگز مقصود این نیست که اخباری به احادیث سنی مراجعه می‌کند.

### **شباهت اخباریون به سنیان ۲: اعتماد به هر روایتی**

یکی دیگر از شباهت‌های اخباریت و با اهل حدیث سنی، عدم اهتمام شایسته به سند روایات است. حشویه یا دقیقا همان اهل حدیث سنی هستند و یا گروه افراطی آنها.

پیش از این سخن شهید ثانی این چنین گذشت: حشو در اصطلاح عبارت از کلام زایدی که محتوای درستی ندارد. و حشویه به این نام نامیده شده‌اند، زیرا احادیث بی اصل را میان احادیثی که از طریق وحی روایت شده داخل می‌کردند و گفتند هر عالم ثقه‌ای که خبر مسند از پیامبر ﷺ بیاورد آن خبر حجت است.

بر همین اساس نیز در وجه نامیدن اهل تاریخ به اخباریون، این چنین بیان می‌کند:

کسانی که اخبار را از هر راهی که به دست می‌آمد، گردآوری می‌کردند، بدون این که در درستی آنها تحقیق و دقت نمایند. در تعریف فرقه حشویه از اهل حدیث این چنین گفته‌اند:

آنها گروهی هستند که با تمسک به ظواهر، قایل به جسمیت خداوند شده‌اند... و تمامی حشویه قایل به جبر و تشبیه و توصیف خداوند به داشتن نفس و دست و گوش و چشم هستند. همچنین حشویه قایل هستند که هر حدیثی که یکی از علما ثقه نقل کند حجت معتبر است و فرقی نمی‌کند که او این حدیث را از چه کسی گرفته باشد... صفدی گفته است... غالب حنبلی‌ها حشوی هستند.

بسیاری از اخباریون همانند اهل حدیث سنی، تقسیمات راویان و نیز طبقه‌بندی اسناد روایات را نپذیرفته و به هر روایتی که در متون روایی نقل شده عمل می‌کنند.

### **شبهات اخباریون به سنیان ۳: دشمنی با علما و فقها**

پیش از این گذشت که برخی از خلفای عباسی به شدت از اهل حدیث حمایت می‌کردند:

متوکل در سال دویست و سی و دو عهده‌دار خلافت شد و سخت گیری بر علویین شدت یافت و او به دشمنی با اهل بیت شناخته شد... مقرب ساختن اصحاب حدیث را آغاز کرد و به محدّثین فرمان داد که برای مردم بنشینند و با آنان سخن بگویند به محدّثین ثروت و مقام داد.

در توضیح بها دادن غاصبین اهل حدیث، دو دلیل گذشت:  
(۱) اهل حدیث امکان جعل روایت در مخالفت با اهل بیت را داشتند.  
(۲) دشمنی شدیدتر اهل حدیث نسبت به اهل رأی در رابطه با اهل  
بیت علیهم السلام

دشمنی و عناد شدید وهابیت با علما سنی نیز امری کاملاً آشکار  
است و تاریخ آن را به خوبی ثبت و ضبط کرده است.  
همین شیوه البته با حفظ مرتبه در اخباریت نیز دیده می‌شود.  
اخباریت با احادیثی که حجیت آنها به اثبات نرسیده و یا مورد  
درایت درست قرار نگرفته، بر فقها اشکال می‌کنند.  
بر همین اساس نیز اخباریت، دشمنی خود را با فقها پنهان نمی‌کند  
و با شیوه‌های مختلف اعتماد مردم را از فقها سلب می‌کند.  
در بعضی از منابع آمده است اگر می‌خواهید جامعه‌ای را نابود  
کنید، باید اعتماد مردم را از دانشمندان سلب نمایید!

#### **شبهات اخباریون به سنیان ۴: نظریات و فتاوی مشابه سنیان**

پیش از این گذشت که در تعریف فرقه حشویه این چنین گفته‌اند:  
آنها گروهی هستند که با تمسک به ظواهر، قایل به جسمیت  
خداوند شده‌اند... و تمامی حشویه قایل به جبر و تشبیه و

توصیف خداوند به داشتن نفس و دست و گوش و چشم هستند.  
نگارنده خود از برخی از اخباریون معاصر این چنین شنیده‌ام:  
چون در احادیث سخن از دست و چشم و... برای خداوند به میان  
آمده، ما هم قایل هستیم خداوند دست و چشم و... دارد، اما  
کیفیت آن را نمی‌دانیم.  
همچنین نقل شده است:

چون بوسیدن دیوار حرم در روایات نیامده است بدعت است!

چون سینه زنی در روایات نیامده است بدعت است!

و...

اهل حدیث سنی همه ضوابط فتوای اهل رأی سنی، از قیاس جلی  
و خفی و... را بدعت می‌دانند.

همچنین اخباریون تمامی ضوابط فتوای فقها را، مصداق عمل به  
رأی و عمل به قیاس و عمل به عقل می‌دانند و همه این ضوابط را  
بدعت و حرام می‌پندارند و....

اشتراک نظر اخباریون با علمای وهابیت نسبت به حرمت تقلید هم بسیار  
جالب است. درنگ در ادبیات هر دو گروه روشن می‌سازد که آبشخور هر دو  
یکی است. به سخن دو تن از علمای وهابی درباره تقلید و اختلاف فقها توجه  
کنید:

ابن قیم جوزیه (متوفای ۷۵۱ هـ.ق) از شاگردان ابن تیمیه، می‌گوید:  
ما به قطع و یقین می‌دانیم که حتی یک نفر از صحابه در تمام  
اعمالش مردی را برنگزیده است که بدون استثنا در همه حالاتش  
از او تقلید کرده باشد، آن چنان که همه سخنان آن شخص را اخذ  
نموده و اقوال دیگران را رها نماید و هرگز هیچ یک از آراء دیگران  
را اخذ نکند.

و نیز به ضرورت می‌دانیم که در زمان تابعین و تابعینِ تابعین نیز  
چنین تقلیدی وجود نداشته است؛ زیرا اگر حتی یک نفر در آن  
دوران درخشان به تعبیر پیامبر ص. چنین تقلیدی داشت، باید  
طرفداران تقلید بر ما نقض کنند که فلان صحابی یا تابعی راه بد  
و خطرناک تقلید را پیموده است. (در حالی که کسی نمی‌تواند  
چنین نقضی کند.)

همانا این بدعت تقلید در قرن چهارم که به تعبیر پیامبر ص  
نکوهیده شده حادث شده است.<sup>۱</sup>

سهسوانی از علمای وهابیت می‌گوید:

تحقیق این است که آن چیزی که گذشتگان در صدر اول اسلام  
با آن دینداری می‌کردند، مذهب نامیده نمی‌شد؛ زیرا آن زمان هر

---

(۱) إعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۲ ص ۳۱۵

چه بود تمامش تنها اسلام بدون تفرقه و اختلاف بود.  
و خدا در این باره در آیه ۱۵۹ سوره انعام قرآن به رسولش فرموده:  
مسلماناً کسانی که دینشان را بخش بخش کردند، و گروه گروه  
شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست. و نیز در آیه ۱۳ سوره  
شوری می‌گوید: دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه  
نشوید.

همانا آن چه مذهب نامیده می‌شود از ناحیه حدوث بدعت‌هایی  
درست شد که گروه‌ها نسبت به آن تعصب پیدا کردند.<sup>۱</sup>  
چقدر منطق اخباریون با منطق وهابیت یاد شده شبیه است که  
می‌گویند:

تشیع در عصر حضور و دوران غیبت صغرا فقط یکی بوده و تقلید  
و اختلاف فقها ناشی از بدعت‌های آنان در ادوار اخیر است!!!  
آیا اخباریون از این شباهت بسیار قوی با سنیان شرمگین نمی‌گردند؟!  
اخباریون مدعی هستند که روش اصولیت از سنیان گرفته شده است! در  
حالی که مستندات آن که از این عکس آن را اثبات می‌کند. بر اساس این  
مستندات اخباریت از سنیان گرفته شده است.

---

(۱) صیانة الانسان عن وسوسة الشيخ دحلان ص ۱

## شباهت اخباریون به سنیان ۵: عرضیت یا طولیت فتوای فقها

شباهت مهم اخباریون با وهابیت در این است که آنان فتوای فقها را در عرض فتوای معصومین علیهم‌السلام پنداشته‌اند.

این مطلب به تفصیل در سرفصل «مرجعیت، در عرض معصوم یا در طول معصوم؟!» از نوشتار «پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید» آمده است.

به دلیل اهمیت مطلب، عین آن را در اینجا تکرار می‌کنیم. یکی از اصول اولیه شیعه این است که فتوای فقیه در طول فتوای معصوم قرار دارد، نه در عرض آن. به سخن دیگر تشریع فقیه همیشه در طول تشریع معصوم است.

البته نکته‌سنگان باید توجه کنند که تشریع طولی فقهاء هرگز به معنی جعل مستقل احکام نیست. بلکه به معنی استنباط از روایات ائمه علیهم‌السلام است. از آن جایی که حکم مُستنبط، در منطوق و مدلول مطابقی روایات وجود ندارد، فتوای حاصل از استنباط، برای غیر فقیه امر حادثی است که غیر فقیه نمی‌تواند آن را از متن روایات درایت نماید. لذا در نظر غیر فقیه، فتوای مستنبط از روایات، حکم جدیدی شمرده می‌شود.

این در حالی است که حکم مستنبط، مدلول التزامی خود روایات است و در قالب دلالت التزامیه‌ی روایات، موجود است.

عمده‌ترین دلیل انکار تقلید از «توهم عرضیت مجتهدین با

معصومین علیهم السلام» نشأت گرفته است.

برای تقریب شایسته این مشکله، بایسته است سری به شبهات وهابیت در مسئله توسل و شفاعت بزنیم.

در نوشتاری با عنوان «طولیت و عرضیت قدرت اولیاء، ریشه انحراف وهابیت» این چنین آمده است:

ریشه تمامی اشکالات وهابیت در توسل و شفاعت، عدم درک تفاوت قدرت طولی و قدرت عرضی مخلوق است...

بر اساس مالکیت ذاتی خداوند، قدرت مخلوق، پیوسته در طول قدرت خداوند قرار دارد. یعنی اصل حدوثش به اراده خداست و بقاء آن نیز به اراده خداست. به سخن دیگر قدرتِ مخلوق، همیشه و پیوسته در طول قدرت خداست و مخلوق نه در ذات و نه در قدرت، استقلالی ندارد.

پیداست که بر اساس قدرت طولی، هیچ موضوعی برای شرک باقی نمی ماند. زیرا هر کاری که از هر مخلوقی سرزند منوط به اذن الهی است...

اما استقلال مخلوق، ولو در کوچکترین کار و کوچکترین اندازه، همان قدرت عرضی است که مستلزم شرک است و با توحید افعالی منافات دارد.

قدرت طولی هر چند بسیار بزرگ و گسترده باشد، هرگز با توحید

افعالی تضاد ندارد. اما قدرت عرضی ولو در اندازه یک حرکت شاخک مورچه باشد، با توحید افعالی متضاد است و مستلزم شرک است...

وها بیت، تفاوت قدرت طولی و عرضی را درک نکرده و یا به خاطر حسد با اولیاء الهی، نخواستہ درک کند.

لذا توسل به معصومین علیهم‌السلام را مستلزم شرک می‌پندارد. این در حالی است که بر اساس قدرت طولی توسل و شفاعت، عین توحید است.

پس از این مقدمه به موضوع بحث باز می‌گردیم. همچنان که در سرفصل «انباشت اشکالات نامربوط در مسئله تقلید» آمده است، بسیاری از اشکالات اخباریون بر تقلید، در واقع اشکال بر خود تقلید نیست. بلکه اشکال در استنباط و فتوای مجتهد است.

تصویر نادرستی که اخباریون از اجتهاد و استنباط و فتوای مجتهد ترسیم می‌کنند، این است که مجتهد در مقابل نص امام معصوم اجتهاد می‌کنند. (دقیقا همان اشکال «اجتهاد در مقابل نص» که شیعیان بر سنیان وارد می‌سازند.)

با این تصویر سازی نادرست، فقیه شیعه، همانند مجتهد سنی!

در عرض امام معصوم فتوا می‌دهد!

در ادامه همین تصویر سازی غلط، عوام نیز با تقلید از مجتهد، به جای تبعیت از امام معصوم از فتوای مجتهد تبعیت می‌کنند! حاصل این اتهام ظالمانه، عبارت است از این که فتوای مجتهد، در عرض روایت امام معصوم قرار می‌گیرد و در نتیجه تبعیت از مجتهد در عرض تبعیت از امام قرار می‌گیرد.

ناگفته پیداست که طبق اصول اولیه تشیع، این گونه تقلیدی قطعا باطل و حرام است و جایگاه مجتهد و مقلدش هم در دوزخ است. آن چه مهم است این است که آیا این تصویر سازی، اصلا اندک شباهتی به واقعیت اجتهاد شیعه دارد یا این که اتهامی ظالمانه و دروغین بر فقه شیعه است؟

اگر (تأکید می‌کنم اگر) اخباریون بتوانند عرضیت فتوای مجتهد با روایت امام معصوم را ثابت کند، بدون هیچ تردیدی حق با آنهاست. اما اگر اخباریون دچار همان بیماری وهابیون شده باشند، دیگر جای درنگ بسیار جدی است!

چرا که حاصل نظریه وهابی در تحریم توسل، جدا سازی اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن و به تبع آن جدا سازی مردم از اهل بیت است. بر همین وزن حاصل نظریه اخباریون در ابطال تقلید، جدا سازی

ایتام آل محمد از کافلین ایتام شیعه است. همان گونه که وهابیت به دلیل نفهمیدن تفاوت قدرت طولی و قدرت عرضی و یا به خاطر حسد با اولیاء الهی، امت را از امام معصوم جدا می‌کند، همان گونه نیز اخباریت به دلیل بی‌سوادى و عدم درک تفاوت تشریع طولی و تشریع عرضی و یا به خاطر حسد به فقهاء آل محمد و یا شهرت طلبی و ریاست طلبی و یا...، ایتام آل محمد را از فقهاء اهل بیت جدا می‌سازد.

با این تفاوت که تخریب دین توسط وهابیت، به نام دفاع از توحید و از کانونی خارج از شیعه سرچشمه می‌گیرد. اما تخریب دین توسط اخباریت، به نام پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام و از کانونی در درون شیعه صورت پذیرفته است.

ناگفته پیداست که به دلیل درونی بودن کانون تخریب، خطر اخباریت بسیار بیشتر از خطر وهابیت است. انشاء الله این مطلب مهم در مجال مناسب توضیح داده خواهد شد.

اما توضیح طولیت فتوای فقیه نسبت به فتوای معصومین علیهم‌السلام را می‌توانید در بحث «تحقیق در استنباط (دومین اساس فتوا)» ببینید. همچنین سرفصل «اخباریت در گرداب اصطلاحات» از نوشتار

«هلاکت اخباریون در گرداب» نیز برای این مهم سودمند است. در هر صورت علت عمده‌ی انکار تقلید توهم عرضیت فتوای فقیه با روایات است.

این هم یکی دیگر از شباهت‌های شگفت اخباریت با سنیان آن هم نسخه وهابی آنهاست!

برخی از شباهت‌های اخباریت با اهل حدیث سنی و وهابیون بیان شد.

با درنگ شایسته در آن چه گذشت به این نتیجه تلخ می‌رسیم که:

عقبه اخباریت، سنیان اهل حدیث است!!!

## مستندات روایی پیشینه نص زندگی

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می گردد.

### روایت (۱)

عن حدید بن حکیم عن ابي عبد الله عليه السلام قال: أدنى العقوق أف و لو علم الله عزوجل شيئاً أهون منه لنهاه عنه.<sup>۱</sup>

### روایت (۲)

عن سدير الصيرفي قال دخلت أنا و المفضل بن عمر و أبو بصير و أبان بن تغلب على مولانا أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام فرأينا

---

(۱) کافی ج ۲ ص ۳۴۸

جالسا على التراب و عليه مسح خيبرى مطوق بلا جيب مقصر الكمين  
 و هو يبكى بكاء الواله الثكلى ذات الكبد الحرى قد نال الحزن من  
 وجنتيه و شاع التغير فى عارضيه و أبلى الدموع محجريه و هو يقول  
 سيدى غيبتك نفت رقادى و ضيقت على مهادى و أسرت منى راحة  
 فؤادى سيدى غيبتك أوصلت مصابى بفجائع الأبد و فقد الواحد بعد  
 الواحد يفنى الجمع و العدد فما أحس بدمعة ترقى من عيني و أنين يفتر  
 من صدرى عن دوارج الرزايا و سوائف البلايا إلا مثل لعيني عن عوائر  
 أعظمها و أفضعها و تراقى أشدها و أنكرها و نوائب مخلوطة بغضبك و  
 نوازل معجونة بسخطك .

قال سدير فاستطارت عقولنا ولها و تصدعت قلوبنا جزعا عن ذلك  
 الخطب الهائل و الحادث الغائل و ظننا أنه سمة لمكروهة قارعة أو حلت  
 به من الدهر بائقة . فقلنا لا أبكى الله يا ابن خير الورى عينيك من أى  
 حادثة تستنزف دمعتك و تستمطر عبرتك و أية حالة حتمت عليك هذا  
 المأثم ؟

قال فزفر الصادق عليه السلام زفرة انتفخ منها جوفه و اشتد منها خوفه و  
 قال ويكم إنى نظرت فى كتاب الجفر صبيحة هذا اليوم و هو  
 الكتاب المشتمل على علم المنايا و البلايا و الرزايا و علم ما كان و ما  
 يكون إلى يوم القيامة الذى خص الله تقديس اسمه به محمدا و الأئمة

من بعده عليه وعليهم السلام و تأملت فيه مولد قائمنا و غيبته و إبطاءه  
و طول عمره و بلوى المؤمنين به من بعده فى ذلك الزمان و تولد  
الشكوك فى قلوبهم من طول غيبته و ارتداد أكثرهم عن دينهم و  
خلعهم ربة الإسلام من أعناقهم التى قال الله تقدر ذكره و كُلَّ  
إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ' يعنى الولاية فأخذتنى الرقة واستولت على  
الأحزان.

فقلنا يا ابن رسول الله كرمنا و شرفنا بإشراكك إيانا فى بعض ما  
أنت تعلمه من علم.

قال إن الله تبارك و تعالى أدار فى القائم منا ثلاثة أدارها فى ثلاثة  
من الرسل قدر مولده تقدير مولد موسى ﷺ و قدر غيبته تقدير غيبة  
عيسى ﷺ و قدر إبطاءه تقدير إبطاء نوح ﷺ و جعل من بعد ذلك عمر  
العبد الصالح أعنى الخضر دليلا على عمره.

فقلت اكشف لنا يا ابن رسول الله عن وجوه هذه المعانى قال ... و  
أما إبطاء نوح ﷺ فإنه لما استنزل العقوبة على قومه من السماء بعث الله  
عز وجل جبرئيل الروح الأمين بسبعة نويات فقال يا نبى الله إن الله تبارك  
و تعالى يقول لك إن هؤلاء خلائقى و عبادى و لست أبيدهم بصاعقة من

صواعقی إلا بعد تأکید الدعوة و إلزام الحجة فعاود اجتهدك فى الدعوة لقومك فإنى مثيبك عليه و اغرس هذا النوى فإن لك فى نباتها و بلوغها و إدراكها إذا أثمرت الفرج و الخلاص . فبشر بذلك من تبعك من المؤمنين .

فلما نبتت الأشجار و تأزرت و تسوقت و تغصنت و أثمرت و زها الثمر عليها بعد زمن طويل ، استنجز من الله سبحانه و تعالى العدة . فأمره الله تبارك و تعالى أن يغرس من نوى تلك الأشجار و يعاود الصبر و الاجتهاد و يؤكد الحجة على قومه .

فأخبر بذلك الطوائف التى آمنت به فارتد منهم ثلاث مائة رجل و قالوا لو كان ما يدعيه نوح حقا لما وقع فى وعد ربه خلف . ثم إن الله تبارك و تعالى لم يزل يأمره عند كل مرة أن يغرسها تارة بعد أخرى إلى أن غرسها سبع مرات .

فما زالت تلك الطوائف من المؤمنين ترتد منهم طائفة إلى أن عاد إلى نيف و سبعين رجلا .

فأوحى الله عز و جل عند ذلك إليه و قال يا نوح الآن أسفر الصبح عن الليل لعينك حين صرح الحق عن محضه و صفا الأمر للإيمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة . فلو أنى أهلك الكفار و أبقيت من قد ارتد من الطوائف التى كانت آمنت بك لما كنت

صدقتم وعدى السابق للمؤمنين الذين أخلصوا التوحيد من قومك و  
اعتصموا بحبل نبوتك بأن أستخلفهم فى الأرض و أمكن لهم دينهم و  
أبدل خوفهم بالأمن لكى تخلص العبادة لى بذهاب الشك من قلوبهم  
و كيف يكون الاستخلاف و التمكين و بدل الخوف بالأمن منى لهم  
مع ما كنت أعلم من ضعف يقين الذين ارتدوا و خبت طيبتهم و سوء  
سرائرهم التى كانت نتائج النفاق و سنوح الضلالة فلو أنهم تسنموا منى  
من الملك الذى أوتى المؤمنين وقت الاستخلاف إذا أهلك أعداءهم  
لنشقوا روائح صفاته و لاستحكمت سرائر نفاقهم و تأبد حبال ضلالة  
قلوبهم و كاشفوا إخوانهم بالعداوة و حاربوهم على طلب الرئاسة و  
التفرد بالأمر و النهى و كيف يكون التمكين فى الدين و انتشار الأمر  
فى المؤمنين مع إثارة الفتن و إيقاع الحروب كلا فإصْنَعِ الْقُلُوكَ  
بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا!

قال الصادق عليه السلام و كذلك القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ تمتد أيام غيبته ليصرح  
الحق عن محضه و يصفو الإيمان من الكدر بارتداد كل من كانت  
طيئته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا

بالاستخلاف و التمکین و الأمن المنتشر فی عهد القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف....<sup>١</sup>

(روایت ۳)

عن أبی عبد الله عليه السلام قال سأل نوح عليه السلام ربه أن ينزل على قومه العذاب فأوحى الله إليه أن يغرس نواة من النخل فإذا بلغت فأثمرت و أكل منها أهلك قومه و أنزل عليهم العذاب فغرس نوح النواة و أخبر أصحابه بذلك .

فلما بلغت النخلة و أثمرت و اجتتى نوح منها و أكل و أطعم أصحابه قالوا له يا نبی الله الوعد [الوعد] الذى وعدتنا .

فدعا نوح ربه و سألہ الوعد الذى وعده . فأوحى إليه أن يعيد الغرس ثانية حتى إذا بلغ النخل و أثمر فأكل منه أنزل عليهم العذاب .

فأخبر نوح عليه السلام أصحابه بذلك فصاروا ثلاث فرق فرقة ارتدت و فرقة نافقت و فرقة ثبتت مع نوح .

ف فعل نوح ذلك حتى إذا بلغت النخلة و أثمرت و أكل منها نوح و أطعم أصحابه .

قالوا يا نبی الله الوعد [الوعد] الذى وعدتنا . فدعا نوح ربه فأوحى إليه أن يغرس غرسه الثالثة فإذا بلغ و أثمر أهلك قومه .

فأخبر أصحابه فافترقوا ثلاث فرق فرقة ارتدت و فرقة نافقت و فرقة ثبتت معه .

حتى فعل نوح ذلك عشر مرات و فعل الله ذلك بأصحابه الذين يبقون معه فيفترقون كل فرقة ثلاث فرق على ذلك .

فلما كان في العاشرة جاء إليه رجل من أصحابه الخاص والمؤمنون فقالوا يا نبي الله فعلت بنا ما وعدت أو لم تفعل فأنت صادق نبي مرسل لا نشك فيك ولو فعلت ذلك بنا .

قال فعند ذلك من قولهم أهلكهم الله لقول نوح و أدخل الخاص معه السفينة فنجاهم الله تعالى و نجى نوحا معهم بعد ما صفوا و ذهب الكدر منهم<sup>١</sup>.

روایت ۴)

تفسير القمى: فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ<sup>٢</sup> قال اختبرناهم من بعدك و أَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ قال بالعجل الذى عبده .

و كان سبب ذلك أن موسى لما وعده الله أن ينزل عليه التوراة و الألواح إلى ثلاثين يوما أخبر بنى إسرائيل بذلك و ذهب إلى الميقات و

---

(١) بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٩

(٢) طه/ ٨٥

خلف ہارون علی قومہ .

فلما جاءت الثلاثون يوما و لم يرجع موسى إليهم عصوا و أرادوا أن يقتلوا هارون قالوا إن موسى كذبنا و هرب منا .

فجاءهم إبليس فى صورة رجل فقال لهم إن موسى قد هرب منكم و لا يرجع إليكم أبدا فاجمعوا إلى حليكم حتى أأخذ لكم إليها تعبدونه .

و كان السامرى على مقدمة موسى يوم أغرق الله فرعون و أصحابه فنظر إلى جبرئيل و كان على حيوان فى صورة رمكة و كانت كلما وضعت حافرها على موضع من الأرض يتحرك ذلك الموضع فنظر إليه السامرى و كان من خيار أصحاب موسى فأخذ التراب من حافر رمكة جبرئيل و كان يتحرك فصره فى صرة و كان عنده يفتخر به على بنى إسرائيل .

فلما جاءهم إبليس و اتخذوا العجل قال للسامرى هات التراب الذى معك فجاء به السامرى فألقاه إبليس فى جوف العجل فلما وقع التراب فى جوفه تحرك و خار و نبت عليه الوبر و الشعر .

فسجد له بنو إسرائيل فكان عدد الذين سجدوا سبعين ألفا من بنى إسرائيل .

فقال لهم هارون كما حكى الله يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ

الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي.<sup>۱</sup>

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى.<sup>۲</sup>

فهموا بهارون حتى هرب من بينهم و بقوا فى ذلك حتى تم ميقات موسى أربعين ليلة .

فلما كان يوم عشرة من ذى الحجة أنزل الله عليه الألواح فيه التوراة و ما يحتاجون إليه من أحكام السير و القصص ثم أوحى الله إلى موسى قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ<sup>۳</sup> و عبدوا العجل و له خوار .

فقال موسى يا رب العجل من السامرى فالخوار ممن ؟  
قال منى يا موسى أنا لما رأيتهم قد ولوا عنى إلى العجل أحببت أن أزيدهم فتنة .

فَرَجَعَ مُوسَى كَمَا حَكَى اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفُطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي.<sup>۴</sup>

---

(۱) طه/ ۸۵

(۲) طه/ ۹۱

(۳) طه/ ۸۵

(۴) اعراف/ ۱۵۰

ثم رمى بالألواح وأخذ بلحية أخيه هارون ورأسه يجره إليه فقال له  
 مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؟  
 فقال هارون كما حكى الله يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي  
 إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي<sup>١</sup>.  
 فقال له بنو إسرائيل مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا قَالَ مَا خَالَفْنَاكَ وَ  
 لَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ يَعْنِي مِنْ حُلِيِّهِمْ فَقَذَفْنَاهَا<sup>٢</sup> قَالَ التراب  
 الذى جاء به السامرى طرحناه فى جوفه ثم أخرج السامرى العجل وله  
 خوار.

فقال له موسى فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟  
 قال السامرى بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ  
 الرَّسُولِ يَعْنِي مِنْ تَحْتِ حَافِرِ رَمَكَةِ جَبْرِئِيلِ فِي الْبَحْرِ فَنَبَذْتُهَا أَيْ  
 أَمْسَكْتُهَا فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي<sup>٣</sup> أَيْ زِينَتِ فَأَخْرَجَ مُوسَى  
 الْعَجَلَ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ وَأَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ....<sup>٤</sup>

(روایت ۵)

(۱) طه/۹۲ تا ۹۴

(۲) طه/۷۸

(۳) طه/۹۵ و ۹۶

(۴) بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۰۹

قال على بن الحسين عليه السلام كان هؤلاء قوما يسكنون على شاطئ بحر نهاهم الله وأنبيأوه عن اصطیاد السمك في يوم السبت . فتوسلوا إلى حيلة ليحلوا بها لأنفسهم ما حرم الله فخذوا أخاديد و عملوا طرقا تؤدي إلى حياض يتهيا للحيتان الدخول فيها من تلك الطرق ولا يتهيا لها الخروج إذا همت بالرجوع .

فجاءت الحيتان يوم السبت جارية على أمان الله لها فدخلت في الأخاديد وحصلت في الحياض والغدران فلما كانت عشية اليوم همت بالرجوع منها إلى اللجج لتأمن صائدها فرامت الرجوع فلم تقدر [تقدر] فبقيت ليلتها في مكان يتهيا أخذها بلا اصطیاد لاسترسالها فيه وعجزها عن الامتناع لمنع المكان لها .

فكانوا يأخذونها يوم الأحد ويقولون ما اصطدنا في السبت وإنما اصطدنا في الأحد .

و كذب أعداء الله بل كانوا آخذين لها بأخاديدهم التي عملوها يوم السبت .

حتى كثر من ذلك مالهم و ثراؤهم و تنعموا بالنساء و غيرهن لاتسع أيديهم به .

فكانوا في المدينة نيفا و ثمانين ألفا فعل هذا منهم سبعون ألفا و أنكر عليهم الباقيون كما نص الله تعالى و سألهم عن القرية التي

كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ الْآيَةُ ١.

وذلك أن طائفة منهم وعظومهم وزجروهم عذاب الله وخوفهم من انتقامه وشدید بأسه و حذروهم .

فأجابوهم عن وعظهم لَمْ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ بِذُنُوبِهِمْ هَلَاكِ  
الاصطلام أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ١٩!

فأجابوا القائلين هذا لهم مَعَذْرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ هذا القول منا لهم مَعَذْرَةٌ  
إِلَى رَبِّكُمْ إِذْ كَلَفْنَا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَنَحْنُ نَنْهَى عَنِ  
الْمُنْكَرِ لِيَعْلَمَ رَبُّنَا مَخَالَفَتَنَا لَهُمْ وَكَرَاهَتَنَا لِفَعْلِهِمْ قَالُوا وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وَ  
نعظهم أيضا لعلهم تنجع فيهم المواعظ فيتقوا هذه الموبقة و يحذروا  
عقوبتها.

قال الله تعالى فَلَمَّا عَتَوْا حَادُوا وَاعْرَضُوا وَتَكَبَّرُوا عَنْ قَبُولِهِمُ الزَّجْرَ  
عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ مَبْعِدِينَ عَنِ الْخَيْرِ مَقْصِينَ .  
قال فلما نظر العشرة آلاف و النيف أن السبعين ألفا لا يقبلون  
مواعظهم و لا يحفلون بتخويفهم إياهم و تحذيرهم لهم اعتزلوهم إلى  
قرية أخرى قريبة من قريتهم و قالوا إنا نكره أن ينزل بهم عذاب الله و  
نحن في خلاهم .

فأمسوا ليلة فمسخهم الله كلهم قرده و بقى باب المدينة مغلقا لا يخرج منهم أحد و لا يدخل عليهم أحد و تسامع بذلك أهل القرى فقصدوهم و تسنموا حيطان البلد فاطلعوا عليهم فإذا كلهم رجالهم و نساؤهم قرده يموج بعضهم فى بعض يعرف هؤلاء الناظرون معارفهم و قرباتهم و خلطاءهم يقول المطلع لبعضهم أنت فلان أنت فلان فتدمع عينه و يومئ برأسه أن نعم .

فما زالوا كذلك ثلاثة أيام ثم بعث الله عليهم مطرا و ريحا فجرفتهم إلى البحر و ما بقى مسخ بعد ثلاثة أيام و أما الذين ترون من هذه المصورات بصورها فإنما هى أشباهها لا هى بأعيانها و لا من نسلها .  
ثم قال على بن الحسين عليه السلام إن الله مسخ هؤلاء لاصطيادهم السمك .

فكيف ترى عند الله عزوجل حال من قتل أولاد رسول الله و هتك حرمة؟!

إن الله تعالى و إن لم يمسخهم فى الدنيا فإن المعد لهم من عذاب الآخرة أضعاف عذاب المسخ .

ثم قال عليه السلام أما إن هؤلاء الذين اعتدوا فى السبت لو كانوا حين هموا بقبيح فعالهم سألوا ربهم بجاه محمد و آله الطيبين أن يعصمهم من ذلك لعصمهم و كذلك الناهون لهم لو سألوا الله عزوجل أن يعصمهم بجاه

محمد وآله الطيبين لعصمهم .

ولكن الله عزوجل لم يلهمهم ذلك ولم يوفقهم له فجرت معلومات  
الله فيهم على ما كان سطر في اللوح المحفوظ.<sup>١</sup>

(روایت ٦)

عن صفوان الجمال قال قال أبو عبد الله لما نزلت هذه الآية بالولاية  
أمر رسول الله ﷺ بالدوحات دوحات غدیر خم فقممن ثم نودی  
الصلاة جامعة .

ثم قال أيها الناس أ لست أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ<sup>٢</sup> قالوا بلى قال  
فمن كنت مولاه فعلى مولاه رب وال من والاه وعاد من عاداه .  
ثم أمر الناس ببيعته وبايعه الناس .

لا يجيء أحد إلا بايعه لا يتكلم حتى جاء أبو بكر فقال يا أبا بكر  
بايع عليا بالولاية فقال من الله أو من رسوله ؟ فقال من الله ومن رسوله .  
ثم جاء عمر فقال بايع عليا بالولاية فقال من الله أو من رسوله ؟ فقال  
من الله ومن رسوله ....<sup>٣</sup>

(روایت ٧)

---

(١) بحار الأنوار ج ١٤ ص ٥٦

(٢) احزاب/ ٦

(٣) بحار الأنور ج ٣٧ ص ١٣٨

عن بريدة بن حصيب الأسلمي قال: كنت عند رسول الله ﷺ فدخل علينا أبو بكر فقال له رسول الله ﷺ قم يا أبا بكر فسلم على على يامة المؤمنين فقال أبو بكر أ من الله أم من رسوله؟ فقال ﷺ من الله و من رسوله.

ثم جاء عمر فقال له رسول الله ﷺ سلم على على يامة المؤمنين فقال عمر من الله أو من رسوله؟ فقال ﷺ من الله و من رسوله ثم جاء سلمان....<sup>۱</sup>

(روایت ۸)

عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: كنت عنده جالسا فقال له رجل حدثني عن ولاية على عليه السلام أ من الله أو من رسوله؟ فغضب ثم قال ويحك كان رسول الله ﷺ أخوف لله من أن يقول ما لم يأمره به الله. بل افترضه كما افترض الله الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج.<sup>۲</sup>

(روایت ۹)

جاء أعرابي إلى النبي ﷺ فادعى عليه سبعين درهما ثمن ناقة باعها

---

(۱) بحار الانور ج ۳۷ ص ۳۲۳

(۲) کافی ج ۱ ص ۲۹۰

منہ . فقال قد أوفيتك . فقال اجعل بيني وبينك رجلا يحكم بيننا .  
 فأقبل رجل من قريش فقال رسول الله ﷺ احكم بيننا . فقال  
 للأعرابي ما تدعى على رسول الله ﷺ قال سبعين درهما ثمن ناقة بعثها منه  
 فقال ما تقول يا رسول الله ؟ قال قد أوفيتك . فقال للأعرابي ما تقول ؟  
 قال لم يوفني . فقال لرسول الله ﷺ ألك بينة على أنك قد أوفيتك ؟ قال  
 لا . قال للأعرابي أتحلف أنك لم تستوف حقه و تأخذه ؟ فقال نعم .  
 فقال رسول الله ﷺ لأتحاكمن مع هذا إلى رجل يحكم بيننا  
 بحكم الله عزوجل .

فأتى رسول الله ﷺ على بن أبي طالب ؓ و معه الأعرابي فقال  
 على ؓ ما لك يا رسول الله ؟ قال يا أبا الحسن احكم بيني وبين هذا  
 الأعرابي فقال على ؓ يا أعرابي ما تدعى على رسول الله ؟ قال سبعين  
 درهما ثمن ناقة بعثها منه فقال ما تقول يا رسول الله ؟ قال قد أوفيتك  
 ثمنها فقال يا أعرابي أصدق رسول الله ﷺ فيما قال ؟ قال لا ما أوفاني  
 شيئا . فأخرج على ؓ سيفه فضرب عنقه .

فقال رسول الله ﷺ لم فعلت يا على ؟  
 فقال يا رسول الله نحن نصدقك على أمر الله ونهيه وعلى أمر الجنة  
 والنار والثواب والعقاب ووحى الله عزوجل ولا نصدقك فى ثمن ناقة  
 هذا الأعرابي ؟!

و إني قتلته لأنه كذبك لما قلت له «أصدق رسول الله فيما قال؟» فقال لا ما أوفاني شيئاً.

فقال رسول الله ﷺ أصبت يا علي فلا تعد إلى مثلها.  
ثم التفت إلى القرشي و كان قد تبعه فقال هذا حكم الله لا ما حكمت به.<sup>۱</sup>

(روایت ۱۰)

عن ابن عباس قال خرج رسول الله ﷺ من منزل عائشة.  
فاستقبله أعرابي ومعه ناقة فقال يا محمد تشتري هذه الناقة؟ فقال  
النبي ﷺ نعم بكم تبيعها يا أعرابي؟ فقال بمائتي درهم فقال النبي ﷺ  
بل ناقتك خير من هذا قال فما زال النبي ﷺ يزيد حتى اشترى الناقة  
بأربع مائة درهم.

قال فلما دفع النبي ﷺ إلى الأعرابي الدراهم ضرب الأعرابي يده إلى  
زمام الناقة فقال الناقة ناقتي و الدراهم دراهمي فإن كان لمحمد شيء  
فليقم البينة.

قال فأقبل رجل فقال النبي ﷺ أترضى بالشيخ المقبل؟ قال نعم يا  
محمد فقال النبي ﷺ تقضى فيما بيني و بين هذا الأعرابي؟ فقال

تکلم یا رسول اللہ فقال رسول اللہ ﷺ الناقة ناقتی و الدراهم دراهم  
 الأعرابی فقال الأعرابی بل الناقة ناقتی و الدراهم دراهمی إن كان  
 لمحمد شیء فليقم البينة فقال الرجل القضية فيها واضحة يا رسول اللہ  
 وذلك أن الأعرابی طلب البينة فقال له النبي ﷺ اجلس فجلس .

ثم أقبل رجل آخر فقال النبي ﷺ أترضی يا أعرابی بالشیخ المقبل ؟  
 قال نعم يا محمد فلما دنا قال النبي ﷺ اقض فيما بينی و بین الأعرابی  
 قال تکلم یا رسول اللہ فقال النبي ﷺ الناقة ناقتی و الدراهم دراهم  
 الأعرابی فقال الأعرابی بل الناقة ناقتی و الدراهم دراهمی إن كان  
 لمحمد شیء فليقم البينة فقال الرجل القضية فيها واضحة يا رسول اللہ  
 لأن الأعرابی طلب البينة .

فقال النبي ﷺ اجلس حتى یأتی اللہ بمن یقضى بینی و بین الأعرابی  
 بالحق .

فأقبل علی بن أبی طالب ؓ فقال النبي ﷺ أترضی بالشاب  
 المقبل ؟ قال نعم فلما دنا قال النبي ﷺ یا أبا الحسن اقض فيما بینی و  
 بین الأعرابی فقال تکلم یا رسول اللہ فقال النبي ﷺ الناقة ناقتی و  
 الدراهم دراهم الأعرابی فقال الأعرابی لا بل الناقة ناقتی و الدراهم  
 دراهمی إن كان لمحمد شیء فليقم البينة .

فقال علی ؓ خل بین الناقة و بین رسول اللہ ﷺ فقال الأعرابی ما

كنت بالذى أفعَل أو يقيم البينة.

قال فدخل على عليه السلام منزله فاشتمل على قائم سيفه ثم أتى فقال خل بين الناقة وبين رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما كنت بالذى أفعَل أو يقيم البينة. قال فضربه على عليه السلام ضربة فاجتمع أهل الحجاز على أنه رمى برأسه وقال بعض أهل العراق بل قطع منه عضوا.

قال فقال النبي صلى الله عليه وآله ما حملك على هذا يا على؟ فقال يا رسول الله نصدقك على الوحي من السماء ولا نصدقك على أربعمئة درهم؟!

روایت (۱۱)

أن النبي صلى الله عليه وآله ابتاع فرسا من أعرابي فأسرع النبي صلى الله عليه وآله المشى ليقبضه ثمن فرسه فأبطأ الأعرابي.

فطفق رجال يعترضون الأعرابي فيساومونه بالفرس وهم لا يشعرون أن النبي صلى الله عليه وآله ابتاعه حتى زاد بعضهم الأعرابي في السوم على الثمن. فنادى الأعرابي فقال إن كنت مبتاعا لهذا الفرس فابتعه وإلا بعته. فقام النبي صلى الله عليه وآله حين سمع الأعرابي فقال أ وليس قد ابتعته منك؟ فطفق الناس يلوذون بالنبي صلى الله عليه وآله وبالأعرابي وهما يتشاجران. فقال الأعرابي هلم شهيدا يشهد أنى قد بايعتك.

و من جاء من المسلمين قال للأعرابي إن النبي ﷺ لم يكن ليقول إلا حقا.

حتى جاء خزيمة بن ثابت فاستمع لمراجعة النبي ﷺ والأعرابي .  
فقال خزيمة إني أنا أشهد أنك قد بايعته .  
فأقبل النبي ﷺ على خزيمة فقال بم تشهد ؟  
قال بتصديقك يا رسول الله .

فجعل النبي ﷺ شهادة خزيمة بن ثابت شهادتين و سماه ذا  
الشهادتين<sup>١</sup>.

روایت (۱۲)

عن إسحاق بن عمار عن جعفر بن محمد عليه السلام أن رسول الله ﷺ  
اشترى فرسا من أعرابي فأعجبه .

فقام أقوام من المنافقين حسدوا رسول الله ﷺ على ما أخذ منه  
فقالوا للأعرابي لو تبلغت به إلى السوق بعته بأضعاف هذا .

فدخل الأعرابي الشره فقال أ لا أرجع فأستقيله ؟ فقالوا لا و لكنه  
رجل صالح فإذا جاءك بنقدك فقل ما بعتك بهذا فإنه سيرده عليك .

فلما جاء النبي ﷺ أخرج إليه النقد فقال ما بعتك بهذا .

فقال النبي ﷺ والذى بعثنى بالحق لقد بعتنى بهذا.  
فقام خزيمة بن ثابت فقال يا أعرابى أشهد لقد بعث رسول الله ﷺ  
بهذا الثمن الذى قال .

فقال الأعرابى لقد بعته وما معنا من أحد.  
فقال رسول الله ﷺ لخزيمة كيف شهدت بهذا؟  
فقال يا رسول الله بأبى أنت وأمى تخبرنا عن الله وأخبار السماوات  
فنصدقك ولا نصدقك فى ثمن هذا؟!

فجعل رسول الله ﷺ شهادته شهادة رجلين فهو ذو الشهادتين.<sup>۱</sup>

### روایت (۱۳)

وقبضه وصاحبه فذك وهى فى يد فاطمة ؓ مقبوضة قد أكلت  
غلتها على عهد النبي ﷺ فسألها البينة على ما فى يدها ولم يصدقها و  
لا صدق أم أيمن وهو يعلم يقينا [كما نعلم] أنها فى يدها ولم يكن  
يحل له أن يسألها البينة على ما فى يدها ولا أن يتهمها.  
ثم استحسّن الناس ذلك وحمدوه وقالوا إنما حمّله على ذلك الورع  
والفضل .

ثم حسن قبح فعلهما [أن عدلا عنها] فقالا نظن أن فاطمة لن تقول

إلا حقا وأن عليا لم يشهد إلا بحق ولو كانت مع أم أيمن امرأة أخرى أمضيها لها. فحظيا بذلك عند الجاهل.

و ما هما و من أمرهما أن يكونا حاكمين فيعطيان أو يمنعان و لكن الأمة ابتلوا بهما فادخلا أنفسهما فيما لا حق لهما فيه و لا علم لهما به.

و قد قالت فاطمة عليها السلام حين أراد انتزاعها و هى فى يدها أليست فى يدي و فيها و كيلي و قد أكلت غلتها و رسول الله صلّى الله عليه وآله حى ؟! قالابلى . قالت فلم تسألانى البينة على ما فى يدي ؟! قالالأنها فىء المسلمين [فإن قامت بينة و إلالم نمضها.

قالت لهما و الناس حولهما يسمعون] أفتريدان أن تردا ما صنع رسول الله صلّى الله عليه وآله و تحكما فينا خاصة بما لم تحكما فى سائر المسلمين ؟! أيها الناس اسمعوا ما ركبها!

أ رأيتما إن ادعيت ما فى أيدي المسلمين من أموالهم أ تسألوننى البينة أم تسألونهم ؟! قالابل نسألك .

قالت فإن ادعى جميع المسلمين ما فى يدي تسألونهم البينة أم تسألوننى ؟!

فغضب عمرو قال إن هذا فىء للمسلمين و أرضهم و هى فى يدي فاطمة تأكل غلتها فإن أقامت بينة على ما ادعت أن رسول الله صلّى الله عليه وآله

وهبها لها من بين المسلمين و هي فيئهم و حقهم نظرنا في ذلك .  
فقالت حسبي أنشدكم بالله أيها الناس أ ما سمعتم رسول الله ﷺ  
يقول إن ابنتي سيدة نساء أهل الجنة ؟ قالوا اللهم نعم قد سمعناه من  
رسول الله ﷺ .

قالت أفسيدة نساء أهل الجنة تدعى الباطل و تأخذ ما ليس لها ؟  
أ رأيتم لو أن أربعة شهدوا على فاحشة أو رجلان بسرقة أ كنتم  
مصدقين على ؟  
فأما أبو بكر فسكت .

أما عمر فقال نعم و توقع عليك الحد .  
فقالت كذبت و لؤمت إلا أن تقر أنك لست على دين محمد ﷺ إن  
الذي يحيز على سيدة نساء أهل الجنة شهادة أو يقيم عليها حدا ملعون  
كافر بما أنزل الله على محمد ﷺ .

لأن من أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا لا تجوز عليهم  
شهادة لأنهم معصومون من كل سوء مطهرون من كل فاحشة .  
حدثني يا عمر من أهل هذه الآية لو أن قوما شهدوا عليهم أو على  
أحد منهم بشرك أو كفر أو فاحشة كان المسلمون يتبرءون منهم و  
يحدونهم ؟

قال نعم و ما هم و سائر الناس في ذلك إلا سواء .

قالت كذبت [و كفرت] ما هم و سائر الناس فى ذلك سواء لأن الله [عصمهم و] نزل عصمتهم و تطهيرهم و أذهب عنهم الرجس فمن صدق عليهم فإنما يكذب الله و رسوله .

فقال أبو بكر أقسمت عليك يا عمر لما سكت...<sup>١</sup>

روایت (١٤)

فصل فى ذكر ما جاء فى قضاياه فى إمرة عمر بن الخطاب فمن ذلك ما جاءت به العامة و الخاصة فى قصة قدامة بن مظعون و قد شرب الخمر فأراد عمر أن يحده .

فقال له قدامة لا يجب على الحد لأن الله تعالى يقول لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ<sup>٢</sup> فدرأ عنه عمر الحد .

فبلغ ذلك أمير المؤمنين عليه السلام فمشى إلى عمر فقال له لم تركت إقامة الحد على قدامة فى شرب الخمر؟!

فقال إنه تلا على الآية و تلاها عمر .

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ليس قدامة من أهل هذه الآية و لا من

(١) كتاب سليم بن قيس الهلالي ج ٢ ص ٦٧٧

سلك سبيله فى ارتكاب ما حرم الله إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات  
لا يستحلون حراما.

فاردد قدامة و استتبه مما قال فإن تاب فأقم عليه الحد و إن لم يتب  
فاقتله فقد خرج عن الملة.

فاستيقظ عمر لذلك و عرف قدامة الخبر فأظهر التوبة و الإقلاع فدرأ  
عمر عنه القتل و لم يدر كيف يحده.

فقال لأمير المؤمنين عليه السلام أشر على فى حده.

فقال حده ثمانين إن شارب الخمر إذا شربها سكر و إذا سكر  
هذى و إذا هذى افترى فجلده عمر ثمانين و صار إلى قوله عليه السلام فى  
ذلك.<sup>۱</sup>

روایت (۱۵)

عن عمر أن النبى صلى الله عليه وآله لم يحرم الضب ولكنه قذره.<sup>۲</sup>

روایت (۱۶)

ثم نادوا: يا معشر العرب الله الله فى نسائكم و بناتكم فمن للروم  
و الأتراك و أهل فارس غدا إذا فنيتم الله الله فى دينكم هذا كتاب

---

(۱) بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۲۴۹

(۲) كنز العمال ج ۱۵ ص ۴۴۷

اللہ بیننا و بینکم .

فقال على: «اللهم إنك تعلم أنهم ما الكتاب يريدون فاحكم بيننا و بينهم إنك أنت الحكم الحق المبين» .

فاختلف أصحاب على فى الرأى فطائفة قالت: القتال و طائفة قالت: المحاكمة إلى الكتاب و لا يحل لنا الحرب و قد دعينا إلى حكم الكتاب .

فعند ذلك بطلت الحرب و وضعت أوزارها فقال محمد بن على فعند ذلك حكم الحكمان<sup>١</sup> .

روایت (١٧)

فقال لهم: ويحكم أنا أول من دعا إلى كتاب الله و أول من أجاب إليه و ليس يحل لى و لا يسعنى فى دينى أن أدعى إلى كتاب الله فلا أقبله إنى إنما أقاتلهم ليدينوا بحكم القرآن فإنهم قد عصوا الله فيما أمرهم و نقضوا عهده و نبذوا كتابه و لكنى قد أعلمتكم أنهم قد كادوكم و أنهم ليسوا بالعمل بالقرآن يريدون...<sup>٢</sup>

روایت (١٨)

---

(١) وقعة صفين ص ٤٧٨

(٢) وقعة الصفين ص ٤٩٠

قال: فظن على عليه السلام أنهم قليلون لا يعبأ بهم فما راعه إلا نداء الناس من كل جهة وفي كل ناحية لا حكم إلا لله الحكم لله يا على لالك لا نرضى بأن يحكم الرجال في دين الله...<sup>١</sup>

(روایت ۱۹)

فقال ابن الكواء الآن صح عندنا أنك لست بإمام ولو كنت إماماً لما رجعت.

فقال على عليه السلام ويلكم قد رجع رسول الله صلى الله عليه وآله عام الحديبية عن قتال أهل مكة.

ففارقوا أمير المؤمنين عليه السلام وقالوا لا حكم إلا لله ولا طاعة لمخلوق في معصية الخالق...<sup>٢</sup>

(روایت ۲۰)

من كلام له عليه السلام في الخوارج لما سمع قولهم لا حكم إلا لله قال كلمة حق يراد بها باطل نعم إنه لا حكم إلا لله ولكن هؤلاء يقولون لا إمرة.

وإنه لا بد للناس من أمير بر أو فاجر يعمل في إمرته المؤمن ويستمتع

---

(۱) وقعة صفين ص ۵۱۳

(۲) بحار الانوار ج ۳۳ ص ۳۸۸

فيها الكافر و يبلغ الله فيها الأجل و يجمع به الفىء و يقاتل به العدو و تأمن به السبل و يؤخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح برو يستراح من فاجر.

و فى رواية أخرى أنه لما سمع تحكيمهم قال حكم الله أنتظر فيكم و قال أما الإمرة البرة فيعمل فيها التقى و أما الإمرة الفاجرة فيتمتع فيها الشقى إلى أن تنقطع مدته و تدركه منيته.<sup>١</sup>

روایت (٢١)

قال أبو جعفر عليه السلام يمصون الثماد و يدعون النهر العظيم قيل له و ما النهر العظيم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله و العلم الذى أعطاه الله إن الله عز و جل جمع لمحمد صلى الله عليه وآله سنن النبيين من آدم و هلم جرا إلى محمد صلى الله عليه وآله.

قيل له و ما تلك السنن؟ قال علم النبيين بأسره.

و إن رسول الله صلى الله عليه وآله صير ذلك كله عند أمير المؤمنين عليه السلام.

فقال له رجل يا ابن رسول الله فأمر المؤمنين أعلم أم بعض النبيين؟

فقال أبو جعفر عليه السلام اسمعوا ما يقول! إن الله يفتح مسامع من يشاء

إنى حدثته أن الله جمع لمحمد صلى الله عليه وآله علم النبيين و أنه جمع ذلك كله عند

أمیر المؤمنین علیه السلام و هو یسألنی أ هو أعلم أم بعض النبیین.<sup>۱</sup>

روایت ۲۲

عن میمون بن عبد الله قال أتى قوم أبا عبد الله علیه السلام یسألونه الحدیث من الأمصار وأنا عنده.

فقال لی أ تعرف أحدا من القوم؟ قلت لا.

فقال کیف دخلوا علی؟ قلت هؤلاء قوم یطلبون الحدیث من کل وجه لا یبالون ممن أخذوا.

فقال لرجل منهم هل سمعت من غیری من الحدیث؟ قال نعم قال فحدثنی ببعض ما سمعت قال إنما جئت لأسمع منك لم أجئ أحدثک. و قال للآخر ذلك ما یمنعه أن یحدثنی ما سمع قال تتفضل أن تحدثنی بما سمعت أ جعل الذی حدثک حدیثه أمانة لا أتحدث [تحدث] به أبدا؟ قال لا قال فسمعنا بعض ما اقتبست من العلم حتی نعتد بک إن شاء الله.

قال حدثنی سفیان الثوری عن جعفر بن محمد علیه السلام قال النبذ کله حلال إلا الخمر ثم سکت.

فقال أبو عبد الله علیه السلام زدنا قال حدثنی سفیان عن حدثه عن محمد

بن علی عليه السلام أنه قال من لم يمسح على خفيه فهو صاحب بدعة و من لم يشرب النبيذ فهو مبتدع و من لم يأكل الجريث و طعام أهل الذمة و ذبائحهم فهو ضال أما النبيذ فقد شربه عمر نبيذ زبيب فرشحه بالماء و أما المسح على الخفين فقد مسح عمر على الخفين ثلاثا فى السفر و يوما و ليلة فى الحضر و أما الذبائح فقد أكلها على عليه السلام و قال كلوها فإن الله تعالى يقول اليوم أحل لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم ثم سكت .

فقال أبو عبد الله عليه السلام زدنا فقال فقد حدثتك بما سمعت . فقال أكل الذى سمعت هذا؟ قال لا قال زدنا .

قال حدثنا عمرو بن عبيد عن الحسن قال أشياء صدق الناس بها و أخذوا بما ليس فى كتاب الله لها أصل .

منها عذاب القبر و منها الميزان و منها الحوض و منها الشفاعة و منها النية ينوى الرجل من الخير و الشر فلا يعمله فيثاب عليه و لا يثاب الرجل إلا بما عمل إن خيرا فخيروا و إن شرا فشروا .

قال فضحكت من حديثه فغمزنى أبو عبد الله عليه السلام أن كف حتى نسمع .

قال فرفع رأسه إلى فقال و ما يضحكك من الحق أم من الباطل ؟ قلت له أصلحك الله و أبكى و إنما يضحكنى منك تعجبا كيف

حفظت هذه الأحاديث فسكت فقال أبو عبد الله عليه السلام زدنا.

قال حدثني سفيان الثوري عن محمد بن المنكر أنه رأى عليا عليه السلام على منبر بالكوفة وهو يقول لئن أتيت برجل يفضلني على أبي بكر وعمر لأجلدنه حد المفتري.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام زدنا فقال حدثني سفيان عن جعفر أنه قال حب أبي بكر وعمر إيمان وبغضهما كفر.

قال أبو عبد الله عليه السلام زدنا قال حدثني يونس بن عبيد عن الحسن أن عليا عليه السلام أبطأ على بيعة أبي بكر فقال له عتيق ما خلفك عن البيعة والله لقد هممت أن أضرب عنقك فقال علي عليه السلام خليفة رسول الله لا تثريب.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام زدنا قال حدثني سفيان الثوري عن الحسن أن أبا بكر أمر خالد بن الوليد أن يضرب عنق علي عليه السلام إذا سلم من صلاة الصبح وأن أبا بكر سلم بينه وبين نفسه ثم قال يا خالد لا تفعل ما أمرتك.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام زدنا قال حدثني نعيم بن عبيد الله عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال ود علي بن أبي طالب عليه السلام أنه بنخيلات ينبع يستظل بظلهن ويأكل من حشفهن ولم يشهد يوم الجمل ولا النهروان وحدثني به سفيان عن الحسن.

قال أبو عبد الله عليه السلام زدنا قال حدثنا عباد عن جعفر بن محمد أنه قال لما رأى على بن أبي طالب عليه السلام يوم الجمل كثرة الدماء قال لابنه الحسن يا بنى هلك قال له الحسن يا أبت أليس قد نهيتك عن هذا الخروج؟ فقال على عليه السلام يا بنى لم أدر أن الأمر يبلغ هذا المبلغ.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام زدنا قال حدثنا سفيان الثوري عن جعفر بن محمد عليه السلام أن عليا عليه السلام لما قتل أهل صفين بكى عليهم ثم قال جمع الله بينى وبينهم فى الجنة.

قال فضاق بى البيت و عرقت و كدت أن أخرج من مسكى فأردت أن أقوم إليه فأتوطأه ثم ذكرت غمز أبى عبد الله عليه السلام فكففت.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام من أى البلاد أنت قال من أهل البصرة. قال هذا الذى تحدث عنه و تذكر اسمه جعفر بن محمد تعرفه؟ قال لا قال فهل سمعت منه شيئاً قط؟ قال لا.

قال فهذه الأحاديث عندك حق؟ قال نعم. قال فمتى سمعتها قال لا أحفظ. قال إلا أنها أحاديث أهل مصرنا منذ دهرنا لا يمترون فيها. قال له أبو عبد الله عليه السلام لورأيت هذا الرجل الذى تحدث عنه فقال لك هذه التى ترويه عنى كذب و قال لا أعرفها و لم أحدث بها هل كنت تصدقه؟ قال لا.

قال لم؟ قال لأنه شهد على قوله رجال لو شهد أحدهم على عتق رجل لجاز قوله.

فقال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم حدثني أبي عن جدي قال ما اسمك؟ قال ما تسأل عن اسمي.

إن رسول الله ﷺ قال خلق الله الأرواح قبل الأجساد بألفى عام ثم أسكنها الهواء فما تعارف منها ثم ائتلف هاهنا و ما تناكر ثم اختلف هاهنا.

و من كذب علينا أهل البيت حشره الله يوم القيامة أعمى يهوديا و إن أدرك الدجال آمن به و إن لم يدركه آمن به فى قبره.  
يا غلام ضع لى ماء و غمزنى و قال لا تبرح و قام القوم فانصرفوا و قد كتبوا الحديث الذى سمعوا منه.

ثم إنه خرج و وجهه منقبض فقال أ ما سمعت ما يحدث به هؤلاء؟ قلت أصلحك الله ما هؤلاء و ما حديثهم.

قال أعجب حديثهم كان عندى الكذب على و الحكاية عنى ما لم أقل و لم يسمعه عنى أحد و قولهم لو أنكر الأحاديث ما صدقناه.  
ما لهؤلاء لا أمهل الله لهم و لا أملى لهم.

ثم قال لنا إن عليا عليه السلام لما أراد الخروج من البصرة قام على أطرافها ثم قال لعنك الله يا أنتن الأرض ترابا و أسرعها خرابا و أشدها عذابا.

فیک الداء الدوی .

قیل ما هو یا امیر المؤمنین ؟

قال کلام القدر الذی فیہ الفریة علی اللہ و بغضنا أهل البيت و فیہ  
سخط اللہ و سخط نبیہ ﷺ و کذبهم علینا أهل البيت و استحلالهم  
الکذب علینا.<sup>۱</sup>

روایت (۲۳)

عن علی بن یقطین قال سأل المهدي أبا الحسن ﷺ عن الخمر هل  
هی محرمة فی کتاب اللہ عزوجل ؟ فإن الناس إنما يعرفون النهی عنها  
ولا يعرفون التحريم لها .  
فقال له أبو الحسن ﷺ بل هی محرمة فی کتاب اللہ عزوجل یا  
أمیر المؤمنین .

فقال له فی أى موضع هی محرمة فی کتاب اللہ جل اسمه یا أبا  
الحسن ؟

فقال قول اللہ عزوجل قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا  
بَطْنٌ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ....<sup>۲</sup>

---

(۱) بحار الانوار ج ۴۷ ص ۳۵۴

(۲) اعراف/ ۳۳

و أما الاثم فإنها الخمرة بعينها وقد قال الله عزوجل فى موضع آخر  
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ فَأَمَّا  
الاثم فى كتاب الله فهى الخمرة و الميسر و إثمهما أكبر كما قال الله  
تعالى .

قال فقال المهدى يا على بن يقطين هذه و الله فتوى هاشمية قال  
قلت له صدقت و الله يا أمير المؤمنين الحمد لله الذى لم يخرج هذا العلم  
منكم أهل البيت قال فو الله ما صبر المهدى أن قال لى صدقت يا  
رافضى<sup>٢</sup>.

روایت (۲۴)

عن أبى ذر الغفارى اجتمع هو و على بن أبى طالب و عبد الله بن  
مسعود و المقداد بن الأسود و عمار بن ياسر و حذيفة بن اليمان .  
قال فقال أبو ذر حدثونا حديثا نذكر به رسول الله ﷺ فنشهد له و  
ندعوه و نصدقه .

فقالوا حدثنا يا على فقال على عليه السلام لقد علمتم ما هذا زمان حديثي  
قالوا صدقت .

---

(۱) قره/۲۱۹

(۲) كافى ج ۶ ص ۴۰۶

قال فقالوا حدثنا يا حذيفة قال لقد علمتم أنى سئلت عن المعضلات فحذرتهن فقالوا صدقت .

قال فقالوا حدثنا يا ابن مسعود قال لقد علمتم أنى قرأت القرآن لم أسأل عن غيره قالوا صدقت .

قال فقالوا حدثنا يا مقداد قال لقد علمتم أنما كنت فارسا بين يدي رسول الله ﷺ وأقاتل ولكن أنتم أصحاب الحديث فقالوا صدقت .

قال فقالوا حدثنا يا عمار قال فقال لقد علمتم أنى إنسان أنسى إلا أن أذكر فأذكر قالوا صدقت .

قال فقال أبو ذر رحمة الله عليه إنما أحدثكم بحديث سمعتموه أو من سمعه منكم بلغ...<sup>١</sup>

#### روایت (٢٥)

عن أبي الصباح الكناني قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال يا أبا الصباح قد أفلح المؤمنون<sup>٢</sup> قال أبو عبد الله عليه السلام قد أفلح المسلمون قالها ثلاثا وقلتها ثلاثا ثم قال إن المسلمين هم المنتجبون يوم القيامة هم أصحاب الحديث.<sup>٣</sup>

---

(١) بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٠٦

(٢) مؤمنون ١/

(٣) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٠٣

روایت (۲۶)

عن بشير الدهان قال سمعت كلاما يقول قال أبو جعفر عليه السلام قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أ تدرى من هم قلت جعلت فداك أنت أعلم قال قد أفلح المسلمون إن المسلمين هم النجباء.<sup>۱</sup>

روایت (۲۷)

عن كامل التمار قال قال أبو جعفر عليه السلام قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أ تدرى من هم قلت أنت أعلم قال قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ المسلمون إن المسلمين هم النجباء و المؤمن غريب ثم قال طوبى للغرباء.<sup>۲</sup>

روایت (۲۸)

عن كامل التمار قال قال أبو جعفر عليه السلام قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ أ تدرى من هم قلت أنت أعلم قال قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ المسلمون إن المسلمين هم النجباء فالؤمن غريب فطوبى للغرباء.<sup>۳</sup>

روایت (۲۹)

عن كامل التمار قال قال أبو جعفر عليه السلام يا كامل المؤمن غريب المؤمن غريب ثم قال أ تدرى ما قول الله قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ قلت قد

---

(۱) بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۳

(۲) بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰۴

(۳) کافی ج ۱ ص ۳۹۱

أَفْلَحُوا فَازُوا وَدَخَلُوا الْجَنَّةَ فَقَالَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسْلِمُونَ إِنْ الْمُسْلِمِينَ  
النجباء.<sup>١</sup>

روایت (۳۰)

عن كامل التمار قال قال أبو جعفر عليه السلام يا كامل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ  
الْمُسْلِمُونَ يَا كَامِلُ إِنْ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ يَا كَامِلُ النَّاسِ أَشْبَاهُ الْغَنَمِ  
إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنَانِ وَ الْمُؤْمِنِ قَلِيلٌ.<sup>٢</sup>

روایت (۳۱)

و بهذا الإسناد عنه عن أبيه عليه السلام فى قوله عز وجل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ  
إلى قوله هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قَالَ نَزَلَتْ فى رسول الله صلى الله عليه وآله و فى أمير  
المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و قال عليه السلام نزل فى أمير  
المؤمنين و ولده عليه السلام إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ  
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ إلى قوله تعالى وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ.<sup>٣</sup>

روایت (۳۲)

عن عيسى بن داود عن الإمام موسى بن جعفر عليه السلام فى قول الله

---

(١) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٠٤

(٢) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٠٠

(٣) مؤمنون/ ٥٧ تا ٦١

(٤) بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٨٢

عزوجل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ إِلَى قَوْلِهِ الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۱</sup> قَالَ نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَفِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ<sup>۲</sup>.

روایت (۳۳)

الحسن بن محبوب عن الصادق عليه السلام و الحديث مختصر أنه انفتح البيت من ظهره و دخلت فاطمة فيه ثم عادت الفتحة و التصقت و بقيت فيه ثلاثة أيام فأكلت من ثمار الجنة فلما خرجت قال على عليه السلام السلام عليك يا أبا و رحمة الله و بركاته ثم تنحنح و قال بسم الله الرحمن الرحيم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْآيَاتِ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله قد أفلحوا بك أنت والله أميرهم تميزهم من علمك فيمتارون و أنت والله دليلهم و بك والله يهتدون...<sup>۳</sup>

روایت (۳۴)

عن بشير النبال قال و حدثني أيضا على بن أحمد عن عبد الله بن مسلم عن أيوب بن نوح عن صفوان عن بشير و اللفظ لرواية ابن عقدة قال لما قدمت المدينة انتهيت إلى منزل أبي جعفر عليه السلام فإذا أنا ببغلته

---

(۱) مؤمنون/ ۱ تا ۱۱

(۲) تأويل الآيات الظاهرة ۳۴۹

(۳) بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۷

مسرجة بالباب .

فجلست حيال الدار فخرج فسلمت عليه فنزل عن البغلة و أقبل  
نحوى فقال لى ممن الرجل ؟ قلت من أهل العراق قال من أيها ؟ قلت  
من الكوفة .

قال من صحبتك فى هذا الطريق ؟ قلت قوم من المحدثه .

قال وما المحدثه ؟

قلت المرحئة .

فقال ويح هذه المرحئة إلى من يلجئون غدا إذا قام قائمنا ؟!

قلت إنهم يقولون لو قد كان ذلك كنا نحن و أنتم فى العدل سواء .

فقال من تاب تاب الله عليه و من أسر نفاقا فلا يبعد الله غيره و من  
أظهر شيئا أهرق الله دمه .

ثم قال يذبهم و الذى نفسى بيده كما يذب القصاب شاته و أوماً  
بيده إلى حلقه .

قلت إنهم يقولون إنه إذا كان ذلك استقامت له الأمور فلا يهرق  
محجمة دم .

فقال كلا و الذى نفسى بيده حتى نمسح و أنتم العرق و العلق و أوماً

بیده إلى جبهته.<sup>۱</sup>

روایت (۳۵)

حدیث زیر بسیار مفصل است و درج آن با اختصار سازگار نیست، اما به دلیل این که معرف خوبی برای اصطلاح «اهل حدیث» است، بخش عمده آن را می‌آوریم.

عن إسحاق بن حماد بن زيد قال: جمعنا يحيى بن أكثم القاضي قال أمرني المأمون بإحضار جماعة من أهل الحديث و جماعة من أهل الكلام والنظر.

فجمعت له من الصنفين زهاء أربعين رجلاً ثم مضيت بهم فأمرتهم بالكيونة في مجلس الحاجب لأعلمه بمكانهم ففعلوا فأعلمته فأمرني بإدخالهم فدخلوا فسلموا فحدثهم ساعة و آنسهم.

ثم قال إني أريد أن أجعلكم بيني و بين الله تبارك و تعالى في يومى هذا حجة فمن كان حاقناً أو له حاجة فليقم إلى قضاء حاجته و انبسطوا و سلوا خفافكم و ضعوا أرديتكم ففعلوا ما أمروا به.

فقال يا أيها القوم إنما استحضرتكم لأحتج بكم عند الله تعالى فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم و إمامكم و لا يمنعكم جلالتي و

---

(۱) بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۵۶

مکانی من قول الحق حیث کان ورد الباطل علی من أتى به و أشفقوا  
 علی أنفسکم من النار و تقربوا إلى الله تعالى برضوانه و إثثار طاعته فما  
 أحد تقرب إلى مخلوق بمعصية الخالق إلا سلطه الله علیه فناظرونی  
 بجمیع عقولکم.

إنی رجل أزعم أن علیا عليه السلام خیر البشر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فإن كنت  
 مصیبا فصوبوا قولی و إن كنت مخطئا فردوا علی و هلموا.

فإن شئتم سألتکم و إن شئتم سألتمونی.  
 فقال له الذین یقولون بالحديث بل نسألك.

فقال هاتوا و قلدوا كلامکم رجلا واحدا منکم فإذا تكلم فإن  
 كان عند أحدکم زیادة فلیزد و إن أتى بخلل فسدوده.

فقال قائل منهم إنما نحن نزعم أن خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله أبو  
 بکر من قبل أن الروایة المجمع علیها جاءت عن الرسول صلی الله علیه و آله أنه قال  
 اقتدوا بالذین من بعدی أبو بکر و عمر فلما أمر نبی الرحمة بالاعتداء  
 بهما علمنا أنه لم یأمر بالاعتداء إلا بخیر الناس.

فقال المأمون الروایات كثيرة و لا بد من أن تكون كلها حقا أو  
 كلها باطلا أو بعضها حقا و بعضها باطلا.

فلو كانت كلها حقا كانت كلها باطلا من قبل أن بعضها ینقض  
 بعضا.

و لو كانت كلها باطلا كان في بطلانها بطلان الدين و دروس الشريعة.

فلما بطل الوجهان ثبت الثالث بالاضطرار و هو أن بعضها حق و بعضها باطل.

فإذا كان كذلك فلا بد من دليل على ما يحق منها ليعتقد و ينفي خلافه فإذا كان دليل الخبر في نفسه حقا كان أولى ما أعتقده و أخذ به.

و روايتك هذه من الأخبار التي أدلتها باطلة في نفسها و ذلك أن رسول الله ﷺ أحكم الحكماء و أولى الخلق بالصدق و أبعد الناس من الأمر بالمحال و حمل الناس على التدين بالخلاف.

و ذلك أن هذين الرجلين لا يخلوان من أن يكونا متفقين من كل جهة أو مختلفين. فإن كانا متفقين من كل جهة كانا واحدا في العدد و الصفة و الصورة و الجسم و هذا معدوم أن يكون اثنان بمعنى واحد من كل جهة. و إن كانا مختلفين فكيف يجوز الاقتداء بهما و هذا تكليف ما لا يطاق لأنك إذا اقتديت لواحد خالفت الآخر.

و الدليل على اختلافهما أن أبا بكر سبى أهل الردة و ردهم عمر أحرارا. و أشار عمر إلى أبي بكر بعزل خالد و بقتله بمالك بن نويرة فأبى أبو بكر عليه. و حرم عمر المتعتين و لم يفعل ذلك أبو بكر. و وضع عمر

دیوان العطیة و لم یفعله أبو بكر. و استخلف أبو بكر و لم یفعل ذلك  
عمر و لهذا نظائر كثيرة.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه فى هذا فصل و لم يذكر  
المأمون لخصمه و هو أنهم لم يرووا أن النبى ﷺ قال اقتدوا باللذين من  
بعدى أبى بكر و عمرو إنما رووا أبو بكر و عمرو منهم من روى أبى بكر  
و عمر فلو كانت الرواية صحيحة لكان معنى قوله بالنصب اقتدوا  
باللذين من بعدى كتاب الله و العترة يا أبى بكر و عمر و معنى قوله  
بالرفع اقتدوا أيها الناس و أبو بكر و عمر باللذين من بعدى كتاب الله  
و العترة.

رجعنا إلى حديث المأمون.

فقال آخر من أصحاب الحديث فإن النبى ﷺ قال لو كنت متخذا  
خليلا لاتخذت أبى بكر خليلا.

فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أن رواياتكم أنه ﷺ آخى بين  
أصحابه و آخر عليا عليه السلام فقال له فى ذلك فقال و ما أخرجك إلا لنفسى.  
فأى الروایتين ثبتت بطلت الأخرى.

قال الآخر إن عليا عليه السلام قال على المنبر خير هذه الأمة بعد نبيها أبو  
بكر و عمر.

قال المأمون هذا مستحيل من قبل أن النبى ﷺ لو علم أنهما أفضل

ما ولی علیهما مرة عمرو بن العاص و مرة أسامة بن زيد .  
و مما یکنذب هذه الرواية قول علی عليه السلام لما قبض النبی صلى الله عليه وآله و أنا أولى  
بمجلسه منی بقمیصی و لكنی أشفقت أن یرجع الناس كفارا و  
قوله عليه السلام أنى یكونان خیرا منی و قد عبدت الله تعالى قبلهما و عبدته  
بعدهما .

قال آخر فإن أبا بكر أغلق بابه و قال هل من مستقیل فأقیله فقال  
علی عليه السلام قدمك رسول الله صلى الله عليه وآله فمن ذا یؤخرک .

فقال المأمون هذا باطل من قبل أن علیا عليه السلام قعد عن بیعة أبی بكر  
و رویتم أنه قعد عنها حتى قبضت فاطمة عليها السلام و أنها أوصت أن تدفن لیلا  
لئلا یشهدا جنازتها .

و وجه آخر و هو أنه إن كان النبی صلى الله عليه وآله استخلفه فكیف كان له أن  
یستقیل و هو یقول للأنصار قد رضیت لكم أحد هذین الرجلین أبا  
عبیدة و عمر .

قال آخر إن عمرو بن العاص قال یا نبی الله من أحب الناس إلیك  
من النساء قال عائشة فقال من الرجال فقال أبوها .

فقال المأمون هذا باطل من قبل أنکم رویتم أن النبی صلى الله عليه وآله وضع بین  
یدیه طائر مشوی فقال اللهم ایتنی بأحب خلقك إلیك فكان علیا عليه السلام  
فأی روایتکم تقبل .

فقال آخر فإن عليا عليه السلام قال من فضلى على أبى بكر وعمر جلده  
حد المفتى .

قال المأمون كيف يجوز أن يقول على عليه السلام أجلد الحد على من لا  
يجب حد عليه ؟ فيكون متعديا لحدود الله عزوجل عاملا بخلاف أمره  
وليس تفضيل من فضله عليهما فرية وقد رويتم عن إمامكم أنه قال  
وليتكم و لست بخيركم فأى الرجلين أصدق عندكم أبو بكر على  
نفسه أو على عليه السلام على أبى بكر ؟!

مع تناقض الحديث فى نفسه و لا بد له فى قوله من أن يكون  
صادقا أو كاذبا فإن كان صادقا فأنى عرف ذلك ؟ بوحى ؟ فالوحي  
منقطع أو بالتظنى ؟ فالمتظنى متحير أو بالنظر ؟ فالنظر مبحث .  
و إن كان غير صادق فمن المحال أن يلى أمر المسلمين و يقوم  
بأحكامهم و يقيم حدودهم كذاب .

قال آخر فقد جاء أن النبى ﷺ قال أبو بكر وعمر سيدا كهول أهل  
الجنة .

قال المأمون هذا الحديث محال لأنه لا يكون فى الجنة كهول و  
يروى أن أشجعية كانت عند النبى ﷺ فقال لا يدخل الجنة عجوز  
فبكت فقال لها النبى ﷺ إن الله تعالى يقول إنا أنشأناهن إنشاء  
فجعلناهن أبكارا عربا أترابا .

فإن زعمتم أن أبا بكر ينشأ شاباً إذا دخل الجنة فقد رويتم أن النبي ﷺ قال للحسن والحسين إنهما سيذا شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين وأبوهما خير منهما.

قال آخر فقد جاء أن النبي ﷺ قال لو لم أكن أبعث فيكم لبعث عمر.

قال المأمون هذا محال لأن الله تعالى يقول إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده وقال تعالى واذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ابن مريم فهل يجوز أن يكون من لم يؤخذ ميثاقه على النبوة مبعوثاً ومن أخذ ميثاقاً على النبوة مؤخر؟!

قال آخر إن النبي ﷺ نظر إلى عمر يوم عرفة فتبسم فقال إن الله تبارك وتعالى باهى بعباده عامة وبعمر خاصة.

فقال المأمون هذا مستحيل من قبل أن الله تبارك وتعالى لم يكن ليباهى بعمر ويدع نبيه ﷺ فيكون عمر في الخاصة والنبي ﷺ في العامة.

وليست هذه الروايات بأعجب من روايتكم أن النبي ﷺ قال دخلت الجنة فسمعت خفق نعلين فإذا بلال مولى أبى بكر سبقنى إلى الجنة و إنما قالت الشيعة على الصلاة خير من أبى بكر فقلتم عبد أبى بكر خير

من الرسول ﷺ لأن السابق أفضل من المسبوق و كما رويتم أن الشيطان يفر من ظل عمرو ألقى على لسان نبي الله ﷺ وإنهن الغرائيق العلى ففر من عمرو ألقى على لسان النبي ﷺ بزعمكم الكفار. قال آخر قد قال النبي ﷺ لو نزل العذاب ما نجا إلا عمر بن الخطاب.

قال المأمون هذا خلاف الكتاب أيضا لأن الله تعالى يقول لنبيه ﷺ وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم فجعلتم عمر مثل الرسول.

قال آخر فقد شهد النبي ﷺ لعمر بالجنة فى عشرة من الصحابة. فقال المأمون لو كان هذا كما زعمتم لكان عمر لا يقول لحذيفة نشدتك بالله أ من المنافقين أنا فإن كان قد قال له النبي ﷺ أنت من أهل الجنة ولم يصدقه حتى زكاه حذيفة فصدق حذيفة ولم يصدق النبي ﷺ فهذا على غير الإسلام وإن كان قد صدق النبي ﷺ فلم سأل حذيفة وهذان الخبران متناقضان فى أنفسهما.

قال الآخر فقد قال النبي ﷺ وضعت فى كفة الميزان و وضعت أمتى فى كفة أخرى فرجحت بهم ثم وضع مكانى أبو بكر فرجح بهم ثم عمر فرجح بهم ثم رفع الميزان.

فقال المأمون هذا محال من قبل أنه لا يخلو من أن يكون أجسامهما أو أعمالهما فإن كانت الأجسام فلا يخفى على ذى روح أنه محال لأنه

لا يرجح أجسامهما بأجسام الأمة و إن كانت أفعالهما فلم تكن بعد فكيف ترجح بما ليس...

خبرونی یا إسحاق عن حدیث الطائر المشوی أ صحیح عندك قلت بلى قال بان و الله عنادك لا یخلو هذا من أن یكون كما دعاه النبى ﷺ أو یكون مردودا أو عرف الله الفاضل من خلقه و كان المفضول أحب إلیه أو تزعم أن الله لم یعرف الفاضل من المفضول فأی الثلاث أحب إلیك أن تقول به ؟

قال إسحاق فأطرقت ساعة ثم قلت یا أمیر المؤمنین إن الله تعالى یقول فی أبی بكر ثانى اثنين إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فنسبه الله عزوجل إلى صحبة نبیه ﷺ.

فقال المأمون سبحان الله ما أقل علمك باللغة و الكتاب أ ما یكون الكافر صاحباً للمؤمن فأی فضیلة فی هذا أ ما سمعت قول الله تعالى قال له صاحبه و هو یحاوره أ كفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً فقد جعله له صاحباً...

و أما قوله إن الله معنا فإن الله تبارك و تعالى مع البر و الفاجر أ ما سمعت قوله تعالى ما یكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا. و أما قوله لا تحزن فأخبرنى من حزن أبی بكر أ كان طاعة أو

معصية فإن زعمت أنه طاعة فقد جعلت النبي ﷺ ينهى عن الطاعة و هذا خلاف صفة الحكيم و إن زعمت أنه معصية فأى فضيلة للعاصي؟!

و خبرنى عن قوله تعالى فأنزل الله سكينة عليه على من؟ قال إسحاق فقلت على أبى بكر لأن النبى ﷺ كان مستغنيا عن الصفة السكينة قال فخبرنى عن قوله عزوجل و يوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الأرض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم أنزل الله سكينة على رسوله و على المؤمنين أ تدرى من المؤمنون الذين أراد الله تعالى فى هذا الموضع قال فقلت لا فقال إن الناس انهزموا يوم حنين فلم يبق مع النبى ﷺ إلا سبعة من بنى هاشم على عليا يضرب بسيفه و العباس أخذ بلجام بغلة رسول الله ﷺ و الخمسة يحدقون بالنبى ﷺ خوفا من أن يناله سلاح الكفار حتى أعطى الله تبارك و تعالى رسوله ﷺ الظفر عنى بالمؤمنين فى هذا الموضع عليا عليا و من حضر من بنى هاشم فمن كان أفضل أ من كان مع النبى ﷺ فنزلت السكينة على النبى ﷺ و عليه أم من كان فى الغار مع النبى ﷺ و لم يكن أهلا لنزولها عليه؟!

يا إسحاق من أفضل من كان مع النبى ﷺ فى الغار أو من نام على مهاده و فراشه و وقاه بنفسه حتى تم للنبي ﷺ ما عزم عليه من

الهجرة؟ إن الله تبارك وتعالى أمر نبيه ﷺ أن يأمر عليا عليه السلام بالنوم على فراشه و وقايته بنفسه فأمره بذلك فقال علي عليه السلام أ تسلم يا نبي الله؟ [قال نعم] قال سمعا و طاعة ثم أتى مضجعه و تسجى بثوبه و أحرق المشركون به لا يشكون في أنه النبي ﷺ و قد أجمعوا على أن يضربه من كل بطن من قريش رجل ضربة لئلا يطلب الهاشميون بدمه و علي عليه السلام يسمع بأمر القوم فيه من التدبير في تلف نفسه فلم يدعه ذلك إلى الجزع كما جزع أبو بكر في الغار و هو مع النبي ﷺ و علي عليه السلام وحده فلم يزل صابرا محتسبا فبعث الله تعالى ملائكته تمنعه من مشركي قريش فلما أصبح قام فنظر القوم إليه فقالوا أين محمد قال و ما علمي به قالوا فأنت غدرتنا ثم لحق بالنبي ﷺ فلم يزل علي عليه السلام أفضل لما بدا منه إلا ما يزيد خيرا حتى قبضه الله تعالى إليه و هو محمود مغفور له .

يا إسحاق أ ما تروى حديث الولاية فقلت نعم قال اروه فرويته فقال أ ما ترى أنه أوجب لعلي عليه السلام على أبي بكر و عمر من الحق ما لم يوجب لهما عليه؟ قلت إن الناس يقولون إن هذا قاله بسبب زيد بن حارثة فقال و أين قال النبي ﷺ هذا؟ قلت بغدير خم بعد منصرفه من حجة الوداع قال فمتى قتل زيد بن حارثة قلت بموتة قال أ فليس قد كان قتل زيد بن حارثة قبل غدير خم قلت بلى .

قال أخبرني لورأيت ابنا لك أتت عليه خمس عشرة سنة يقول مولاي  
مولى ابن عمى أيها الناس فاقبلوا أ كنت تكره له ذلك فقلت بلى قال  
أفتنزه ابنك عما لا يتنزه النبي ﷺ عنه ؟!

ويحكم أ جعلتم فقهاءكم أربابكم إن الله تعالى يقول اتخذوا  
أخبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله والله ما صاموا لهم ولا صلوا لهم و  
لكنهم أمروا لهم فأطيعوا.

ثم قال أ تروى قول النبي ﷺ لعلى عليه السلام أنت منى بمنزلة هارون من  
موسى قلت نعم قال أ ما تعلم أن هارون أخو موسى لأبيه وأمه قلت بلى  
قال فعلى عليه السلام كذلك قلت لا قال و هارون نبى وليس على كذلك فما  
المنزلة الثالثة إلا الخلافة....<sup>١</sup>

روایت (٣٦)

عن حبيب قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أما والله ما أحد من  
الناس أحب إلى منكم وإن الناس سلكوا سبلا شتى فمنهم من أخذ  
برأيه ومنهم من اتبع هواه ومنهم من اتبع الرواية وإنكم أخذتم بأمره  
أصل فعليكم بالورع والاجتهاد....<sup>٢</sup>

(١) عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ١٨٥

(٢) كافي ج ٨ ص ١٤٦

### روایت (۳۷)

حبیب عن أبی عبد الله عليه السلام قال: إن الناس أخذوا هكذا و هكذا فطائفة أخذوا بأهوائهم و طائفة قالوا بأرائهم و طائفة قالوا بالرواية و الله هداكم لحبه و حب من ينفعكم حبه عنده<sup>۱</sup>.

### روایت (۳۸)

عن المفضل قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يوما و دخل عليه الفيض بن المختار فذكر له آية من كتاب الله عزوجل يأولها أبو عبد الله عليه السلام فقال له الفيض جعلنى الله فداك ما هذا الاختلاف الذى بين شيعتكم؟ قال و أى الاختلاف يا فيض فقال له الفيض إنى لاجلس فى حلقتهم بالكوفة فأكاد أن أشك فى اختلافهم فى حديثهم حتى أرجع إلى المفضل بن عمر فيوقفنى من ذلك على ما تستريح إليه نفسى و تطمئن إليه قلبى.

فقال أبو عبد الله عليه السلام أجل هو كما ذكرت يا فيض إن الناس أولعوا بالكذب علينا إن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره و إنى أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندى حتى يتأوله على غير تأويله و ذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون الدنيا و كل

يحب أن يدعى رأساً.

إنه ليس من عبد يرفع نفسه إلا وضعه الله و ما من عبد وضع نفسه إلا رفعه الله و شرفه فإذا أردت حديثنا فعليك بهذا الجالس و أوماً بيده إلى رجل من أصحابه فسألت أصحابنا عنه فقالوا زارة بن أعين.<sup>۱</sup>

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

---

(۱) بحار الانوار ج ۲ ص ۲۴۶ در نسخه دعائم چنین است: حتی کأن الله افترض عليهم....

## **آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:**

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه ی نَفَر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام